روزنامه زن

اطلاعات و کیهان

شماره - ۴۵

۳۱ جنوری ۱۹۸۱

۱۱ دلو ۱۳۵۹

LIBRARY OF CONGRESS
6
MAR 1 0 1981
GOVT. COPY...
ORDER DIV...

اختصار وقایع هفته

از طرف ببرك كارمل منشی عمومی كمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان تیلگرام تبریکیه بمناسبت سی ودومین سالگرد روز تاسیس جمهوری هند عنوانی جلالتمآب سنجیوا ریدی رئیس جمهور آن کشور به دهلی مخابره گردیده است .

• • •

ببرك كامل منشی عمومی كمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان رئیس شورا ی انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان بعد از ظهر ٥ دلو موسفیدان ونمایندگان مردم شریف علاقه داری خواهان ولسوالی در واز ولایت بد خشان را در مقر شورای انقلابی پذیرفته ودر فضای نهایت دوستا نه وصمیمانه با ایشان صحبت کردند .

• • •

سیمینار زراعتی مدیران عمومی زراعت ولایات کشورقبل ازظهر ۸دلو بابیانیه سلطان علی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی ومعاون صدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان درقصر صدارت افتتاح شد.

• • •

افغانستان د دموکراتیك جمهو ر یت داطلاعاتو او کلتور دوزارت اودعلومو داکادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دمرینی ددوه سوم لمریز کال دتلین دنمانځنی دپاره ددلو په نهمه نیټه یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د (د و ستی) پـه نـا مـه دمخکښانو زمنی اردوگـاه ددلوی ۸ لهغرمی وروسته داردو گاه د خاصو مراسمو په ترڅ کی د ثانوی تخنیك پهادیتوریم کی پرانیستله شوه.

• • •

دکتور اناهیتا راتب زاد عضو بیـرو ی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان ،عضو شورای انقلابی ورئیس سازمان صلح وهمبستگی ودو ستی جمهوری دموکراتیك افغانستان ورئیس سازمان دموکراتیك زنانا فغانستان که برای اشتراك در کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنند گان کنفرانس استقبال گردید.

د ا فغـا نستـا ن د خلـك دیموکراتیك گوند دمرکزی کمیټی غر ی انقلابی شورادرئیسه هیأت غړی اودمخابراتو وزیر محمداسلم وطنجار د دلوی ۸ په هغی غونډه کی برخه واخیسته چی دچاریکارو دښار اود هغه ولایت دمربوطاتو زیارایستونکـو خلکو دپراخی پلار وطنی ملی جبهی دجوړیدو په خاطردچاریکارو دسینما په تالارکی کړ ی وه .

• • •

پوهنمل گلداد وزیر تحصیلات عالـی و مسلکی ٤ دلو در دفتر کارش بامیلادین نیکولوف میلادینوف سفیر کبیر جمهوریت مردم بلغاریا در کابل ملاقات نموده وروی موضوعات مورد علاقه فرهنگی مذاکره نمود .

سلطانعلی کشتمند عضـو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان معاون شورای انقلابی ومعاون صدراعظم ج.د.ا، هنگام ایراد بیانیه در جلسهٔ افتتاحیه سیمینار مدیران عمومی زراعت ولایت کشور .

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان همچنانیکه روحانیون میهن پرست واشتراک آنان رادر جبهه ملی وسیع پدر وطن بدیده ستایش می نگرد مر شدان و روحانیون سده های گذشته رانیز گرامی میدارد . برگزارساختن مجلس بزرگداشت میا فقیراله جلال آبادی علیه الرحمه نمونه خوبی ازاین ارجگذاری دولت می تواند بود .

از پیام ببرك کار مل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان

شنبه ۱۱ دلو ۱۳۵۹ ، ۳۱ جنوری ۱۹۸۱

تجلیل وقدردانی از مفاخر گذشته

تاریخ با ستانی کشور عزیزمامشحون از مفاخر بزرگ ودانشمندان پر آوازه و رجال وشخصیت های بر گزیده یی است که هر کدام مصدر چنان کار ها و خدمات گرانقدر علمی ، ادبی ، اخلاقی و اجتماعی و عرفانی شده اند که در تاریخ کشور ما مقامی بس ارجمند و جایگاه بس عالی و رفیع داشته و همچون ستاره های در خشان در آسمان فرهنگ و معرفت کشور ما تلالو ودرخشندگی جاودانه دارند این چهره های تابناك نه تنها مایه افتخار مردم ماست بلکه اند یشه های عالی و انسانی آنها در فراسوی مرز هادر کشور های مختلف جهان نفوذ نموده و ملل وجوامع بشری از چشمه سار دانش و معرفت شان فیض برده و به وجود آنها مباهات می نمایند .

باید متذ کرشدکه در تاریخ فرهنگ پرمایه وشکوفان مارجال ، مفاخر زبده وبرگزیده عر فا نی نظیر علا مه ا بو ر یحا ن البیرونی ، ابن سینای بلخی، سید جمال الدین افغانی ،ناصر خسرو و صد ها چهره درخشان تصوف و عرفان، حکمت و فلسفه ،طبابت ونجوم و غیره علوم متداول وقت بر جستگی خاصی دارد که هر کدام بنوبه خود خدمات بس بزرگ و کار نامه های بس سترگی را نه تنها در کشور وزادگاه شان انجام داده اند بلکه رهنمود هاو اندیشه های علمی وانسانی واخلاقی آنها در بین کتله های وسیع بشری در نقاط مختلف گیتی نفوذ و راه خود راباز نموده ومورد پذیرش ، استفاده و احترام آنها قرار گرفته است .

البته مطالعه و کاوش و تحقیق در اطراف شخصیت و آثار و افکار این مفاخر جهان معرفت و بکار برد ارزش های عالی رهنمود های شان کاری است که هرملت آگاه وهرجامعه بافرهنگ به انجام آن دست می یازد .

پاسداران فرهنگ و کلتور ما به خاطر زنده نگهداشتن افتخارات فرهنگی کشور ماو همچنان به منظور رشد و تکامل هر چه بیشتر آن این رسالت بزرگ و افتخار بس سترگ راداشته اندکه مطالعات و تحقیقات علمی رادر زمینه کاوش و ارزیابی آثار و اندیشه های دانشمندان و رجال بزرگ تصوف و عرفان کشور تا جاییکه برای شان مقدور بوده انجام دهند که خوشبختانه تاکنون یك سلسله مطالعات و تحقیقات ارزشمندی در زمینه معرفی چهره های تابناك گذشته علم ومعرفت کشور انجام داده شده است .

از آنجایی که دولت انقلابی ما در جهت احیای ارزش های فرهنگی ما ورشد وتکامل آن علاقهٔ فراوان دارد قدردانی وتجلیل از مفاخر علمی وروحانی گذشتهٔ کشور برمبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیك افغانستان یکی ازسیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود چنانچه ببرك کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان طی پیام شان به سیمینار دوصدمین سال وفات میافقیرالله جلال آبادی علیه الرحمه اظهار داشتند :

«قدردانی از شخصیت های علمی وروحانی تاریخ ما برمبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیك افغانستان یکی از مظاهر سیاست فرهنگی دولت انقلابی مابشمار میرود. ستایش وبزرگداشت مفاخر فرهنگی تاریخی و احترام به پایه های معنوی جامعه وشناسایی سرچشمهٔ های راستین پاکدامنی آزاد اندیشی ودیگر خصلت ها ی نیکواز ویژگیهای اخلاقی مردم این سر زمین است .»

به تاسی از همین سیاست فرهنگی دولت مترقی مابود که اخیرا به سلسله معر فی وشناساندن افاضل و دانشمندان گذشته کشور سیمینار دوصد مین سال وفات عارف گزیده و فاضل در ویش کشور (میافقیرالله جلال آبادی)ازطرف وزارت اطلاعات وکلتورو اکادمی علوم جمهوری دموکراتیك افغانستان به همکا ری یو نسکو بر گزار گردید که بیشتر از هشتاد محقق و دانشپژوه دا خلی وخارجی در ین سیمینار اشترا ك نمود ه و طی آن جهات مختلف زندگی علمی و عرفانی این عارف ودرویش وفاضل روحانی کشور مورد ارزیابی قرار گرفته که بدون شك در معرفی وشناساندن این شخصیت عرفانی کشور بسویه ملی و بین المللی کمك بسزایی شده میتواند .

میا فقیرالله که در حدود سالهای ۱۱۰۰ق درحصارك جلال آباد بدنیا آمد ودر افغا نستان وهندعلوم اسلامی رافرا گرفت بعدادرشکارپور سکونت گزید و به تصوف روی آورده طریقه نقشبند یه را پیشه کرد، وی در تمام مسالك تصوف مطالعات وسیعی داشت ودر طرایق عرفان عملا سیر کرده بود و در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه و تصوف مرجع اهل روزگار واز نوابع علمای دیار بود. میا ـ فقیراله نه فقط یك رهبر روحانی مردم بود بلکه در سیاست و جها نداری هم علاقمند بوده به ارباب اقتدار هدایت می دادچنانچه از مکاتیب وی بر می آید اوبا دربار ابدالی هارابطه قایم کردوحکمای وقت از ارادتمندان وی بودند ودر امور دولتی و کشوری ازین عارف و فاضل دوران مشورت ها می گرفتند.

مادر حالیکه تدویر چنین سیمینار های علمی راکه به منظور تجلیل و قدر دانی از رجال ومفاخر گذشته ما بعمل می آید بدیدهٔ قدر می نگریم امید واریم تا در آینده نیز پاسداران فرهنگ و کلتور ما قدم های واقعاً سودمند و مثمری رادر جهت احیای افتخار ات گذشته کشور بخصوص در جهت معرفی و شناساندن شخصیت های علمی و عرفانی گذشته ما بردارند . .

درین شماره

بیاد مرحوم استاد صفا

• • •

تجلیل وقدردانی از دوصدمین سال وفات عارف دانشمند کشور میافقیر الله جلال آبادی

• • •

اختراع جدیدی که یك انجنیر افغانی در مورد استفاده از انرژی آفتاب کرده است.

• • •

ستارگان افسانه ساز

• • •

د سپورت پولنیزی دندی

• • •

شرح روی جلد :

سیما ترانه آواز خوان محبوب رادیو تلویزیون کشور

• • •

عکاسی روی جلد از : مسعود شمس

تبصره

وطن ما گهواره و گور مشترک ماست

قبلا بتاریخ ۲۵ ثور سال جاری حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلامیهٔ انتشار داده و طی آن در پهلوی آنکه موضع گیری خویش را مبنی بر مذاکرات بدون قید و شرط با همسایگان خویش برای حل موضوعات ذات البینی با صراحت و صداقت بیان داشته بود موضوع برگشت و عفو آن عده از هموطنان ما را که از ظلم و ستم حفیظ الله امین و امینی های مستبد ترک خانه و دیار کرده اند نیز ذکر شده بود اینک یکباردیگر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با نشر اعلامیهٔ بتاریخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹ لازم دانست موضع خود را درمورد به اصطلاح قضیهٔ مهاجرین به صورت مشروح بیان نماید.

باید متذکر شد که پس از پیروزی مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب ثور تحولات مثبت ودموکراتیک در کشور ما بمیان آمده است که خیلی وسیع از طرف توده های مردم مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفته است، این تحولات نمایانگر استحکام روز به روز دولت مردمی واستقرار نظم و دسپلین و عادی شدن اوضاع کشور می باشد. واقعه مهم ودر خور توجه دیگر تدویر کنفرانس نیروهای ملی ووطن پرست که تدارک کنگرهٔ وسیع ملی پدر وطن و تشکیل جبهه ملی و سیع پدر وطن را ایجاد خواهد کرد، می باشد پیوسته به تشکیل این کنفرانس همه مردمان افغانستان همه ملیت ها، اقوام و قبایل وکلیه وطن پرستان با تشکیل اجتماعات و ایرادبیانات از آن نه تنها استقبال بعمل آوردند بلکه پشتیبانی و تائید همه جانبهٔ خویش را نیز از تشکیل جبههٔ وسیع ملی پدر وطن ابراز داشتند هکذا طرفداری و ابراز مساعی مشترک از طرف مردم باسیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز در روشنی ملاقات های ببرک کارمل منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با نمایندگان مردم ولایات پکتیا، جوزجان، نیمروز، غور یا میان، فراه وغیره مناطق کشور، بخوبی مشهود است.

در پرتو اقدامات و اجراآت وطن پرستانه و شریفانهٔ دولت مردمی ما مردم افغانستان آیندهٔ تابناک و بهروزی را می بینند. عودت دسته جمعی هزاران نفر از هموطنان فریب خورده و هم آنانیکه از ظلم وفساد و قساوت امین فرار کرده بودند بهترین مظهر این اطمینان مردم ما می باشد طوریکه همه هموطنان ما از طریق رادیو و تلویزیون ومطبوعات مطلع اند تنها درین اواخر هزاران هموطن ما اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه و غیره بوطن بازگشت نموده اند و به حیات خود با اطمینان و آرام دوباره آغاز نموده اند.

با وجود این همه نسبت تبلیغات ودسایس گوناگون دشمنان افغانستان و مردم افغانستان وهکذا نسبت مماتعت و جلوگیری حکمرانان نظامی پاکستان، یک تعدادی از هموطنان ما هنوز هم از آغوش مادر وطن دور مانده و بوطن بازنگشته اند، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بحکم ماهیت مردمی خود آرزومند بازگشت تعداد باقی ماندهٔ مردم شریف ما می باشد.

زیرا در اعلامیهٔ اخیر حکومت (مورخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹) یکبار دیگر به همه هموطنانیکه از تعدی وظلم امین جاسوس و باند جانی وی و هکذا آن عده از هموطنان ماکه نسبت تبلیغات سوء دشمنان ما ترک وطن و خانواده نموده وبخارج رفته اند، ابلاغ شده است که بوطن خویش بازگردند و با خاطر آرام به حیات صلح آمیز و پر افتخار خویش در تحت بیرق پر افتخار وطن خود، به آبادانی وشگوفانی کشور مشغول شوند. فیصله حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر عفو عمومی آنهائیکه دست هایشان بخون هموطنان شان آلوده نشده باشد، بشکل دوامدار نافذ است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان هم چنان تضمین می نماید که مطابق احکام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان برای بازگشت کنندگان امنیت جانی عام و تام و آزادی انتخاب شغل و محل سکونت و تساوی حقوق درحل و فصل دعاوی حقوقی و ارضی و غیره را مهیا سازد هم چنان حکومت بصراحت اعلام داشته است که همه شرایط را جهت اشتراک هموطنان ماکه بوطن بر می گردند مساعد سازد تا آنها بتوانند بشکل مثمر و موثر در کار شگوفان ساختن وطن، دفاع از وطن و معمور ساختن وطن با دیگر هموطنان خویش یکجا در عمل به فعالیت بپردازند. هم چنان نظر به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان نه تنها استفاده مجانی از چراگاهها را بشکل عادلانه برای کوچی ها، قبایل ومالداران مهیا می سازد بلکه هم چنان حق حرکت آزاد شانرا در هر نقطهٔ کشور که خواسته باشند، تاکید می نماید. هکذا حکومت مردمی ما مماتعت های ظالمانه ایرا که از طرف حکومت پاکستان در راه رفت و آمد کوچی ها از افغانستان به خارج و بر عکس آن، ایجاد شده است نکوهش و تقبیح می نماید.

ولی همانطوریکه مردم افغانستان دیدند محافل امپریالیستی و ارتجاعی جهانی از پیروزی انقلاب ثور که زنجیر های ظلم و بردگی را از دست وپای مردم ما دور ساخت، بوحشت افتادند وبنای توطئه و دسیسه را گذاشتند، باز گشت هموطنان ما نیز نه تنها سبب ناخشنودی این دشمنان شده بلکه درین راه عملا سنگ اندازی و تبلیغات سوء می نمایند و با تهدید وارعاب می خواهند جلواین پروسه (بازگشت جمعی هموطنان ما بکشور) را بگیرند مثال زنده این توطئه ها و دسایس وادار ساختن جبری یکعده از هموطنان ما به ایجاد توطئه و دسیسه علیه انقلاب و آرامی مردم ما می باشد که از طرف محافل ارتجاعی وامپریالیستی عملی می شود. ولی همانطوریکه تاحال ارتجاع و امپریالیزم نتوانسته پروسهٔ عظیم انقلاب مردم افغانستان را متوقف سازند، در آینده نیز شرمنده و ناکام خواهند بود. همه جهانیان آگاه اند که در حال حاضر درخاک پاکستان دهها مرکز تربیهٔ تروریستان موجود است که از طرف مربیون پاکستانی، چینائی، امریکائی و مصری تربیه وبخاک افغانستان برای خرابکاری صادر می شوند

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان در حالیکه با حسن نیت صلح خواهانه یکبار دیگر آمادگی خود را برای مذاکره ومفاهمه باکشور های همسایه برپایهٔ اعلامیهٔ ۲۵ ثور ۱۳۵۹ اعلام می دارد، اطمینان دارد که بر قراری روابط حسن هم جواری بین کشور های منطقه جوابگوی منافع این کشور ها ومنافع صلح در منطقه و جهان میباشد.

زنده باد مردم شرافتمند وصلح جوی تمام جهان. زنده باد وطن سربلند وآزادما افغانستان انقلابی.

ژوندون

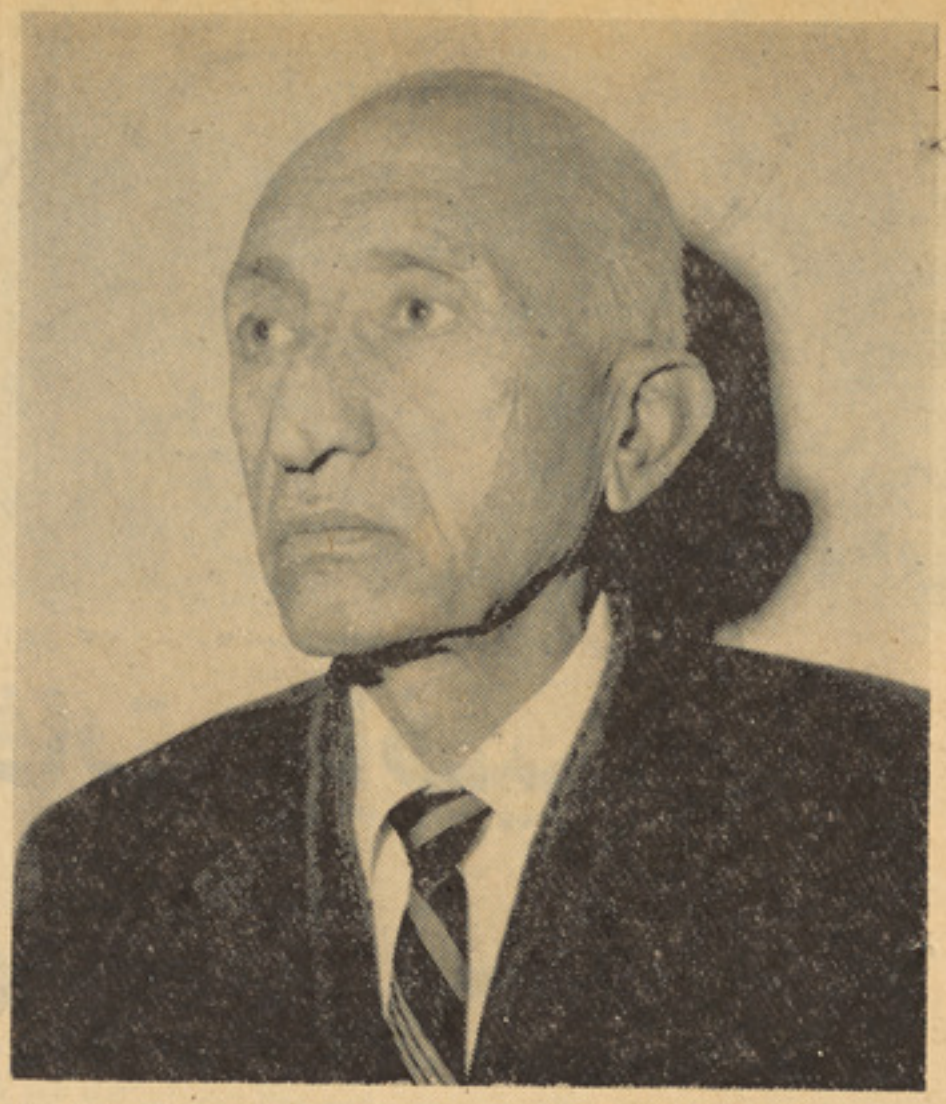

استاد محمد ابراهیم صفا

رووف راصع

به مناسبت مرگ استاد محمدابراهیم صفا

طالب آوازه، گمنام خموشیها مباد!

فرهنگ افغانستان در درازای سده ها و هزاره های فراوانی که بر آن گذشته است همیشه فرهنگی بوده که با همه باروری وغنای خود دورخ ودو بعد داشته ودو چهره متفاوت وکاملا متمایز از هم •

از یکسو در این فرهنگ دیرپاشمانمادهای زنده یی می‌بینیداز تسلط سالار منشی حاکم بر جامعه وکشیده شدن هنر وادب به منجلاب فساد آلود مدیحه سرایی های پرتز ویسر چاپلو سانه برای در باریا ن از مردم وفرهنگ بیگانه‌وغرق دربی‌خبری وخودخواهی وخودکامه گی‌وازسوی‌دیگربا فرهنگی روبرومیشویدمبارز وتسلیم ناپذیر و عاصی در برابر همه شیوه های‌ظالمانه استثمارگرانه وبهره کشی های دورازانصاف وافشاءگری‌ازآنچه‌که‌درمجموع‌خود جمعی‌راگرگ وجمعی دیگرراگوسپندبارمیاورد.

درر خ نخست این فرهنگ شاعرو هنرمند ونویسنده ودانشمند ما ازراستی رسته و به دروغ وتزویرو ریا پناه آورده ، از مردم‌بیگانه شده، ودر صف‌بزرگترین دشمنان توده های میلیونی درآمده وهر گزقلم نمیزند جزبدانچه که سفا کان وجلادان در هیبت حاکم جامعه در آمده را خوش آید ، اودردربار مقامی رفیع وارجی بزرگ داردهرحرکت‌ابلهانه در باریان رادر شعرخود به ستایش میگیرد •

اوبه هیچ یك از این مسایل توجه ندارد هرروز پله‌ی دیگراز نردبان انسانیت فرود میاید •

وامادر رخ دیگر موضوع کاملا به عکس است ، دراین نیم چهره مافرهنگیانی رامی‌بینیم که خودرا در برابر مردم • در برابرشرایط حاکم در جامعه ، در برابر سیاست های‌بهره جویانه واستثمار گرانه ودر برابر زور گویی هاو بیعدالتی هاو هر آنچه که در زندگی اجتماعی توده ها مطرح‌است مسوول احساس می‌کنند ، آنها هرگز هنر را و فرهنگ رادر انحصار بالانشینان قرار نمیدهند ،هرگزدست رد برسینه مردم نمیگذار ند وهرگز بخوداجازه نمیدهند که زیر تاثیر زرو زور مداحی کنند.

این گروه از فرهنگیان در هر دوره ودر هر برش و مقطعی از زمان که قرار گرفته اند باحکومت های جبار حاکم آشتی ناپذیر بوده اند ودر مبارزه ، ودر این پیکار حق علیه باطل چه بار ها که در سلول های‌تنگ وتاریك زندان های دژخیمان جای گرفته اند وچه بار های دیگر که مجازات شده‌اند ،زیر شکنجه های غیر انسانی قرارگرفته‌اند، تبعید شده‌اند وآواره از شهری به شهری دیگر در حال قرار بوده اند ، امادر همه این شرایط قلم را جز در خدمت منافع انسان جمع وتوده های میلیونی ، جز در خدمت فرهنگ ر ا ستین و با ر سا لت و جز در خدمت رنجبران وزحمت کشان‌استثمار شده‌بکار نبرده اندوهمین بخش از فرهنگ ماست که ماندنی است وافتخار آمیز وبالنده که‌باید بیشتر به شناخت آید وبیشتر به آن ارج گذاشته‌شود.

درنیم قرن اخیر که از یکسو امپریالیزم باتمام نیرووقوای خودمیکوشیددرکار دوشیدن ملت هاو مکیدن سرمایه های دست نخورده کشور های‌عقب نگهداشته شده آسیا وافریقا وامریکای لاتین موفق تر باشد واز سوی دیگر تمام امکانات دست نشاندگان آن‌به‌کار افتاده بود تااز باروری‌شعور سیاسی واجتماعی توده های‌وسیع میلیونی‌دراین‌قاره ها جلوگیری کند درسرزمین ماهم که تازه از بند استعمار سیاسی رسته ودرقیده هانوع استعمار دیگر واز همه عمده تر استعمار فکری واقتصادی افتاده بود به همان پیمانه که استثمار انسان از انسان واختناق فکری وسلب آزادی های اجتماعی وبهره کشی های ظالمانه نظام‌فیودالی ورواج سیاست های ترور ووحشت ودهشت افکنی وشکنجه وآزار در زندان های حکومتی شدت‌بیشترمیافت‌مبارزات‌پیکارجوی فرهنگی‌نیز باشعر خود وبا نشر خود وبا نوع نمایشات تیاتر گونه خود بیشتربه افشای حقا یق میپرداختند و فاصله میان مردم و حکومت‌های غیر ملی را عمیق تر وپرنشدنی ترمیساختند•

در این دوره ی تاریخ که مبارزات آزادی خواهی در میان ملل در بند مانده هر روز شکلی نوومحتوای تازه میبافت آگاهی نسبی مردم‌وبالارفتن‌سطح‌سوادودانش وشعورسیاسی واجتماعی در میانشان موجب گردید که بازار هنرو فرهنگ‌بورژوازی‌وفیودالی‌درمیان اکثریت زحمت کش جامعه از رونق بیفتد وشاعرو نویسنده و هنرمند مردمی مورد تهدیدحکومت هاواحترام مردم‌قرارگیردوبازهم درهمین دوره از زندگی ملی است که آزادی خواهان بیشتر ازهر وقت دیگرزیرفشار وتهدیدوارعاب قرار دارند وبیشترازهرزمان دیگر هم صف مبارزه را استحکام می‌بخشند •

یکی‌ازشاعران دراین دوره تاریخ ابراهیم صفابودکه هرگز درصف مداحان وچاپلوسان درباری قرار نگرفت وهرگز شعرش رابه‌عنوان وسیله‌یی برای زر اندوختن وجاه ومقام‌گرفتن بکار نبرد روانش شاد باد ونامش جاوید که زنده‌مرد بود وزنده مرد رامرگ نیست .

استاد محمد ابراهیم صفا هفتاد وسه‌سال پیش از امروز در باغبانکو چه کابل چشم به جهان گشود ، پدرش مرحوم ناظر محمد صفر که امین الا طلاعات بوداز آگاهان زمان خودبه شمار میرفت وبرادرش محمدانور بسمل ا ز ادیبان شناخته شده کشور به‌حساب میامد ، زمینه‌فراگیری تحصیل وعلوم‌مروج زمان ازخرد

بقیه در صفحه ۵۱

استاد در میان دوستان

گوشه یی از سیمینار علمی دوصدمین‌سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی که‌به اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی برگزار گردید.

دوصدمین سال وفات میافقیر الله جلال آبادی تجلیل شد

برنامه مجلس بزرگداشت دو صدمین سال‌وفات میا فقیرالله جلال آبادی ازه تا ۱۳دلو درده جلسه‌باشرکت‌جمعی‌ازمحققان ودانشمندان‌افغان وتنی چندازمهمانان کشور های‌شوروی، چکوسلواکیا ،هندوعراق‌درهوتل انترکانتیننتال کابل دایر گردید •

دراین سیمینار که‌باتلاوت قرآن عظیم‌الشان‌پخش سرود ملی وقرائت پیام ببرك کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك‌خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم‌جمهوری‌دموکراتیك افغانستان‌گشایش‌یا فت .

هم چنین در جلسات آن یعقوب هاشمی ،دکتور زیار ، حسین فرهمند، سالم علمی ، ابراهیم عطایی ،صدیق روهی،انور نیر، دکتورافضلی ، میراحمد گریز ، عبدالکریم محب ، عبدالباری جهانی ، وکیل پوپلزای، عبدالحی حبیبی ، روان فرهادی ، دکتور جاوید ،دکتور شفق یونس ، دوست محمد شنواری،ژواك،دکتور لودین ، دکتور پولاد ، پوهاند الهام، دکتور اثیر ، نیلاب رحیمی ، عبدالله خدمتگاروتعدادی از مهمانان خارجی سخنرانی کردند وزارت اطلاعات وکلتور،مجله ژوندون ـوزارت‌تعلیم وتربیه پوهنتون کابل واکادمی علوم نیز به همین مناسبت کتب ورساله هایی رادرباره زندگی میافقیرالله جلال آبادی به طبع رسانده‌بودندکه‌در جریان‌کارسیمینار به‌شرکت‌کنندگان‌توزیع گردیدتدویرسیمینار بزرگداشت دانشمندومتصوف‌بزرگ میافقیرالله جلال‌آبادی‌رابه وزارت اطلاعات وکلتو رواکادمی علوم افغانستان تبریك میگوئیم ودراین‌گزارش گونه‌شما رابه مطالعه نظرچند شرکت کننده خارجی پیرامون کار سیمینار فرا میخوانیم .

سید محمد حسن رضوی رئیس کتابخانه (مولانا آزاد) در پوهنتون اسلامی (علي گر) وهم چنین رئیس شعبه علم کتابداری در همین پوهنتون که از کشور هندبه مناسبت اشتراك دردوصدمین‌سال‌وفات متصوف‌بزرگ‌میافقیرالله به‌کابل دعوت شده‌است زبان دری را روان‌و سیلس صحبت میکند وباآگاهی که‌در زمینه عرفان وتصوف شرق و صوفیزم دارد میتواند نظر های جالبی پیرامون نتایج سیمیناری که به آن دعوت شده‌است داشته باشد وی‌باآنکه فرصتی اندك دارد وگفت وشنود باوی درفاصله میان دو بخش یکی از جلسات سیمینار صورت میگیرد وقتی میداندکه برای هفتگی نامه‌ژوندون سخنانش رامیگیرم صمیمانه دعوتم رابرای صحبت می‌پذیرد ویادآوری میکند که‌وی بااین مجله آشنایی کامل دارد و شماره هایش‌را همیشه ازنظر میگذراند .

رضوی در پاسخ به نخستین پرسش دراین مو ر د که وی پیش از شرکت درسیمینار میا فقیر ا لله چه شنا ختی از این صوفی وارسته ودانشمندداشته است ،میگوید:

ـمن باتوجه به رشته اختصاصی علمی‌ام در پوهنتون وعلاقه شخصی ایکه به مطالعه‌و تحقیق متن های قدیم ونسخ خطی داشتم‌آثار صوفیانه و عرفانی را نیز در خلال کار های دیگر علمی از نظر میگذراندم ، مگر باتاسف در کتبی که پیرامون تصوف اسلامی در هند به چاپ رسیده است نامی از میافقیر الله جلال آبادی به میان‌نیامده وبه همین دلیل‌هم من از وی پیش از اندك شناختی نداشتم• بادعوتی که ازمن برای اشتراك در سیمینار یاد بود این عارف به عمل آمد خیلی کوشیدم که تحقیقی در زمینه انجام دهم اما فرصت برای این کار اندك‌بود که امیدوارم دربازگشت به‌وطن بااستفاده از کار های علمی ایکه به وسیله دانشمندان افغانی دراین مورد ارائه شده‌است کار پر ثمری راکه‌به آغاز گرفته‌ام تکمیل کنم ودر معرفی میافقیر الله به دانش پژوهان هند نقش داشته باشم .

به استاد رضوی میگویم :

ـ باتوجه به‌اینکه بودیزم هندبا صوفیزم اسلامی از برخی دیگر دیدگاه‌هابهم آمیخته‌گی هایی دارد وبانظر داشت اینکه میافقیر الله‌به زبانهای انگلیسی وارد وهم سوای زبان عربی وزبانهای مادری ووطنی خود آشنایی کافی داشته وزمینه مطالعه وتحقیق پیرامون مسایل مربوط به تصوف وعرفان هندو یزم به‌وی کاملا مهیا بوده است شمادر آثار وی ویابه صورت کلی در تصوف دوره وی آیا نماد هایی از بودیزم وتمایل به این فلسفه وصوفی گرایی هندویی رابه شناخت گرفته اید ویاخیر؟

در پاسخ میگوید :

ـبه تصادف که در مورد سوال شما من‌در مقاله ام هم یادی کرده‌ام وآنرا قرائت میکنم• در زمان مورد بحث ما یعنی سده هجده میلادی بیشتر جاهای ولایتی هند بر همن بودند ولی صدراعظم هایشان‌از میان مسلمانان انتخاب میشدندبودیزم‌دراین سده اصل‌فلسفی مورد قبول همگان بودو صوفی ها هم‌گرایش وعقیدت فراوان به وی ابراز میکردند .

به عنوان مثال دراین مورد خاص یاد آوری میکنم در زمانیکه احمد شاه بابا وارد منطقه شکار پور گردید (گدومل) که یکی از سیاستمداران هند بود تحایفی رابه احمد شاه بابا پیشکش کرد ودرمیان این تحایف‌خریطهٔ خاکی را هم جاید اد که بابا محتوی آنرا از (گدومل) پرسید ووی جواب داد که این تحفه بیش از همه تحایف، ارزش دارد چون‌ازخاك مزارات هند جمع آوری شده‌است که این‌عقیدت مردم‌آنزمان‌رابه صوفیزم‌میرساندرمورد میا ـ فقیرالله‌وگرایش‌ویاعلاقه‌وی‌به بودیزم‌بایدبگویم با آنکه وی در مکتوبات خود پیرامون (یوگ)و (شستی) که ازمبادی صوفیزم هندویی میباشد توضیحاتی داده‌است‌اماخودش از فرقه نقشبندی هاست‌و همین موضوع این فرضیه راردمیکند دیگر سوال این است که :

ـاز نظر شما که‌در صوفیزم اسلامی‌وهند ـ ویی مطالعاتی دارید وپیش کسوتان تصوف اسلام و هند رابه‌خوبی‌می شناسید میافقیرالله درتصوف آیا دنبال‌اونظرات تصوفی پیشینیان از خود بود ویا خود واضع نظراتی تازه‌وبکرهم در زمینه تصوف میباشد ؟

جواب این است :

ـمیافقیرالله‌ازسلسله نقشبندی هاست واین سلسله به خانواده پیامبر اسلام وخا صتا حضرت علی وبی‌بی فاطمه عقیدتی خاص داشتند •

میافقیرالله در آثارخودبه صلواة فرستادن به‌بی‌بی فاطمه ودوازده امام اشاره میکند که پیش ازوی معمول نبوده‌است .

هم چنین میافقیر الله خلاف همه صوفی هاکه از سیاست خودرا به دور میداشتند

گوشه یی از سیمینار علمی دوصدمین سالگرد وفات میا فقیرالله .

باسیاستمداران دوران خود ارتباطاتی داشت به عنوان مثال وی دیدار هایی با سر فراز خان والی شکار پور داشت وچون این والی فابریکه یی‌راکه انگلیس‌هابرای استثمار بیشتر قوای انسانی درشکار پورگشایش داده بودند مسدود ساخت گفته میشود که وی دراین کار متاثر از نظرات میافقیر الله بوده‌است. باتوجه‌به‌این نکات درمیابیم که میا فقیر الله انزوای صوفیانه‌را رد میکند و میخواهد به آن شکل اجتماعی وسیاسی بدهد.

در آخرین پرسش از حسن رضوی خواسته میشود که فشرده نظرش رادر باره مفیدیت سیمیناری که در آن شرکت داشته است بگوید وجواب این است که :

ـ آنچه من ازاین سیمینارددریافتم که آثار میافقیرالله جلال آبادی بیش از آن باارزش ومهم است که تاکنون فکر میشد وبه همین دلیل در باره کار های تصوفی‌وی‌باید مطالعاتی گسترده تر صورت گیرد و بیشتر تحقیق گردد که این وظیفه دانشمندان کشور شماست .

ودیگر اینکه‌روش محققان افغانی در کار تحقق از نظر من بسیار جالب توجه است ونتایج این شیوه کمتر از محققان درجه‌اول نمیباشد .

ازسید حسن رضوی مهمان‌کشورهند تشکر میکنم وبه سراغ پروفیسور (یان ماریك)میروم که از کشور چکوسلواکیا رنج سفر را به‌خود هموار کرده وبرای شرکت‌درسیمینار دوصدمین سال وفات میافقیر الله به کشورما آمده است وی‌که به سمت عضو شرقشناس در اکادمی علوم چکوسلواکیا کار میکند و معاونیت‌ریاست بخش آسیای جنوبی را نیز در همین اکادمی عهده دار است در باره اینکه در چه زمینه‌هایی پیرامون میافقیرالله جلال‌آبادی وآثاروی مطالعه دارد میگوید :ـ متاسفانه . وقتی به کابل دعوت شدم تمام متن های موجود زبان های دری وپشتو در اکادمی چکوسلواکیا رااز نظر گذراندم اما در باره وی مطلبی نیافتم میگویم :

ـبه صورت کلی در باره تصوف وصوفیزم چه معلوماتی داشتید ؟ وپاسخ این است ؟

ـعرفان شرق را تاحدودی‌میداند وپیرامون صوفیزم هندوایران چیزهایی خوانده ومدتی هم در پاکستان زندگی کرده وبا مراجعه به کتابخانه های آنجا مطالبی دراین زمینه آموخته است سوال دیگر این گونه طرح میگردد که :

ـبه نظر شما صوفیزم شرق درپی چه‌میباشد وبرای زندگی اجتماعی چه رهنمود هایی دارد؟ میگوید :

ـ صوفیزم درپی‌معنویت است ودرمجموع مردم رابه بی‌اعتنایی دربرابرجلوه های مادی زندگی توصیه میکند . از نظر متصوفان اگر معنویت رواج کامل یابد جایی برای ظلم باقی نمیماندو همه می توانند در یک نظام عادلانه و برابر با هم زندگی کنند واز شادی های زندگی لذت برند .

ـبعداز باز گشت به کشور خود تان آیا به تحقیق و مطالعه در باره میافقیر الله جلال‌آبادی دوام میدهید ویابه دانسته های خود در این زمینه بسنده می‌کنید ؟

ـمن وقتی به چکوسلوا کیا مراجعت کنم وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی میافقیر الله رابه هموطنانم بشناسانم ویقینا دراین زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم نگاشت و مطالعاتی جدی تربه انجام خواهم آورد .

چون فرصت گفت وشنود به پایان آمده است سخن را دوام میدهم وپروفیسور یان ماریك خواهش میکند در ختم گفته هایش این نکته راهم یاد آوری کنم که‌وی آرزو مندروزی است‌که همکاری های علمی وفرهنگی میان‌کابل وپراگ بیش از این انکشاف یابد ودانشمندان افغان وچکوسلواکی‌برنامه‌های تحقیقی‌مشترکی رابه همکاری هم پیش ببرند .

سومین مهمان خارجی که باوی به صحبت می‌نشینم خانمی است خوش صحبت وخونگرم از کشور شورا ها .

وی که (گراس مووا النسینبا)نام‌دارد دکتور در اجتماعیات است و همکار قدیمی وسابقه‌دار دراکادمی‌انستیتوت شرقشناسی اتحاد شوروی

از این خانم پیش از اینکه پرسشی در زمینه شناخت وی‌از آثار میافقیر الله جلال‌آبادی به عمل آید شروع به‌صحبت میکند ودر همین‌مورد میگوید :

ـباتاسف باید بگویم پیش از اینکه من‌در این سیمینار شرکت کنم هیچ شناختی از این عارف ودانشمند افغانی نداشتم وصرفا به این منظور رنج سفر رابه خود هموار کردم که در محضر علمای‌افغانی‌ودیگر کشور هادانستنی هایی رادر مورد این شخصیت کسب کنم‌وقتی از او پرسیده میشود که دراین صورت آیا قصه تحقیق در مورد شخصیت میا فقیر الله رادارد که به کسب معلومات در باره وی علاقه گرفته است ؟

بقیه در صفحه ۵۰

چندتن از دانشمندان داخلی و خارجی که‌در سیمینار دو صدمین سال وفات میافقیرالله اشتراك ورزیده بودند .

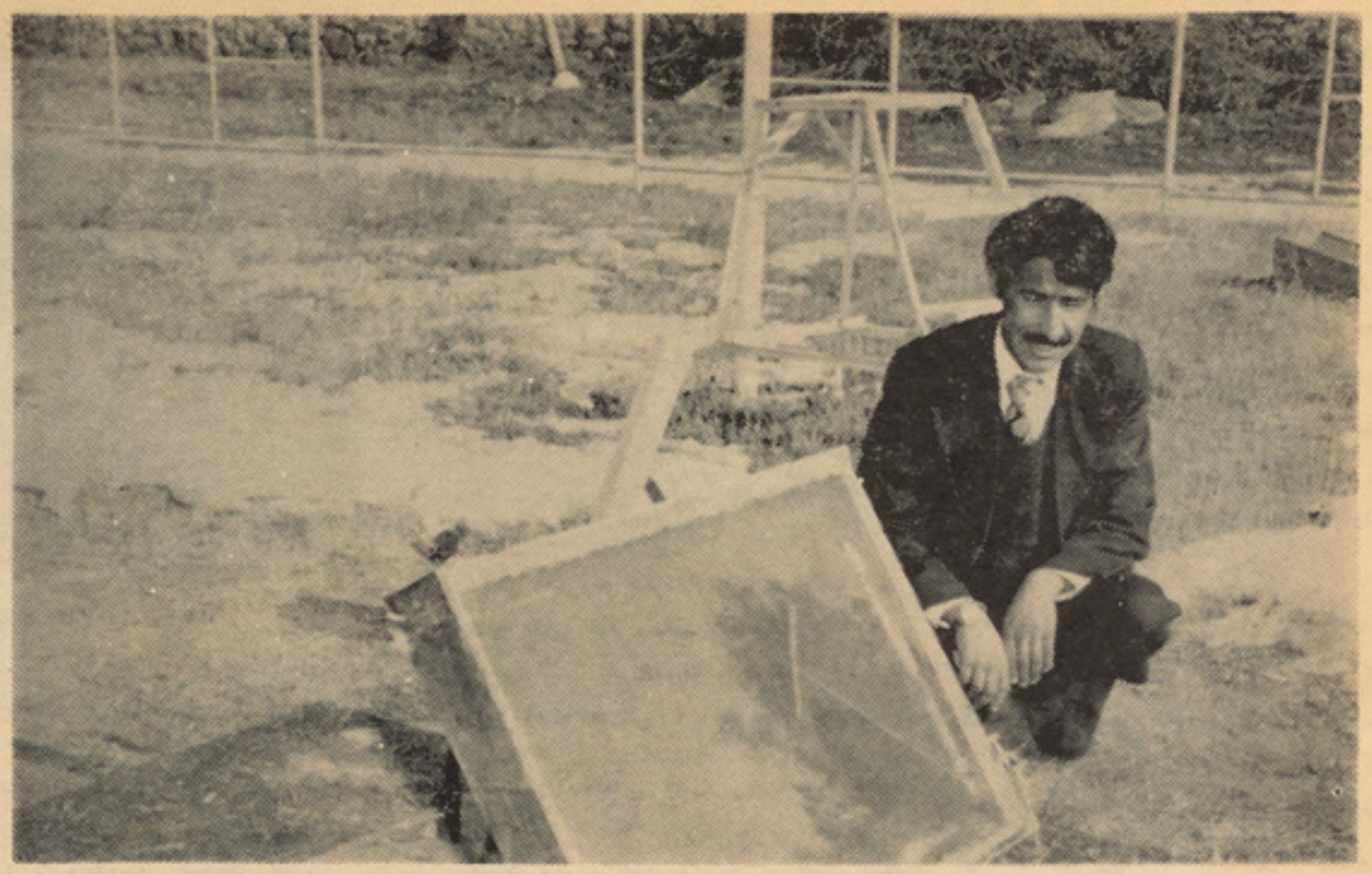

محمدکریم درپهلوی آب گرم کـــن‌آفتابی اش

آستین بالا زنید

و«آب گرم کن آفتابی» بسازید

میتوانید با این وسیله ، آب‌گرم تهیه کنید ، ظرو ف و لبا س ها را بشو یید .....

• خورشید منبع بزرگ انر ژ ی‌است ، نه برای دریافت انر ژ ی‌آن پو ل ضرور ت است و نه محتکرین‌میتوانند آن نور طلایی‌رابه احتکار کشا نند .

باا و آشاشوید

محمد کریم مامور فنی تخنیـك هوا شنا سی و متبکر و ایجاد گـر وسیله آبگر م کن آفتا بی ، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت ســر گذشتا ند ه است . هنو ز ده‌سالش نبود که به وزار ت مخابرا ت در ازای یکصدو پنجا ه افغا نی پیاد ه مقرر شد . وسا لی نر فت کـــه وزارت مخا برات را بـه حـروف چینی نزد خلیفه کا ظم علی درمطبعه دولتی تر ك گفت . چند ی نگذشت که دست و چشمش به چیدن حروف آشنا یی پیدا کرد و عزیز ترین دستیار استاد گردید ... آنجا نیز آرام نگرفت ، باخرده سوادی کـه داشت به میز امتحا ن مدرســـه نشست و به صنف چهار م پذیرفته شد . با هوش و ذکاو تی که‌بهره برده بود، دوازده سـال در سـی مکتب را به دهسا ل ختم نمود و زبا ن انگلیسی را با مهار ت‌خاصی فرا گرفت و از کتا بها و منـا بـع علوم درزمینه کار خو یش، استفاده فراوا ن برد ...

محمد کریم تخنیکر هواشنا سی در گفتگو ی صمیما نه به پاســـخ سوا لی گفت : به تجار ب مختلفی دست یازیدم.سکیچ وکارابتدایی‌یك مر کز گر می را به سر رسا ند م که نتیجه پیشس بینی شـــد مرا در یافتم ، اما نیمه تمام رهاشـــ نمودم. وهمینگونه دستگاه آب‌مقطر راساختم که بهترین نوع‌آب مقطررا استخراج میکند ساختمان‌این‌دستگاه خرد تـو لـید کننده آب مـقـطـر به گو نـه یـی ا ست کـه چـار جهت یك صندو ق مستطیل مانند را چو ب پوشا نید ه و درسطح آن دوتخته آیینه به موازات هم، بیك زوا یه مخصو ص تعبیه شد ه که در پایین آن ظر فی برای آب قرار دارد چو ن سا حه ظر ف محدود ومحصور است ، بنا وقتیکه تابشس آفتـــاب از آیینه میگذرد به ظر ف میخورد قطراتی به قسمت داخلی آیینه می چسپد و بعدا قطرا ت به یك نقطه جمع میشود و آنگا ه به ظر ف می ریزد و همین قطر ه های ریخته شده به ظر ف ، از پاکترین وبهترین آب مقطر است که اگر بخواهیم برای استیشن های هوا شنا سی‌و دیگر موارد ضرور ت از آن استفاده خواهد شد .

*فکر نمی کنید که آب‌مقطرحاصله به مقدار بسیار نا چیز خوا هـــد بود ؟

**چرا، همینگـونه است . فعـلا این دستگا ه کو چك به مقدا ر یك گیلاس ، آب مقطر تهیه میدارد که ضرور ت استیشن های هواشناسی را مر فو ع میدارد ،اما با تهیـــه دستگا ه بزر گتر میتوا نیم آب‌مقطر بیشتر استحصا ل کنیم .

چو ب احا طه گردید ه و یکطر ف آنرا دو پار چه شیشه معمو لـــی پو شا نید ه است . دربین ایـــن مستطیل ظرفی سا خته شده ازآهن چادر به مسا حت چهل و پنـــج دیسی متر مر بع و ضخا مت دو سانتی متر نهاده شده است. به‌یك گوشه این ظر ف قیفی نصب‌گردیده و به کنار دیگر آن یك شیر دهن آب ساخته شده است که برا ی آب اندا ختن و آب گرفتن کمك می کند . زمانیکه این ظر ف ده لیتر آب(به درجه مثبت دوزاد ه در جه) را بخود جا مید هد در ظر ف چهل و پنج دقیقه در اثر تابشس نو ر آفتا ب به چهل‌و پنج در جـــه سانتی گـراد میر سد . اگر مدت دو نیم سا عت انتظا ر رود ، می توانیم از آب جو شس آن چای تهیه

• این دستگاه چه مقدار مصرف دارد ؟

** بیش از سه صد افغانی خرج نمی بر دارد که آن هم برای تهیه دستگا ه است .

• چرا دستگاه و کار خویش‌را انکشا ف نمی دهید ؟

•اگر دست مایه و پول میداشتم همین کار را میکرد م .

• خوب‌بیا بیم به اصل مطلـــب که فعلا کار اساسی و اصلی تانرا میسازد . حا ل تو ضیح بد هید که این دستگا ه گر م کنند ه آفتابی آب چگو نه کار میکند و چگو نه از نور آفتا ب بهره می برد .

** نخست لازم می بینم‌که پیرامون ساختما ن این وسیله کمی حر ف بزنیم . ساختما ن این دستگا ه بسیار ساد ه است و هر کس می‌تواندبدون داشتن مهارت خاص آنرا برای خو دش بسازد .

این دستگا ه صندو ق مسطیل مانندی است کـه از پـنـج سوبا

محمد کریم ، مبتکر وایجادگرآبگرم کن آفتابی به تشریح کار دستگاه آبگرم کن آفتابی‌می‌پردازد.

بداریم .

این دستگا ه به زوایا ی ذیل به سو ی خورشید عیار میگردد ، زیرا نور آفتاب به پنج زاویه مختلف تابشش میکند ، زوایا ی مذکو ر عبار تند از :

۱ـ کو ساین اف ـ ساین اف که نظر به عرض البلد تغییر می کند .

۲ـکوساین بی ـ ساین بی که نظر به تابشش خورشید در هر روز تغییر مینما ید .

۳ـکوساین تو که در طو ل روز تغییر مـــی خورد .

*چطور شد که درپی ساختن‌آب جو شش کن آفتا بی بر آمدید ؟

*خورشید منبع بزرگ ا نرژی است ، نه برا ی دریافت انر ژ ی آن پو ل ضرور ت است و نـــه محتکرین میتوانند آن نور طلا یی را به احتکارکشا نند . مدتهابه‌حسرت نشسته بود م که آیا بشر روز ی مو فق خواهد شد که تمام انرژی مورد ضرورت خو یشش را از- خورشید بدست آورد . گمان میکنم آنروز فرار سید ه است و در پهنه زمین به سطح گسترد ه وپر مصرف آن از انرژ ی آفتا ب استفاده ها میشود که بسیار امید بخش‌است باآ ب گرم این دستگا ه کو چـــك میتوا نیم البسه و ظرو ف خو یش را تمیز نماییم و از مصر ف زیاد برق جلو گیری کنیم .

* این دستگاه آب جوش کن آفتا بی شما به چه قیمت سا خته میشود ؟

کمتر از هفتصد افغا نی .دوتخته شیشه (۹۰ + ۶۰) و ظر ف ساخته شده از آهن چادر و یك صنـــدو ق چو بی ...

*آیا فکر نمی کنید که‌ازین‌ابتکار خو یشش ، فاید ه بسیار ی‌خواهید برد ؟

**گمان نمیکنم . چیزی نیست‌که در ید و توانا یی منحصر بفردمن باشد و دیگران را دستر سی‌نباشد قبلا گفتم برا ی تهیه این دستگا ه مهار ت خا ص فلان انجنیر و فلان نجار بکار نیست . هرکس مـــی تواند به سهم خود دستگاه آب‌جوش، کن آفتا بی بسازد و استفاده ببرد .بی‌آنکه‌سودی ببرم‌و گذ شتـــــه از همه هد ف من از اینکار خد مت عاجزا نه به همو طنا ن عزیز است که چند صباحی به‌نام نیك زندگی کنم و از دست آورد کار ها یم لذت ببرم. بخصو ص به خانواد هاتوصیه میدار م که برای لباس شو یی از این دستگاه کم خرج استفـــا ده نمایند .

*درآینده چه کاری ز یر دست دارید ؟

** میخواهم همین دستگاه هـــای کو چك آب جوشش کن ، آب مقطر مرکز گر می و پخت وپز راکه قبلا ساخته ام و تا هنو ز دوسه تا ی‌آن نا تکمیل است ، به اکمال رسانم و در ضمن برای دستگا ه آب‌جوش کن آفتا بی که فعلا با گردشش نو ر آفتا ب باید نقل و انتقا ل بیابد ، دستگا ه ساد ه و بی مصر فـــی بساز م که در طو ل روز همچو ن گل آفتاب پرست با گردش آفتا ب حرکت کند و زاویه تابشش خورشید آفتاب راتعقیب نماید.عملیه‌اینکاراز نظر علم فز یك پرا بلمی ندارد اما تنها از نظر فن مشکلا تی دار د که آنهم مر فو ع میگردد .

* آیا دراین زمینه از کسی تشویقی هم دیده اید ؟

**راستش تا هنوز نه. وتنها دوستا ن صمیمی و یکرنگم بـــه تشو یقم پرداختند و دیگرا ن بـــه ریشخند م گرفتند .

*درکار های علمی ، بخصوص کار شما حادثا ت جالبی رخ‌مید هد که شنید نش دلچسپ خواهدبود. آیا برای شما چنین ...

**چرا، ز ما نیکه د ستگاه مر کـز گر می را سا ختم دربین آن‌پیپ‌های از مسس که از میان آن آب عبو ر میکرد جا بجا گردیده بود آن پیپ‌ها به تانکی ذخیر ه آب وصل میگردید و موقعیکه آب داخل اخذه انـر ژی خورشید ، گر م میشد به تانکـــی ذخیره میر فت و عو ض آن آب‌سرد به تانکی سر از یر میگردید . در همین اثنا پیپ آب سرد که بدا خل آخذه میرفت و ضـل نبـود وآب سرد بیرو ن نمی داد .... و رفیقی به شو خی قا لمقال را بـــه راه اندا خت که آب جوشش آمده ، آب جو شش آمد ه .

عرق شر م برپیشا نی ام میخورد که اتفا قاً متو جه شد م که‌جریا ن آب سرد به‌داخل آخذه وصل‌نیست آنرا پیوند زدم و ربـع از ساعـت گذ شت و باز رفیقی بر سبیـــل شو خی و تمسخر دست خود را به تانکی دخیر ه زد و بافغا ن و ناله اینبار موا جه شد ... زیرا به‌راستی دستشش را آب جوشش نواز شش‌داده بود .

* امید وارم موفقیت های پـر- درخشانی نصیب تان شود.

** تشکر.

صحنه های ازفلم «۲۴ساعت بالای وظیفه»

قسمت سوم

نگرشی به‌سینمای‌شوروی این سینمای‌انسانی

با تمام نواقصش زمینه را برای حل موفقیت آمیز این مشکل اساسی فراهم می‌سازد و فیلم اکتبر یکی از زیبا ترین یادبود های انقلاب در فرهنگ شوروی باقی می ما ند .

مادر: درحالی که ایزنشتین سعی داشت درفلم های تاریخی وانقلابی خود تصویری از توده ها ی انقلابی بیافریند . « وسه ولو و بود و فکین »در فلم مادر (۱۹۲۶) به ترسیم انقلاب از طریق خصایل فردی کارگران انقلابی کوشید پود و فکین داستان برجسته ماکسیم گورکی به نام مادر را برگزیده‌ازتجربه شاگردان استانیسلاوسکی که بازیگران هنر تیاتر بودند ، بهره گرفت تصاویر گورکی ازکارگران انقلابی روس به طرز شگرفی روشن و معتبر بودند . این تصاویر از احساس صادقانه ایدیولوژیك الهام پذیرفته وآگنده ازعواطف عمیق‌انسانی بودند . «ورابارانوفسکایا» تصویر ارزشمندی ازمادر قهرمان به نام «نیلوونا» عرضه میکند زن‌پایمال شده‌وخاموشیکه هدفش حفظ‌خانواده است وازآن دربرابر تجاوزقدرتمندان حراست میکردروحیه‌انقلابی‌این‌زن‌بااهتزازدرآوردن بیرق سرخ در برابر چهره مامورین انتقام جوی تزاق به اوج کمال می‌رسد بیان بصری چشمان نیلوونا تزاق ها التماس می‌کند که دست‌از پسرش بردارند قامت شکننده‌ی او که درزیر بار اندوه در هم شکسته است فراموش نشدنی است آنگاه که بیگانگان به اتاق گام می‌گذارند وجنازه سنگین شوهرش رامی‌آورند او تنها دست هایش رااز سردر ماندگی حرکت میدهدگویی می‌کوشد چیزی مخوف و اجتناب ناپذیررااز خود دور سازد اما همین زن در پایان فلم باغرور متهورانه شگفتی بیرق سر خ انقلاب راکه از دست پسرش به زمین افتاده برمی دارد ودر برابر دیدگان تزاق‌هابه اهتزاز در می آورد آماده نبرد تا آخرین دم‌زندگی . باتالوف تصویر درختانی ازپاول جوان‌سال عرضه میکندجوانکی‌بانیش‌گشادوبی دندان که‌بعد ها مبارزی پی گیرو یك انقلابی ـه ای می‌گردد. صحنه ملاقات اوبامادرش در زندان آگنده از زیبایی روحانی وانسانیت دلیرانه است فلم همچنین نمایانگر تکامل شخصیت پاول است او که در آغاز به عنوان پسر بچه کارگر شرورو بی مسوولیتی معرفی می‌شود به شدت زیر سلطه نفوذ محیط اجتماعی وشیوه زندگی کهن است سپس او به ندای انقلاب پاسخ می‌گوید .

دردادگاه رویاروی مامورین بی رحم وابله، چهره انقلابی‌آگاه ومطمین‌خودرا اشکار می‌سازد ودر صحنه فراراز زندان بادر ایت ودلیری رفتار می کند.

پودوفکین بانمایش تعدادی جزییات محیط اجتماعی وضع‌ذهنی‌واعمال‌قهرمانان راباوسایل بصری نشان می‌دهد . مکانیسم پراگنده‌ساعت که شوهر نیلوونا شگافش کرده است نمای از شور بختی خانواده است قطرات آبی که بپوسته ویك نواخت به دست شوی می چکد گزدی گذشت زمان برنیلوونای سوگوار ، تنهایی او واندوه بی کرانش رابرجسته می سازد . دا درسانی که سرهاشان رانحوه‌فلم برداری قطع کرده است هجوی کوبنده برعلیه عدالت تزاری است بالاخره‌پیوند شاعرانه‌نمای کارگران تظاهر کننده به نمای شکستن یخ های رودخانه در بهار ، بی مرگی طبقه کارگرو شکست ناپذیری انقلاب را اعلام می‌دارد .

فلم‌بعدی‌پودوفکین‌به‌نام پایان‌سن‌پترزبزرگ (۱۹۲۷) رویداد های اکتبر را از طریق

دو صحنه ازفلم دلچسپ شوروی بنام«۲۴ ساعت بالای وظیفه» .

ترسیم سینمای یك پسرجوان روس‌که (نقش اورا چوولف ایفامی کند) نشان می‌دهد این جوان که نماینده دهقانان بی چیز است برای زنده ماندن از روستا به شهر می آید پایش‌به نبرد میان کارگران وکارخانه داران سرمایه‌دار کشیده میشود سپس در جنگ جهانی اول به جبه اعزام میشود و خلال این مدت بابلشویك هابه همکاری‌می‌پردازد پودوفکین وفلمبردارش اناتولی‌کولووینا تصویرعظیمی ازسن‌پترزبورگ آفریدند، پایتختی زیباومجلل بی رحم‌وانسان ستیز. فلم نمایانگر تضاد پترزبورگ رسمی بامحله های‌کارگرنشین طغیان زده‌است صحنه بازار بورس با استفاده از تاثیرات تدوین (مونتاژ) سریع رشته‌ای از صورت هـــای بی ریخت دست های چنگ زننده وسر های براق بورژواهارانشان‌می‌دهد که درتب‌آزمندانه دلالی بورس به‌یکدیگرمی پرند. سپس‌تصاویر سنگر های می‌آید : سربازان روسی و آلمانی در زیر آتش توپخانه در کنار خاکریز های زمین سیاه مدفون شده اند ، آن‌ها قربانی منافـــع بورژواهاوزمین داران پلیدو قدرت های ننگین مهاجم گشته اند صحنه های انقلاب در پتروگرادتیراندزی « اورور »، نبرد های خیابانی ، همگی سرشار ازسادگی وشعرناب، اینك بخشی ازسنت‌کلاسیك سینما هستند .

صحنهٔ یکی از فیلم های تازهٔ شوروی

«الکساندر داوژنکو» فلم ساز برجسته او گراینی نقش شایانی در پیشبرد سینمای تاریخی شوروی‌ایفا کرده‌است در فلم‌زوینگورا (۱۹۲۸) بود که داوژنکو سبك‌شخصی‌واصیل خودرا تکامل بخشید این فلم فصل هایی از دوران های مختلف‌تاریخ‌اوکراین رادر برمی‌گیرد: ورودوارانکیان به‌خطه «اسلاو»قیام علیه یوغ‌لهستانی‌ها ،باز نمایشی رومانتیك‌شورش های «دامالك ها» همچنین فصل های تازه تری مانند جنگ جهانی اول ، انقلاب اکتبر، مشکلات «پتلیورا» و فعالیت مهاجران سفید تمام این فصل ها باقصه گویی شاعرانه پدر کلان «نیود » ونوه‌اش به یکدیگر پیوسته‌اند هدف «داوژنکو وباز یگرش» هادمسکی» ارائه تصویری عمومی از تاریخ ملی او گراین بود"

پیوند تخیلی نمادگرایی‌وصحنه های‌وزندگی روزانه تاریخ وزندگی معاصر افسانه هاوهجو به یاری استعداد شگرف شاعرانه امکان پذیر گشته است داوژنکو در ادغام تصاویر ذیران های گونا گون تاریخ دریك ترکیب هنرمندانه یگانه به موفقیت در خشانی دست یافته است .

داوژنکو مضمون انقلاب کارگری دراو گراین که درفلم زوینگورابه آن اشاره کرده بود در فلم زرادخانه (۱۹۲۹)ادامه وتکامل‌داد«تیموش» کمونیست یکی‌ازشخصیت های فلم «زوینگورا» که نقش اورا سوا شنکو ایفامی‌کند ، به‌صورت قهرمان اصلی «زراد خانه» درمی اید ایـــن فلم باوجود سرشت نجیب ورومانتیکش اثری واقع گـــرا است از بلوغ ایدیولوژیکـــی برخورد ار است که به زبان شاعرانه بیان میگردد. داوژنکوساخت بیان‌شاعرانه رااستادانه به کار می بندد ، تکنیك پوستر ها، اشعار وسرایش های مذهبی را برمیگیرند ودربافتی تصادفی درمی آمیزد از استعاره ها وتمثیل های قومی سودمی جوید تا تصویر مستند واز نظر سیاسی معتبری‌ازرویداد های تاریخی‌واقعی ترسیم کند .

دست مایه ای که داوژنکو بعنوان شالوده فلمش برگزیده‌است، شورش‌کارگران‌کارخانه تسلیحات‌کیف «زرادخانه» علیه حکومت‌مرکزی ناسیو نالیست «رادا» در (۱۹۱۷) است فلم همچنین شامل‌فصل‌های‌است‌که‌وضعیت دهقانان او گراینی رازیر یوغ اسارت رژیم تزاری، آخرین ماه های جنگ، وتحول انقلابی در جبهه رانشان می‌دهند ، شخصیت مرکزی «تیموش» در تمام این رویداد ها پدید ار می‌گردد .

هنرمند موفق سینمای شوروی

بدین‌سان بهترین‌آثارسینمای شوروی درسال های دهه بیست در خدمت تاریخ انقلاب بوده اما فلم سازان شوروی به مضامین کهن ترنیز توجه داشتند مانند جنبش ماه دسامبر در فلم های دکابریست ها (۱۹۲۷) ازایوانفسکی ویا شگاه اقدامات (۱۹۲۷) از کوزینتف وترووبرك، جنبش پویو لیست ها درفلم های کاخ ودژ (۱۹۲٤) وستپان خالتورین ازایواتوفسکی وجنبش های آزادی بخش ملی دراو گراین (تاراس تریا سیلو از کاردینو) روسیه سفید (کاستوس کالینو فسکی) در تمام این فلم هانبرد مردم علیه استثمار و استبداد مورد تائید قرار گـــرفته است ازمیان فیلم هایی که‌به تاریخ کشور های خارجی می‌پردازنداز همه موفق تر فلم کوزینتزف وترووبرك است‌به نام بابل جدید (۱۹۲۹) در باره کمون پاریس این‌فلم‌که برپایه زمان‌های رومانها (زولوا)و نقاشی‌های‌امپرسیونیست هاطراحی شده‌است محیط فرانسه‌درقرن‌نزدهم‌رابه‌تصویر میکشد .

سینمای تاریخی به پیشرفت وموفقیت های شوروی در سال های دهۀ سی در عـــر صهٔ تازه‌ای دست‌یافت‌باپیدایش صداآوای انسانی وموسیقی خاص فلم ها تمام عواملی که به شکلی موثرامکانات سینمایی غنایی‌میخشیـــد دراختیارسینما گران قرار گرفت .

ناتمام

یکی از صحنه های جالب سینمای معاصرشوروی .

پیوسته بگذشته

مرد مو قری که لبا س ابرومندی در بر کرده بود و صورت ز شت وکر یه خود را با طرا ف میگردانید با تر س وو حشت فریاد کشید.

ـ چه‌میکنند آقایان ! مـی بینید چه میکنند .

هیا هو ی خفه و پر هیجا نـی چو ن سیل بی انتها فضا را پـر میکرد. در میان شکنجه ، تـر س ووحشت ، اضطرا ب و یـا س و نو مید ی نیروئی بو جود میا مد که افکا ر خمو د ه و عقب ما نـده مرد م را آهسته و نا محسو س روان می بخشید و زند ه میکرد .

ـاجازه بد هید . برای چه ا و بسر بازد شنام داد .

ـسر باز او را کتك زد .

ـ او میبا یستی کـنار ر فته با شد .

در گو شهٔ ای‌دونفرزن‌به کمـك شا گر د مد رسه ای د ست کار- گری که تیر خورد ه بود مـی بستند .

او ابرو ها را در هم کشید ه بود و خشمنا ك با اطرا ف مینگر- یست با کسا نی‌که دور او ر ا گر فته بودندحر ف میزد .

ـما هیچ منظور مبهم و پنها نی نداشتیم فقط مر د ما ن پست‌فطرت و مفتشین نظمیه ممکن ا سـت بما نسبتها ئی بد هند . ما ا ز وسط خیا با نها ا شکا را میر - فتیم ، وزرا ء میدا نستند بـرای چه‌میرویم ، سواد عـریضه مـا اکنو ن هم رو ی میز انهااست .این پست فطر تها ممکن بود بما بگو- یند ,که اجازه ندا رید بیا ئید ... وقت دا شتند و می توا نستند بما بگویند که اجازه ندارید.اگر گفته بود ند ما امروز جمع نمیشد یـم ...همه میدا نستند هم پلیس میدا- نست هم وزرا میدا نستند که مـا خواهیم آمد . این غار تگرا ن و پست فطر تها ...

پیر مرد سپید موو لا غر اندا می با لحن جد ی و متفکر ی پر سید.

ـدر عر یضه خود تا ن چـه چیزی در خوا ست کرده ا ید .

ـدر خوا ست کرده ایم کـه تزار از میا ن ملتا شخاصی ر ا انتخا ب کند و با آنها ا مور کشور را محول کند نه با کار مندا ن و نو کرا ن خود ، این پست فطر - تها رو سیه را و یرا ن وور شکست کرده ا ند و این‌ملت‌را غارت نموده

، بروز سیا ه نشا ند ه اند .

پیر مرد اظها ر دا شت .

ـ حق با شما ست ... با یـد کنترولی در کار ها باشد.

زخم کارگر را بستند و بـا احتیا ط لبا سش را کشید ند .

ـ اقا یا ن . تشکر میکنم . من بر فقا گفتم که رفتن ما بیهود ه است و فا یده ندا رد ا کنو ن حر فها ی من ثا بت شد .

در این حال با احتیا ط دستش را بین د کمه های بـا لا پو ششش داخل کرد و آهسته از آنجـا دور شد .

ـ میشنو ید چطور آنها قضاوت میکنند . عزیزم ! این ! ...

ـ بله ! با و جود اینکه چنیـن کشتارو قصا بی را ه افتاده .

ـ امروز نو بت او بود !

ـ فر دا میتوا نند مرا ...

بودند و اند یشنا ك از فراز سر مرد م بجلو نگا ه میکر دند .

جمعیت در هم طو ما ر میشد راه درخامو شی وترشرو یی فرومیگرفت. فرومیرفت.

افسار وبراق اسبها صدا میداد، صند و قها ی آ هنی تر ق و تروق میکرد لو له ها ی توپ در حالیکه دمشا ن تکا ن میخوردبادقـت به زمین نگاه میکرد ند گو ئی آ نرا بو میکشند . این رژه ، آدم رابیاد مراسم تد فین می ا ندا خت .

نا گها ن صدای انفجار گلو له ای بگو ش رسید مرد م بجا ی خود خشك شد ند و بد قت گوش فرا دادند.

کسی با صدای آ هسته گفت .

ـ دوباره ...

نا گها ن جنب و جو ش شدیدی در جا ده پدید آمد .

پیکر مرد ی بر فراز جمعیـت نمودار گشت و در تاریکی شامگاهان آو ازرسایی طنین اندازشد.

ـ هر کس میخوا هد بـرا ی آزادی ، بخا طر ملت ، برا ی حـق حیا ت ا نسا نی ، برا ی ز حمت وکار ، مبارزه کند هر کس ما یل است در پیکار و مبارزه بخا طـر آیند گا ن بمیرد به کمك بشتا بد.

عده ای بسوی اور فتند .آهسته مترا کمی از اجساد انسا نی کـه به‌هم فشرده شد ه بودتشکیل گردید بر خی شتا با ن میر فتند و د ر تا ریکی نا پد ید میشد ند .

ـ می بینید ملت چطور بهیجا ن آمد ه ا ست .

ـ کا ملا حق دارد ... کا ملا ... محشری بر پا خواهد شـد. ای ... ای ... ای در تا ریکی شا مگا ها ن مردم تا بید و شراره در دلش مشتعـل نبود شتا ب دا شت تا هر چه زود تر بکنج منزل خود بخزد .

هوا تا ریك شد اما چرا غها ی خیا با ن هنوز رو شن نشـده بود .

صدای گر فته ا ی فر یـاد زد .

ـ سو ار نظا م .

ـ نا گها ن از گو شه جاده دسته کو چکی از سر با زا ن سـوار پیچید ند چند ثانیـه اسپهـا بی تصمیم در جا سم میکو فتنـد امایکباره با سرعت بر ق بجانـب مرد م روا ن شد ند .سربازان به طرز عجیبی زوزه میکشید ند ونعره میز دند در صدای آ نها یك چیـز غیر انسانی تاریك ونامفهوم و نـا اشکار که تقر یبا ء بیا س مـا لیخو لیا ئی شبا هت دا شت بگو-

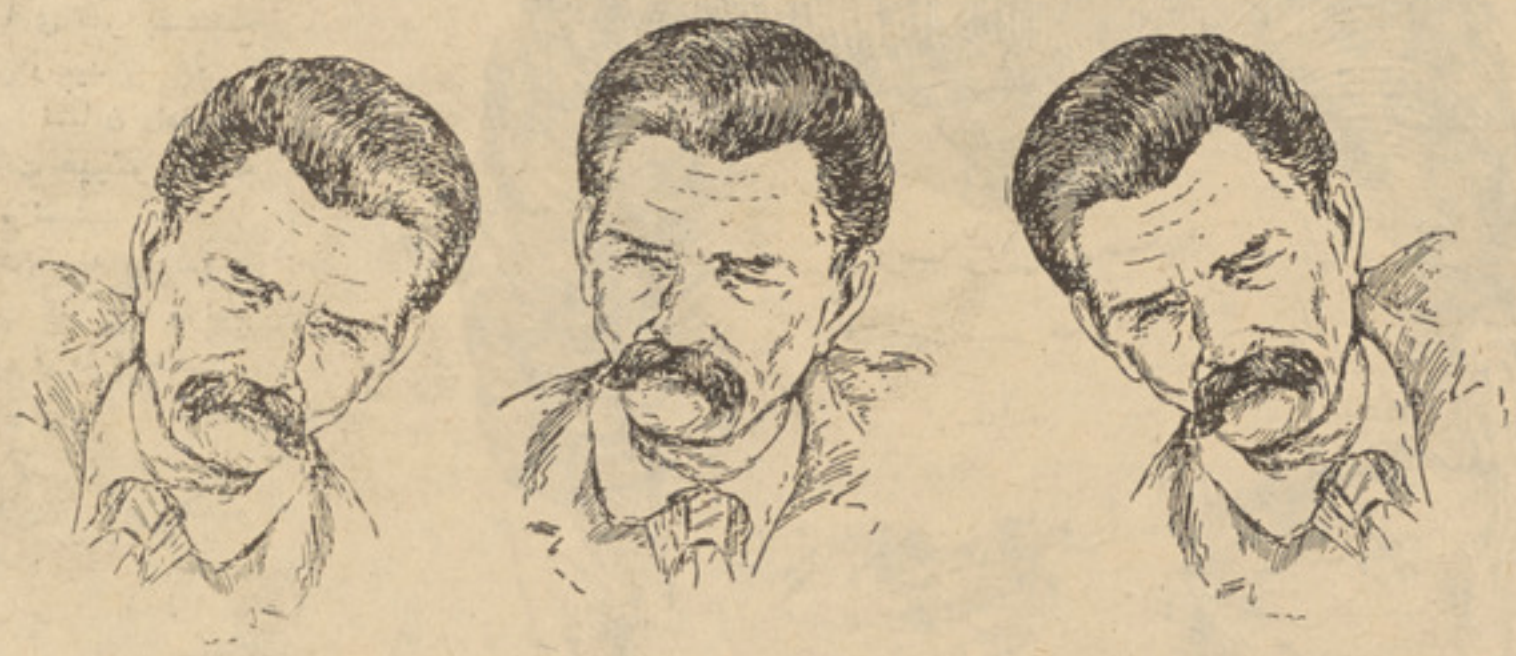

ـ بله ! ..

درجای د یگر با حرارت مبا حثه میکردند .

را ستی ممکن است که ((او)) اطلاع ندا شته با شند .

ـ پس در اینصور ت و جـود او چه فاید ه دارد.

اما آنها ئیکه کو شش میکر د ند بلکه دو باره مرد ه رازند ه کننـد دیگر شما ر شا ن اند ك و نامحسو- س بود سعی و کو شش آنها برا ی احیای آ ن شبح بیفا ید ه بـود وفقط کینه و بغض و کینه نفر ت مرد م را بر می انگیخت . از هـر سو همچنـا ن که بدشمن حملـه میشو د با نها حمله میشد و آنها با تر س وو حشت فرار میکردند.

آتشبار توپخانه برای پرا گنـده سا ختن مرد م وارد جا ده شـد سر با زا ن برا سبها نشسته

ـ کجا؟ کجا؟

ـ در جزیره ... در جزیره وا ـ سیلو فسکی .

ـ شما خود تا ن شنید ید ؟

ـ راستی !

ـ بشرفم سو گند که آنبـار اسلحه را تصر ف کردند ...

ـ اوه ؟

سیم های تلگرا ف را هـم بر ید ه اند ، سنگر بند ی کرده اند ...

ـ بله . پس اینطور .

ـ عده شا ن زیاد است .

ـ زیاد .

ـ اخ . چه خو ب بود ا نتقا م خو ن بیگنا ها ن را میگر فتند !

ـ برویم آنجا !

ـ ایوا ن ایوا نو یچ .برو یم . ها ؟

ـ بله ... این ... میدا نید .

پراگنده و ناپدیـد میشد نـد بخا نه ها یشا ن میر فتند در دل نگرا نی و اضطرا بی احسا س میکردند که تا آ ن مو قع هنوز با آن آشنا نبودند حس تنها ئـی تر س اوری برا یشا ن چیره‌میشد، رفته رفته به سر نو شت شـوم خویش وبز ندگی رقـت بار خـو د که در خورد یوا نگا ن و برد گا ن بود آگا ه میشد ند . آماده‌بودنـد هر عملی را که برا ی تغییر ا ین وضع ننگین سو د مند و مفیـد بنظر میر سید انجا م دهند .

ظلمت و خا مو شی ا طرا ف را فرا گر فت تا ریکی شب ا تحـاد وار تبا ط ضعیف و نا پایداری که مردم بین منا فع ظا هری خو یشء ا حسا س میکردند میگسیخت . هر کس که نو را یما ن در قلبش نمـی ش میر سید . در تاریکی شـب هم سپها و هم مردم کو چکتـرو سیا ه تر بنظر میا مد ند . قدار ه ها با بر ق ضعیفی مید ر خشید.

رفقا . با هر چه بد ستتا ن میر سد آنها را بز نید . انتقا م بکشید. بز نید .

ـ فرار کن .

ـ سر باز ، بچه جرا ت مرامیز- نی؟ منکه مو ژ یك نیستم ؟

ـ رفقا . با سنگ بز نید .

پیکر ها ی سیا ه و کو چکـی بروی ز مین میغلتید ، اسپها میپر- ید ند شیهه میکشید ند فر فـر میکردند صدای چکا چا ك فو لا د بگو ش میر سید .

نعره فرما ند ه هوا را شکا فت.

ـ جو ... خه !

لطفا ورق بز نید

شیپور شتابا ن و عصبی بصدا در آمد مرد م میدو ید ند بیکدیگر شانه میز دند و می افتادند خیا با ن خلو ت شد و در و سط آ ن روی زمین بر آمد گی ها ی تیره رنگ ظا هر گشت واز جا ی دوری پشت پیچ جاده صدای سم سنگین وشد ید ا سبها به گوش میرسید ...

ـرفیق . شما ز خم بر دا شته اید .

ـبنظر م یك گو شم کنده شد ه ...

ـاخر با د ست‌خالی چه میتوان کرد .

درجاده‌خلوت ا نعکا س خفه صدا ی گلو له ها به گو ش میر ـ سید .

ـابلیس ها . هنوز خسته‌نشده اند .

اند کی خا مو شی بر قرار شد فقط صدای گا مها ی سر یع وشتا بزده بگو ش رسید .

سکو ت جاده ، ا نسا ن رامبهوت ومتعجب می سا خت هیچگو نه جنبشی مشا هد ه نمیشد .

گا هگا ه غر ش خفه و اندو ه آوری بر میخا ست گو ئی ا موا ج دریا بروی شهر فرو میر یخت.

در فا صله نزدیکی نا له خفیفی در تا ریکی بنو سان آمد... کسی میدو ید و بر یده و سنگین نفس میزد .

شخصی با نگرانی و اضطرا ب پر سید .

ـ((یا کو ف)) چیست ؟زخمی شد ه ای

صدا ی گر فته ای جوا ب داد.

ـاهمیت ندارد . چیزی نیست.

از آ ن گو شه ای که سوارا ن پنها ن شد ه بودند دو باره جمعیتی ظا هر گشت و چو ن انبوه سیا ه ومترا کمی بر تما م پهنای جا ده روان گر دید .

یکی از آنها جلو تر از د یگرا ن حر کت میکرد و در تا ریکی شب تشخیص وی از د یگر دشوار بود میگفت .

ـامروز از ما تعهد ی گر فتند که ما خو ن خودامضاء کردیم ـاز حالا باید مطیع اراده دو لت باشیم دیگری که‌با هیجان هق هق میکرد سخن او را بر یده گفت .

ـآری . ـ رو حا نیو ن ما خو د شان‌را خوب معرفی کردند .

کسی با تهد ید گفت .

ـهرگز ما امروزرا فرا مو ش نخوا هیم کرد.

این انبو ه مترا کم بسر عت پیش میر فت گا هگا هی چند نفر با هم حر ف میز د ند صدا ها بشکل هیا هوی تیره گر فته ای در هم میا میخت ناگهان یکی از میا ن آ نها صدا یش را بلند میگر د فریاد میکشید و برای یك د قیقه صدا ی د یگرا ن را خا مو ش و خفه میسا خت.

ـچقدراز مر دم بیگناه کشته شدند .

ـکشته شد ن آنها چه سو دی دا شت .

ـنه . هر گز ممکن نیست این روز را فرا مو ش کنیم .

صدای مر تعش و گر فته ای‌که از شو می و نحو ست خبر میداد از جا نبی بر خا ست

ـبرد گا ن ! فرا مو ش خوا هید کرد شما که کشته نشد ه اید؟

خون دیگران برا ی شما چه ارزشی دارد ؟

ـ((یا کو ف)) سا کت شو !

خیا با ن تا ریك ترو خا مو ش تر میشد ، مرد م همچنا نکه پیش میر فتند بطر فی که آ ن‌صدا از آ ن سو امد ه بود نگاه میکردند و قر قر میزدند .

از پنجر ه خا نه ای با ا حتیاط نورسبزی بخیا با ن ا فتاد .د ر این لکه سبز رنگ در کنار فانو س دو هیکل سیا هی دیده میشد ، یکی از آنها رو ی زمین نشسته و به فانو س تکیه داد ه‌بود ودیگری بروی او خم شده بود مثلی‌اینکه میخواست اورا اززمین بلند کند برای بار دوم‌یکی ازآن دو نفر باصدای گرفته واندو هگین گفت.

ـبردگان ...

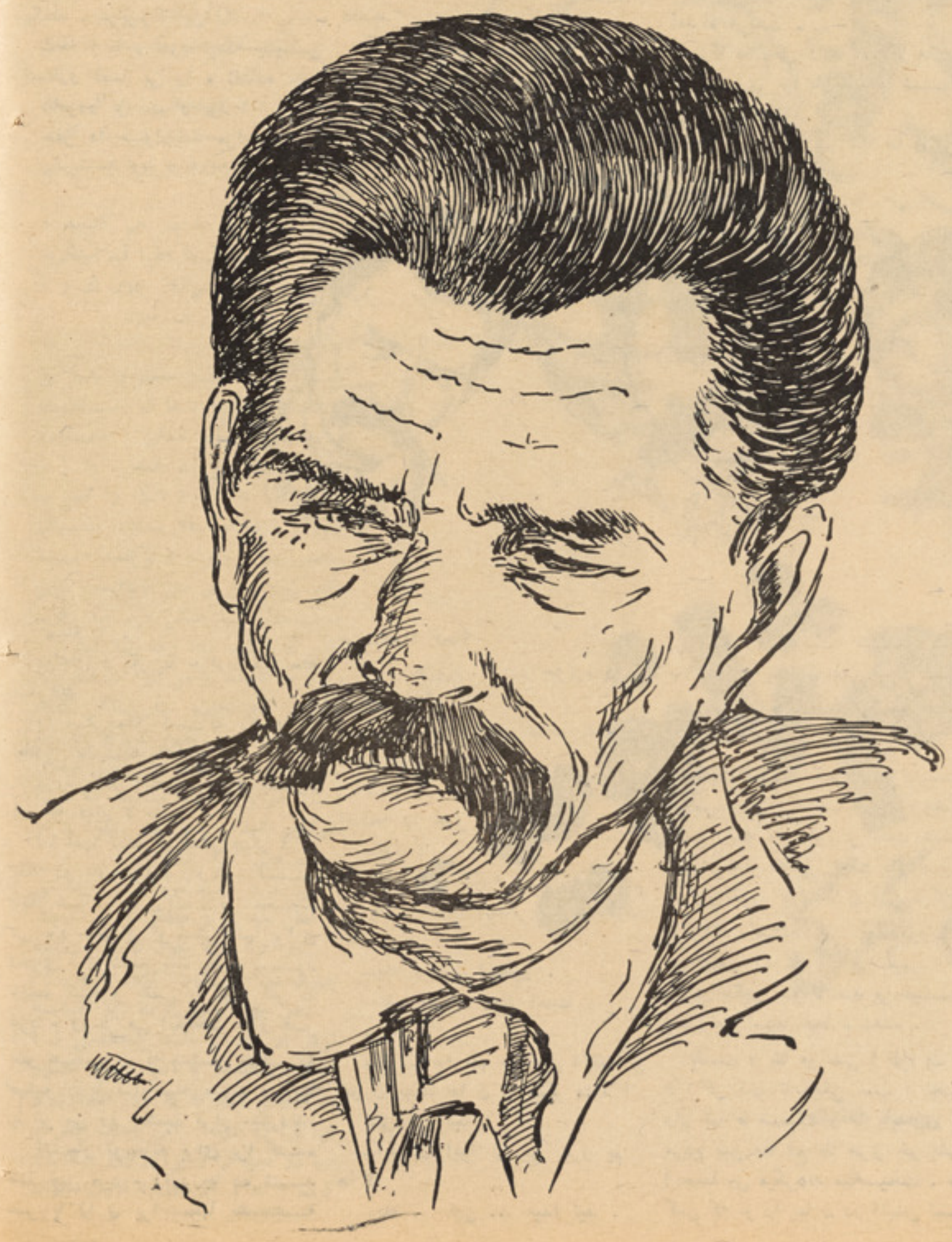

هنر و مردم

گرد آورندهٔ عبد الحمید (حمید)

تامارا سیومینا

تا ما را سیو مینا یك ستارهٔ مشهور سینمای اتحاد شوروی بوده که دارای چهرهٔ خندان و پر محبت میباشد .

این هنرمند در یك تعداد فلم ها رول اول را بازی نموده که در همه آن موفق بوده است .

مشهور ترین فلمهای وی‌در مورد «خودبرایم بگو» ((مردیکه دوستش دارم)) ، (اینجا خاموش بود) ،(مادر انسان) و غیره میباشد .

وی میگوید هنگا میکه در مکتب بودم استا دانم برایم می گفتند باید معلم شوم و من هم آمادهٔ آن بودم . ولی بعد از آنکه مکتب رابه اتمام رسانیدم دفعتا تغیر مفکوره دادم و خواستم تا دریك مکتب‌دراما شامل شوم ، بیخبر از آنکه یك مکتب سینما تو گرافی نیز درمسکو وجود داشت . هنگامیکه به مسکو رسیدم عازم آن انستیتوت سینما تو گرافی گردیدم .

نخستین فلمیکه تامارا در آن‌بازی نموده بود (دو فیو دور) نام داشت که از مالین خوتسی یف بود. تامارا در مورد مارلین می گوید که وی یك معلم خوب و یك مرد با احساس و با لذت است . وی در سال چهارم انستیتوت بود که میخاییل سوتیزز از وی دعوت نمود تا در فلم (دوباره زنده شدن) بازی کند وی با بازی در این فلم شهرت خوبی کسب نمود . در مورد این فلم وی می افزاید که رولش بسیار دشوار بود و لحظاتی در آن وجود داشت که خودش فکر نمی کرد به اجرای آن موفق شود . وی در جواب این سوال که دشوار ترین قسمت کارش چیست می افزاید که هر رول جدید کار های جدید رابه بازیکر پیشکش می کند و این بسیار دشوار است ، برایم مشکل بود که در فلم اناتولی گولو فنیا بنام (مادر انسان) بازی کنم ، این یك مونو تصویر است که در آن من همیشه تنهاستم و کم حرف می زنم . چون هواسرد بود و من مجبور بودم با لباس های نازك ظاهر شوم برایم دشوار بود. رولم مستلزم مصرف بیشس ازحد انرژی احسا ساتی بود و این برایم ناراحتی عصبی ایجاد کرده بود .

تا مارا بر علاوه ایکه درفلم‌ها بازی می کند بر روی صحنهٔ تیاتر نیز ظاهر میگردد . خودش می گوید که در اوایل‌جرئت ظاهر شدن بروی صحنهٔ تیاتر را نداشتم ولی بعدادر نتیجهٔ تمرینات متواتر کمی جرئت گرفتم و برای اولین بار دریك درام بنام (مردم شوروی) ظاهر گردیدم و بعدا در (طوفان) . وی در مورد پیشهٔ خود می افزاید که از آن‌راضی بوده و از دیگران می خواهد تا به کار های تمام ستاره ها بدیدهٔاحترام بنگرند.وی می‌افزاید که‌بی اعتمادی بعضی اوقات باعث ایجاد ضعف در وی می گردد ، هنر همه چیززندگی انسان رامی‌خواهد و زندگی رابخاطر هنر واقعی دادن با ارزش است.

در فلم (دو باره زنده شدن) رولش خیلی دشوار بود وی دوین فلم رول کتیو شارا بعهده داشت . بعد از حکم محاکمه وی از سالون محاکمه از طریق یك دهلیز دراز وارد اطاق زندان می شود در آن جا خسته و تحقیر شده به مقابل دیوار تکیه می کند و می کوشد تمام نیروی خود را متمرکز سازد و لبخند زند . در آن لحظه‌برایش دشوار بود تا حالت پر احساس ضروری را تولید نماید .

تامارا اکنون شهرت‌زیادی بدست آورده است و همه کس شایق تماشای فلم های دیدنی وی میباشند.

تامارا سیو مینا هنر پیشه با استعداد سینمای اتحاد شوروی

دمرید ژاتوبی

دامین افغانپور

آقا خـــان دوردەیف دشور وی تـــرکمنستان داد بیا تـــو بنسټ اینبودونکی‌دی.دشوروی ترکمنستان‌هنر او ادبیاتو لکه د شوروی اتحاد دنوروخلکو دادبیاتو پەخیر وروسته‌داکتوبر تر انقلابه وده وکـــړه . دشوروی ترکمنستان ادیبانو دهغـــه‌هیواد دخلکو دشته‌من فولکلور پـــه مرسته وروسته تر انقلابه نـــو ی‌ادبیات هست کړل چی آقا خـــان دوردەیف ددغو ادبیاتو له موسسینوڅخه دی او دلنډو داستانونو پـــه سرغندویانو کی‌ستر مقام‌لری.

دکیوچکه کلی دشنو باغونو په منځ کی‌پټ دی . که دغه کلی له هغی لاری څخه چی له ښاره راغلی ده وکتل شی نو سترگـــی یو شمیر کیږدی ځانته ورگاړی او شاو خوانه‌یی دمنو، ناکو ونی اودانگورو باغونه ښکـــاری دسباون په چوپتیا کی دچرگانو آذانونه او دآسونو دشنا سره گډیږی او چرگی په‌خپلو کودلو کی دمرید دکیږدی خواته ښوریږی‌او په ټوپکو او گرگړو پیل کوی . ښکلیو او کوچنیو مرغیو دقیسی دونو پرگنو ځانگوباندی خیزکی وهلی او سندری یی ویلی .

داوخت نبات کوچی هم ویښه شوی وه . له خپله ځایه پاڅیده اوپربالښت باندی یی تکیه وکړه. خپلی خواته یی پرزوی سترگی ولگیدی . دهغه پرغنم وړمی مخ باندی چی توری ډیری پوښلی‌و ، لاس کش کړ او ویی نازوه . له خپله ځایه پاڅیده او کیږدی ته ورننوتله . خپل مخ اولاسونه یی ومینځل او چایجوش یی پرنغری کیښوداو اوریی پکی‌بل کړی وروسته بیایی دوه ژړی او پتر یـــی چاینکی ، چی جوښتی یی ماتشوی وو. را ـ کښلی او په هریوی کی یی چای واچول او هغه یی مرید ته خیرمه کیښودلی .

ـ مریدقلی، ای مرید قلی پاڅیره سپین سپار دی او لمر راختلی .

مرید خپله چینه لری کړه ،ودریداو بیایی دځان ستومانی وکښله . لـــه هډونو څخه یی کرچهار وخوت. وروسته ووت‌چی مخ اولاسونه پری مینځی. هغوی‌به‌دسباناری لپاره ترکیږدی لاندی کیناستل ، څکه چی داځای سوړو .

دنبات ادچی ډیر پخوانی عادت وچی سپار سپارخپل زوی ته نصیحت وکړی . اوورځنی چاری ورته وښیی چی څه باید وکړی . اونزیی هم همدا کار وکړ .

ـ زویکه‌خوځلی‌می‌درته‌وویل چی دالله‌بردی پرځمکه باندی کار مه لره . ته خو پوهیږی چی‌الله‌بردی څه ډول سړی دی . هغه هډو بنیادم ندی . هغه ځناوردی. تاته خوښه شته چی بووخت ته دهغه مزدور وی ، خومره یی وخورولی . شپه اوورځ دی مزدوری ورته‌کوله اوس هغه غواړی چی بیخی دی له دنیانه‌ورک کړی .

بس ده بس‌ده موری. یومتل دی چی‌وایی که سړی دغره په ځرتکیه ځای ولری، نو زړه یی ډیرین وی . زه به څنگـــه له بایانو څخه ووېریږم ؟ شوروی حکومت ما ته ځمـــکه راکړه، همدغه حکومت به زماساتنه او ملاتړ هم کوی .

او ماترته هم مه چی ولی می‌دالله بردی ځمکه اخیستی ده . اوه کاله کیږی چی زه دالله بردی مزدور وم .

دهغه دانگورو هـــرتاك او د منو هرنیالگی زماپه لاسونو خروب شوی او پاللی شویدی په شپو شپواوورځو ورځومی خپله ملا ورته کړوپه شویده . او دادی اوس چی شوروی حکومت بر کرار شویدی ، نو دغه ځمکه یی ماته را کړیده . نوته ولی خوشاله نه یی ؟

ـزه خوشاله یم ، زه خوشاله . دادنیستمنو او خوار انو لپاره غټه نیکمرغی ده .یواخـــی می له تانه غوښتنه کوله چی لږ څه احتیاط وکړی .ته یواخی دبای په‌مقابل کی ودریدی، پام کوه چی په څه مصیبت وانه وړی .

ـآیا زه یواخی یم ؟نه ، شوروی حکومت زموږ شانه ولاړدی زه به ولی ویره لرم؟

وروسته دچای تر څښلو مرید خپله ملاپه دستمال وتړله اوخپله خولی یی دمیخ دپاسه واخیسته اوخپل بوټان یی په پښوکړل ....

یوی رڼی ویالی‌چی دواړوغاړوته یی دتوتانو ونی ولاړی‌وی دمرید ځمکه له‌پلوان شریکانو څخه بیلو له او هـــم ددغی ویالی یوی‌خواته دمنو، ناکو، شفتالو اوبویانوونی وی او بلی خواته یی ټول انگور تاك غزیدلی او زرغون پراته وو .

مرید په‌ډیره اوچته‌روحیه کارکاوه.هغه‌به‌خپلو متوکی ډیر قوت احساساوه. هغه به دپسرلی وړمی اولمر څخه چی دده لوخی اوږی به‌یی ور تودولی او نازولی ،ځان خوشاله احساسوه دهغه یوم به‌په قوت‌سره ځمکه ځیرله اودیوم له وهلو سره سره بـــه دهغه آواز هـــم پورته کیده چی سندری به‌یی ویلی . داسی سندری چی زیری به‌یی ورکاوه چی اوس مرید په خپله دخپلی ځمکی .خاوند دی او دلوړی ځل لپاره نه دبای لپاره ، بلکه دځان لپاره کارکوی.

مرید به تر ماښام پوری کار کاوه . ټولو به خپلی گروندی پرېښی وی ، خو مرید به‌ملا سیخه کړه اودخپل تندی خوله به‌یی وتوږله او پدغسی یوه حال کی دمرید تر غوږه یوه چیغه ورسیده . هغه چی‌مخ واړاوه نو خپل پخوانی ملگری محمدیی ولیدچی په‌بیړه دده په خوا ورځغلی .

کله چی مرید دهغه په حالت ځان پوه‌کړ نویدی وپوهیده چی څه پیښه شویده . په بیړه یی وپوښته :

ـڅنگه چل دی ؟

ـواوره مریده ،هغه ما اوس خبر شوم چی د پرون اله بردی بای ، رجب بای‌او رحیم بای سره له خپلو زامنودمراد بای سره را ټول شویدی او هلته یی تصمیم نیولی دی‌چی‌زموږ دکلی دشورا مشر نور گلده او تاووزنی .باید مخه یی ونیسو او چاره یی وکړو .

ـته ډیر شور مکوه. زه به‌په بیړه نورگلده ته ورشم .

داخبره مرید په ډیره بیړه خپل ملگری ته وکړه .

خو نور گلده په کورگی نه و. په هماغه ګرمه یی ښارته ورغوښتی و مرید درئیس آس واخیست او په هغه پسی ولاړ .

گلـــه چی له کلی څخه ووت آس ته یی متروکه ورکړه او یوه گړی وروسته ښارته ورسید . له لومړنی کورڅخه تیرشو اوهرچاته یی په خیرسره کتل . کله چی بازار تـــه ورسید ،په بیړه یی خپل ستومانه آس وتاړه اوپه خپله دشنوونو تر کتار لاندی وخوځید. هغه دخټکو او هندوانو له بازار څخه تیر شو اوپه خرسره یی بازار ته کتل . په یوه گړی کی دننه دزړه یی ټول ښار په خپل‌ملگری پسی وکوت . ټولی سماوار چیانی یی پسی وغوښتلی . او په‌پای کی یی دویم بازار هم وکوت خود نور گلده پته‌یی ونشوه لگولی هغه پداسی حال کی چی چوپ و .

فکر یی کاوه . یوه شیبه ودرید اوناخاپه یی دبگی غږ او دخلکو زوږ تر غوږه شو .

ـای، ولی دواړ په منځ کی ولاړی ؟

مرید ولیدل چی دادعا شور بگی ده . عاشور ددوی کلیوال و. هغه وویل چی نور گلده ددریو تنو په ملگر تیا په سباوون کی دبگی په وسیله مخ په شمال ولاړ.

عاشور وویل چی نور ملگری یی ونشوای پیژندلی .

مرید له عاشور سره مخه ښه وکړه او ژر پرخپل آس سپور شو او ځان یی داس پرزین ونښلاوه اوپه چټکی سره یی حرکت وکړ.

مرید له ښار څخه وتلی وچی سپینه‌سپوږمی په آسمان کی وختله اوپسیره لاره یی‌رڼاړنا کړه . دغه واړ داوزگاړی له پټلی سره‌موازی پروت و. وروسته ترڅو دقیقو یی آس ته متر وکه ورکړه اووی ځغلاوه . خو هیڅ بگی یی ونه لیده . خوکله چی کلی ته‌نږدی شو دخلوروتنودپښو پل‌یی توجه‌جلبه‌کړه. مریدله خپل آس څخه کوز شو او دپښوپل یی ترهغه ځایه‌چی داورگاړی پټلی‌ددښتی خواته تاویده وخاره . او مرید بیا بیرته په آس سپورشواو ددښتی دخړی تیاری په لور وخوځید .

* * *

کله چی داوسپنی لاری ته ورسید،خپل آس یی ودراوه او په پټلو باندی نظرو غړاوه .

سپوږمی ترور یخو لاندی پټه شوی وه اولری سیمی‌په تروږمیوپوږی‌وی تروږمی ددښتی په سکوت‌کی ډوبه‌ښکاریده... مریدپدی شیبوکی داورگاډی غږچی له لری خخه تر غوږه کیده واورید. دغه چوپتیا یوه شیبه وروسته دیوه انسان خگروی ، ماته کړه • مرید خان دآس په زین پوری وتړلاوه • دانسان خگروی بیا تکرار شو • مرید دآس مخ واړاوه او ددغی لاری په او ږدوکی وخوځید • خوپه خیرسره یی دهر څه خارنه کوله •

انسانی خگروی پرله پسی تکراریده او لاپسی نژدی کیده •

مرید آس ته مترو که ورکړه • هغه‌احساس کړه • چی زړه یی په کوګل‌کی دټوپکو له‌زوره چوی •

سپوږمی بیا دوریخوله شانه سرووا‌هه او خپله سپینه رڼایی د اوسپنی په خړو پټلیو باندی وشیندله . مریددپټلیونه یو خو گامه هاخوا یو تور رنگی موجود ولید • دا وخت دهغه‌اورگاډی غږچی ډیرلری و. غلوریده، او لاپسی په ډاروتکی توگه نژدی کیده •

مرید له خپل‌آس څخه کوز شو او یو خو شیبی یی دپټلیو خواته خاوره وکتله او ویی لیدل چی یو لاس پښی تړلی انسان داورگاډی په پټلیو باندی غورځول شویدی. مرید ددغه انسان سر پورته کړ دانور گلده وچی سراو مخ یی په وینوکی خیشته ، پیشته وو اوبی‌سده پروت و. پښی یی تړل شوی وی او خوله یی په دو سمال تړلی شوی وه .

ـنور گلده !

مرید پداسی حال‌کی چی‌چفی‌یی وهلی خپل ملگری په ریږدیدلولاسونو ټینگ‌کړاو غوښتل یی‌چی هغه دپټلیودپاسه پورته‌کړی . خوهغه په‌ډاراو وحشت سره ولیدل چی ډیر کلک‌تړل شویدی . څمکه شکوله شوی وه اونور گلده په‌پریږو رسیو دپټیلو دپاسه تړل شوی و•

مرید دیوی شیبی لپاره وارخطا شو •

هغه احساس کړه چی غوریدونکی گاډی شیبه په‌شیبه‌لاورنژدی‌کیږی هغه‌حتی‌داورگاډی دلوکومونیف تودوخه‌په‌خپل‌څټ باندی احساس کړه. مرید هغه کو له چی داپریږی رسی وشکوی خونه یی شول کولی. آخرین خپله چاړه وکښله اورسی یی‌پری کړی • او په فوق‌العاده قوت سره یی دنورگلده بدن‌له‌پټلیو څخه خلاص کړ اوپه عین حال کی یی ولیدل چی یو ډیرستراوعظیم شی‌چی اورترینه خوت ورنژدی شو• دلوکو موتیف غږیی غوږونه ورکاږه کړل . هغه دپټلیو څخه خان گښته وښو یاوه او خپل ملگری یی کش کړ ••• اور گاډی تیر شواو په تروږمی کی‌یی سره رڼا ځجوړه کړه .

دسپوږمی ټیکلی په آسمان کی ورك شوی واو په ختیځ کی سپیدو دسهار زیری ورکاوه

چند نمونه از زیورا ت که ازلاجوردساخته شده است.

ترجمهٔ عبدالملك ((شرف))

بشر به‌این رنگ‌مجذوب است

وکندن کاران معمو ل بود .

در دنیا تنها و تنها سه مملکت یعنی افغا نستان ، اتحاد شورو ی‌و چیلی دارا ی منا بع لا جورد ا ست که برا ی اهدا ف تز ئینی منا سب میبا شد چنین معلو م میشود که طبیعت آنرا بروی کوه ها ی غیـر قابل تسخیر بالا زده ا ست.لاجورد

در پا میر تنها تو سط مردان‌غیوری بدست آورده میشد که در ((بلو ـ جورج)) به جستجو ی آ ن میر ـ فتند در ار تفا ع پنج‌کیلومترجائیکه درهمهٔ او قا ت سا ل پر از بر ف است . ریز ش سنگ از کو ه در قرن گذ شته یگا نه راه هـــا ی‌این سنگ ها را و یرا ن کرده ا ست جیو لو جست ها ی اتحاد شوروی لاجورد را دو باره کشف کر د ه‌اند: اینها ذخا ئیر آنرا در پر تگـــاه های د شوار و سخت در یا فتـــه اند ، بعدا و قتی ا ستعما ل هلیکو‌پتر در تا جکستا ن انکشا ف کرد دریا فت ذخا ئیر بزرگ لا جو رد و مو فقیت ها ی آن و کار گیری از آ ن ممکن شد . لا جورد درمرمر های سفید ، در آشیا نه هـــــای

نمایی‌ازمعدن‌لاجورد

بشر به این رنگ آسما نی ا ز شش هزار سا ل قبل مجذوب بود این ماده برا ی مز ین سا ختـــن تعو یض ، انگشتر و بکس هـــا استعما ل می شد و هم چنا ن برای سا ختن‌وکندن‌کاری علا ما ت ،پیاله هاظروف‌بکار میر فته است. لاجورد در رو سیه و مخصو صا در قرون هجده و نزده در بین خا نم هـــای شیك پو ش ، معما را ن ،هنرمندان آبی در خشنده عد سیه هاو سیاه رگ ها خو ابید ه ا ست وبصورت راخص اگر ذرات‌خورد گلـدار بـــا خود دا شته با شد ارزند ه تـــر است .

و بمثا به آسما نی تلقی میشو د که از نور ستار گا ن رو شن‌با شد لاجورد در تا جکستا ن‌شوروی‌تنها در تا بستا ن ذخیره شد ه‌وتو سط هیلکو پتر به دو شنبه انتقا ل داده میشود.

مرغانو په چغار او ترانو پیل کړیو • دلمر لومړنیو شغلو په سخاوت سره دمرید ټاټوبی نازوه او ترانو دهغه هر کلی کاوه • هـــغه ټاټوبی چی تیره شپه نژدی وچی نورگلده‌دهغه په خاطر قربانی شی •

په هماغه غرمی دمقاومت ډلو هغه بایان چی پرنور گلده او شوروی حکومت یی دتیری‌لاس پورته کړی‌وو، ونیول •

ستارگان افسانه ساز

ترجمه وافی

بالت اسپارتك

استاد بزرگ رقص با لت اتحاد شوروی ماریس لیپ را در امریکا، اروپا ،آسیا ،افریقا واسترا لیا خوب میشنا سید وبه هنروی ارج بخصوصی قایل هستند لیپ ا نسان صمیمی ، مهر بان وبسیار دوست داشتنی است وبر علاوه او را هنر مند نابغه هم گفته میتوا نیم که هیچگاه خستگی رانمی شنا سد پروگرام باشوی تیاتر اورا خیلی معروف میسازد در آموزشگاه بالت مسکو که‌سالهای قبل خودش‌شاگرد بود حامد استاد است او باو جود مصروفیت ها ی زیاد همیشه خوشحال و دقیق است یك وقت از اوپرسیدم که کدام بالرین مورد علاقه اوست گفت : ((والله چه بگویم رقص بایکی خوب است ولی کرکترش خوب نیست با دیگر ی که کرکترش خوب است رقص مشکل است.

از این نظر مشکل است که به طور مشخص بگویم که کدامیك مورد علاقه منست . در جوا ب سوالی که کدام‌نقش خود را دوست دارد گفت : ((من یك پسر و یك دختردارم که نمیتوانم بگویم که کدا مش را زیادتر دوست دارم نقش هایم نیز مثل اولادم هستند همه جز وجودم هستند چطور می توانم بین آنها فرق قایل شوم‌مگر درنظر کار شناسان لیپ در نقش کراس در بالت اسپار تك بی‌مانند است این حر کات، هنر تمثیل ، احساس وهیجانات همه با هم یکجا شده یك هار مو نی زیبا را ساخته که انسان ازدیدن آن لذت میبرد وتعجب می کند.

نمایش های دیگر لیپ از جمله رومئو ژو لیت در یاچه ،قو ،ژیزل، دون کشیوت ، زیبای خوابیده ، افسانه عشق ، کار من سویته و اماکارنیا از جمله نمایشا ت بی نظیر اوست یك منتقد انگلیسی‌به دیدن بالت رمئووژولیت او گفت: ((که مغز لیپ میر قصد واندا مش فکر میکند)) لیپ در چندین فلم نیز حصه داشته که چار مین قبر شهید رامیتوان نام برد.

لیپ به ورزش نیز علا قمنداست چنانچه چند ین بار قهرمان آببازی لتوانی گردیده است.

ماریس لیپ

الون دولن اکتور سینمای فرانسه

الو ن دو لن

الون دیلون اکتور معروف فرانسه به دعوت مسفلم برای دو روز به اتحاد شوروی سفر کرد .

در هنگام اقامت خود از شهر های مسکو و لنینگراد دیدن نمود .

الون دیلون در استدیوی بزرگ مسفلم جریان فلمبر داری فلم ((تیگران)) که توسط رژ یسوران موفق اتحاد شرروی الوف و نا او موف ساخته میشود و یکی از رول های این فلم را خودش بازی خواهد کرد تماشا نمود .

دیلون این سفر را خیلی خاطره انگیز خواند .

درین سفر همسرش ماری دارك که وی نیز هنر پیشه است دیلون را همراهی میکرد .

نانی بریگفودزی آوازخوان خلقی جمهوریت گرجستان شوروی

هنر مندیست بسیار زیبا متبسم که هیچگاه تبسم زیبا و نمکینی او از چهره گیرا یش دور نمـــیرود خودش میگو ید : ((هیچـــگاه در زندگیم روزی رابه‌خاطر ندار م که نخوانده باشم)) پس باید چـــنین آواز خوانی که هم صدای دلپذ یر وزیبا دارد وهم مشق وتمر یـــن زیاد نباید از روی‌سن بترسد یـــك وقتی گفت ، ((من همیشه بـــرا ی علاقمندان آواز خوانده ام گـــر چه هیچ هم تمایل نداشته ام که درآن لحظه آواز بخوانم مگر باز هم بـــه خاطر اینکه هم بخود وهم به‌تماشا- چی عقیده دارم همیشه خوانده ام .

وقتی اورا روی ستیژ در حال اجرای پار چه آهنگـــی ببینیم اورا زنی با استعداد خیره کننده کـــه آواز خیلی قشنگ داردوبااحساسات وهیجانات خاصـــ یك خـــواننده محبوب نسل جوان ،که همیشه می کوشد ذوق تماشا چی را بســـیار مراعات نما ید خواهیم یافت.

باریس شیر با کوف

باریس شیر باکوف در نزدیك بندر در شهر لیننگراد زندگی‌میکرد و در طفلی میخواست دریا نـــورد شود اما در سیزده سالگی اکتورفلم شد .

در فلم (تصد یق نامه) نقش اول را بازی نمود .

شیر باکوف جوان سی ساله قد بلند ، با دندان های سپید وچشمان روشن .استودیو مکتب خودژستونی تیاتر ، بنام گورکی) را تمام کرده است . و نقش های خوب فلم های (من در سرحد اجرای وظیفه‌مینمایم)

(یك‌قدم‌به‌پیشوا زکسی) (درسواحل خاموش) (همه قسم بازی است) (تراس)، همرای‌عزیز انتان‌جدانشوید یازده‌امید ،لحظه کامیا بـــی وفلـــم روز عروسی را باید معلوم کـــرد

باریس شیر باکوف

خیلی ماهرانه بازی کرده است . و با ارتباط به نقش هایش بـــه سپورت علاقه پیدا کرده مخصوصا رسکی ،فوتبال‌و موتر سیکل‌سواری و نشان زنی .

او کرکتر های مختلف تیپ های مختلف را با مهارت خاص بـــازی کرده است .

والنتینا تیتو استاره زیباوموفق اتحاد شوروی

والنتنا تیتوا استد یوی تیا تـــری لیننگراد را تمام کرده و در فلم‌های مشهور نقش های عمده داشتـــه است از آن جمله (همه چیز نزدمردم باقی می ماند) ، (بوران ،طوفان) ، (دهلیز شرقی) ، (شمیر و سپر) ، باز گشت به زندگی ، ابحار آرزو های ما ، در بحر خاموش ، نیلـــون صدفی صد ، د ا کتـــر را خواسته بودین ، یك قدم به پیشواز کسی ، است .

والنتینا بر علاوه اینکه‌خیلی‌زیبا و خوش اندام است دارای استعداد خارق العاده میباشد .

والنتینا تیتوا

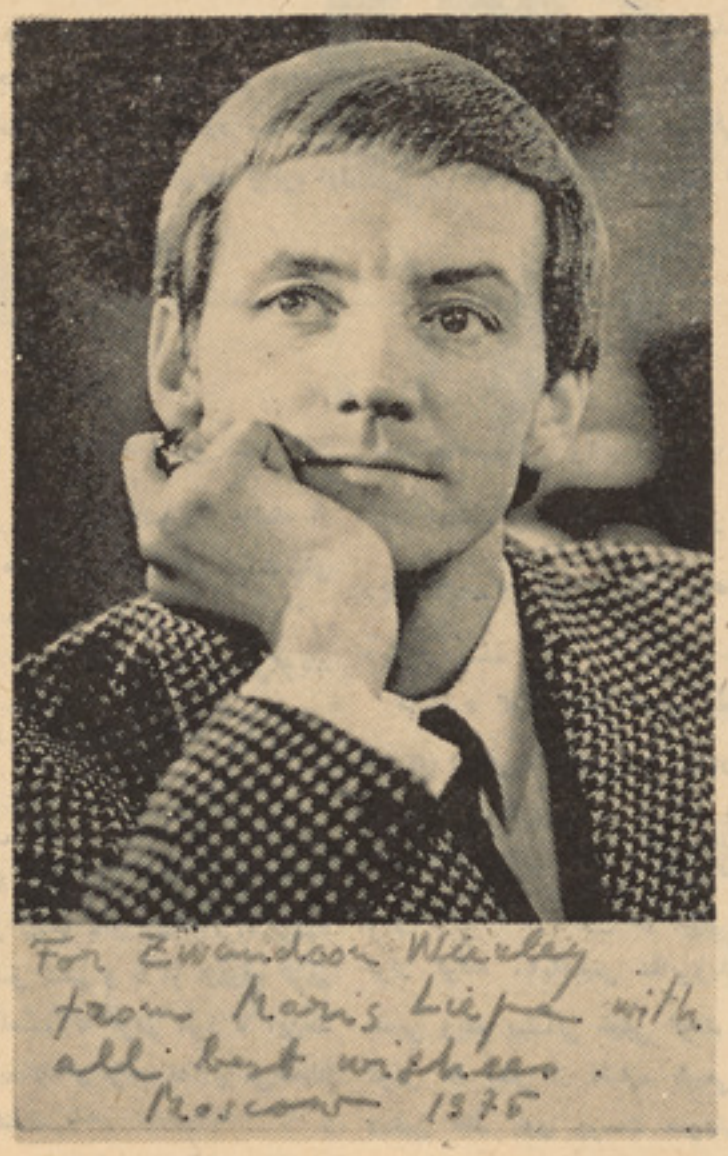

موریس لیپ اهداء به مجله ژوندون

براکشما برگزیده ایم :

هر هفته یک داستان برگزیده :

ادبیات جهان

چشم ها

تهیه وتنظیم از: ر . طنین

«ك،ن،محمد» در شهر «مانچری» که در سی‌کیلو متری کلکته مو قعیت دارد بدنیـــا آمد .

وی در وزارت مخابرات هندوستان به سمت‌مامور ایفای وظیفه می کند.

نمایشنامه و داستان کوتاه‌نویسی مهمترین‌بخش نویسندگی او را تشکیل میدهد .

تا کنون چند داستان وی برنده جوایـــزادبی شده ودر این شمار داستان «چشم ها»هم که دراین جاازنظر تان می گذرد وما آنراازمیان ترجمه های هوشنگ مستوفی برای شما برگزیده ایم در سال ۱۹۵۰ برنده جایزه اول‌ادبی بین المللی‌روزنامه نیویورك هرالدتریبون گردید .

همه کسانیکه چشم دارند و می بینند بمن می‌خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرده درد میشوند در باره من داستانهای خنده آوری نقل می کنند .

اما من خوب میدانم که آنها چه می‌گویند وچه چیز وا دار شان می کند که ابلهانه‌بمن بخندند .

یکی از دلایل خندیدن آنها به من ایـــن است که من هم روز گاری معشوقه‌یی داشته ام! وبالاتر ازآن اینکه بااو ازدواج‌کرده بودم.

چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این‌حد مضحك تلقی کرده اند و مرتب به آن می‌خندند وهنوز هم می خندند .

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرـ گرم کننده ودرعین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیزباید مرا ببینید ، بسیار خوب هیچ ما نعی ندارد،من خودم حاضرم در برابر شما با یستم تا مرا خوب تماشا کنید راستی چه چیز خاصی درمن وجود دارد که تا این اندازه باعث تمایزم از دیگران شده است ؟

من مرد کوتاه قدی هستم به سیاهی‌زغال ودارای اندامی نامتناسب و بیقواره، سربزرگ من تاجی است بـر فـر ق عـد م تـنا سبو زشتی وحشتناکم ، در صورت من دوچشم‌گرد وجود دارد که در درون دو حفره بزرگ‌و عمیق قرار گرفته ،بایك‌بینی عقابی‌ویك دهان‌گشاد بقه‌یی ویك پیشانی خیلی کوتاه در میان دو گوش که بیش از اندازه طبیعی بزرگ‌است درعین حال روی پوست صورتم سوراخهای بیشماری است که نشان میدهد بیماری آبله دردوازده سالگی چطور بیرحمانه‌مرا موردحمله قرار داده است ،ضمنا بد نیست بدانید که افتادن از بالای یك محل بلند پای راست مراهم شل کرده است ، بلی من را ستی کوهی از زشتی و بد قوارگی و عدم تناسبم.

بمن می گو یند که هر کس دراولین‌برخورد تصور می کند با میمونی روبرو شده استو وقتی می فهمند این میمونی که در برابر خود می بینند انسانی مانند خود شان است ازخنده به حالت ضعف می افتد .

یکبار موقعی که از یك جاده می گذشتـــم شنیدم که مردی به رفیق خود می گفت : «هر وقت این مرد را می بینم بیاد گوژپشت نتردام میافتم » .

ولی چون من کوپ نیستم همیشه به‌این حرفهای مردم به شدت اعتراض کرده‌ام بااین همه‌به هیچ وجه بمن مربوط نیست که دیگران درباره من چگونه قضاوت می کنند، تنها چیزی که میدانم این است که خنده ها و ریشخند های آنها در سهای بزرگی در باره خودم بمن داده است .

هر وقت زنهای زیبا و خوش اندام رابـا لباس های رنگارنگ‌مجلل و حالت پرازغرورو تکبر در کوچه ها و بازارهامی بینم که‌ازکنارم می‌گذرند به‌اندیشه فرو میروم و مثل یـك گناهکار مجرم از آنها میگریزم تا خودم رادر گوشه یی پنهان کنم چون آنها به محض‌دیدن من چنان رویشان رابا نفرت و انزجار بر می گردانند که گویی برهمن‌جغد شومی‌رادربرابر خود دیده‌است « * ۲» آنها هرگز نمی خواهند قبول کنند که من هم مانند خود شان انسانم وباید مثل یك انسان بمن احترام گذارندو در همین لحظات است که من به‌تراژیدی دردناك وغم انگیز زندگی و هستی خودم پی میبرم.

خداوند بمن هم مثل هر یك از شما حس تشخیص زیبایی داده‌ومنهم مثل شما از دیدن زیبایی لذت میبرم. ولی گویا شمارداشتن‌آن حس رابرای من جنایت‌غیر قابل بخششی تلقی می‌کنید . سخن را کوتاه کنم، تا آنجا که من فهمیده ام این دنیا یی که مادر آن زندگی‌می کنیم صریحا اعلام می‌کند که انسا نهایی نظیر

من هر گزحق حیات ندارند ،ومن این حقیقت رابخوبی دریافته ام .

پدرم قبل از آنکه من دست راستو چپرا بشناسم یا عقلم بکار افتا ده باشداز دنیا رفت وبعداز او تنها مادر پیرم بود که وقتی ازخانه بیرون میرفتم انتظارم را می‌کشید، قانون توارث تاچه اندازه میتوانست در وجود من موثر باشد ،چه کسی مسوول نقص خلقت هراس انگیز من بود ؟ پدرم ؟ مادرم ؟ آه نه، نمیتوانم هیچ کدامشانرا نفرین کنم ، چراباید آنهارا مقصر بدانم ؟ واقعیت اینست که من باید بدنیا میامدم ولی شاید هیچیك از آندو میل وانتظار نداشتند که‌من‌بااین وضع وشکل بدنیا بیایم،ماسعی میکردیم که شجره خانواده خودرا حفظ کنیم ، من که در برابر مرگ ایستادگی کردم و نمردم و مادرم که هرگز سقوط اخلاقی نکرد، آیا درخت این خانواده نباید شاخه‌های تازه میداد و زنده می ماند؟

حس تشکیل خانواده در انسان که یك موجود اجتماعی است غریزی و طبیعی می باشد واین حس بتدریج در درون مادر پاکدل وساده لوح من‌هم‌بوجود آمد وعلایم آن‌نمایان گردید تاجاییکه یکروز بمن گفت :

ـپسرم آیا تو نباید زن بگیری و عروس زیبایی به‌خانه بیاوری ؟

این سوال مادرم به هیچ وجه برای‌من تعجب آور نبود و به این علت در حالیکه‌قلب لبریز از اندوهم را باز حمت زیاد خفه می کردم، جواب دادم :

ـآه مادر ، چرا ، البته اگر بتوانم از خدا میخواهم.

از آنروز او شروع به مشورت با زنان سرـ سفید محله کرد واین مشورت چند روزی ادامه یافت، هر روزکه او با چشمهای مملوازدرد ونگاه غمزده به خانه‌بازمی گشت زجرو شکنجه من بیشتر میشد و رفته رفته این حالت مادرم برای من مساله تازه یی بوجود آورده بودوهر بار که‌او را میدیدم می گفتم :

ـمادر چرا اینقدر غمگینی؟بمن بگوچه‌دردی داری ؟

واو هر بار در جوابم می گفت:

ـهیچ چیز پسرم ، هیچ چیز نیست .

اما در زیر این جمله «هیچ‌چیزنیست» قلب خونین و لبر یز از نومیدی و بیچارگی مادری می تپید .

دو هفته گذشت ، مادرم از رفتن به خانه همسایه هاو مشورت با آنان دست برداشته بود ولی آنهایی هم که پیش از آن بمن نمی خندیدند از آن پس شروع به خندیدن کردند یکروز در جاده مرد موخاکستری چهل پنجاه ساله‌یی باترحم تمسخر آمیزی بر فیقش گفت :

«شل بیچاره ! مادرش چقدر تلاش کرد تا زنی برایش پیدا کند! خداوندا راستی برای چه چنین آدمها یی راخلق می‌کنی؟

رفته رفته من در خفابفکر آرایش و زیبایی خودم‌افتادم، سعی‌میکردم حتی‌المقدورلباس های تمیز و شیك بپوشم اما این تلاش‌و کوشش من هم فقط صدای خنده‌وتمسخر مردم رابلندتر کرد، آیا من زشت ترو مهیب‌تر شده بودم ؟ عاقبت اعتراف کردم که با شستن نمی توان زاغ زشتر و راتبدیل به قوی زیبا وشکیل کرد .

داستان زندگی من ادامه داشت تا آنکه عاقبت منهم معشوقه‌یی پیدا کردم ، حتما شما هم بابیقراری میل دارید ما جرای عشق مرا بشنوید، بلی منهم‌آرزو داشتم دوست داشته باشم ودوستم بدارند، آیا این یك‌امرطبیعی نیست ؟ داستان عشق من براستی راستی شگفت انگیز است، در خلال این داستان زن جوانی با تمام وجودش بمن عشق میورزید و عاقبت هم بامن ازدواج کرد بدون آنکه بظاهر وشکل من توجهی داشته باشد ، همان شکل وظاهر نفرت انگیزی که همه چشم هارا ازمن

برمیگرداند و مغز هارا متنفر و بیزار می‌کرد.

عاقبت روزی رسید که تلاش مادر من برای پیدا کردن عروس باشکست کامل مواجه شد، هیچ زنی راضی نمی شد بایك آدم میمون‌نما ازدواج کند، مادرم که‌در زیر بارسنگین این شکست شب و روز لاغرتر میشد و بخود می پیچید، عاقبت قربانی یك بیماری شدید که خاص دروان پیری بود شد وهرگز از این بیماری نجات نیافت ، همان زنی‌که وسیله تسکین قلب خونین من بود و دست کم گاهی بانسیم مطبوع وسردمحبت‌خودش آتش سوزان دل مرا تخفیف‌میداد همان زن عزیزومهربانی که باتار های عشق آسمانی‌و بی تمنای خود مرا در این دنیای خالی از عشق و حرارت‌زنده

لطفاً ورق بزنید

نگه میداشت ، همان مادر مقدسی که زندگی حقیقی وهمه چیز من محسوب میشد و همان موجود پاکدل و فداکار که در زشتی‌وحشتناك من نوعی زیبایی قا بل ستایش مشا هـده می کرد ،عاقبت مرد و مرا در این دنیا تنها گذاشت ، نه ،من به خاطر او گریه نکردم و نخواهم کرد، چون میدانم که وجود نحیف و رنجدیده‌اش قدرت تحمل درد و رنج بیشتری رانداشت •

ماجرای عشق من بعداز مرگ او اتفاق‌افتاد: یکروز صدای تق‌تق عصای سنگینی روی پله های منزل شنیدم وهمراه‌بااین‌صدا ناله دختری بلند شدکه باصدای یکنواختی می گفت :

«آقامن کورم ،چشم ندارم ، در راه خدا بمن کمك کنید!»

اول به صورتش و بعدبه چشمهایش نگاه کردم، منظره ، رقت آوری‌بود، درحالیکه‌خودم رافراموش کرده بودم در دل گفتم : «دخـتر بیچاره ! باین جوانی کور است ! زندگی طاقت فرسای که‌در روز هاوشب های خسته کننده آن فقط شنیدن و لمس کردن امکان پذیـر است •»

دختر جذاب و قشنگی بود، اندامش بحـد تحسین آمیزی متناسب ، خوش تراش وکشیده بودو زیبایی و تناسب خوش اندامترین زنان جوان را داشت واز همان لحظه اول قلبم در گرو عشقش رفت و با احترام و ادب بسیار گفتم :

ـ بفر مایید بنشینید تا خستگی تان‌رفـع گردد •

مدتی با عصایش پی در اتاق گشت،عاقبت ازجایم بر خاستم و دستش‌را گرفتم و بداخل اتاق آوردم ، این نخستین بار ی بود که زن جوانی را لمس می کردم قلبم لبریز از هیجان وآرزو های خفه شده‌یی بود، دوباره با دقت به‌صورتش نگاه‌کردم؛ علی‌الرغم‌چشمهای‌نابیناو نگاه مرده اش ،جوانی و طراوت مثل بهاردر صورت زیبا و ظریفش میدرخشید ،سینه‌های برجسته وبلند و خوش نمایش زیادازمن دور نبودو قبل از آنکه فکری در باره او بسرم بیاید شروع بلرزیدن کردم، مثل اینکه هوای سردی در اطرافم جریان پیدا کرده بـاشد لبهایم خشك شده بود، تمام بدنم میلرزیدو نفسم به شماره افتاده بود • دستش را گرفتم وبه طرف یك چوکی بردم و گفتم :

ـبفرمایید همین جا بنشینید •

آیا او لرزش دست مرا احساس کرد ؟کمی ازغذایی‌که پخته بودم بایك «روپـیه» «۳۰» به‌او دادم، با لحن ساده یی بمن گفت که‌نامش «لیلا» است و با مادرش در یك کلبه‌گلی‌که نزدیك کار خانه بزرگ شهر است زندگی‌می کند. وقتی از جای برخاست که برود‌از او درخواست کردم که‌باز هم بدیدنم بیاید •

از آن پس لیلا بدیدن من می‌آمدو بعداز مدتی چنان به این دیدارها عادت کردکه جزو تفریحات روزانه اوشد ، مادوبدو رو بروی هم می نشستیم واز همه چیز صحبت مـی کردیم، پس از آشنایی با لیلا احساس‌مـی کردم آتش سوزان قلبم تخفیف و تسکین پیدا کرده و سنگینی تحمل ناپذیر بار زندگا نیم خیلی سبکتر شده است، رفته رفته لحظـات زندگی برا یم شیرین و هیجان انگیز شده‌بود چشمهای لیلا، آه که اگر این چشمها بینایـی داشتند زیبایی اورا به اوج کمال مـی رسا نیدند •

آیا نگاه عمیق و خیره یك زن کافی نیست که‌یك‌مرد را دیوانه کند ؟

امامن این نکته را فقط از تجربیات دیگران آموخته بودم و به‌خوبی میتوانستم بفهمم چه معنی میدهد قلب تشنه من هم لبریز از آرزو واشتیاق بود ،آه‌که اگر لیلا چشمهایش‌میدید! درعین حال خوب میدانستم که این آرزو چقدر احمقانه است ، چون اگراوچشم داشت مطمئناً گدایی نمی کرد واگر هم تن به‌این کار میداد بدون شك از کسی چون من صدقه و خیرات قبول نمی کرد ، نه ، خدایا،اگر او چشـم داشت هرگزبیناییش اجازه نمیدادکه نزدآدم بدقواره و مهیبی مثل من بیاید و هر روز مرا باصحبت های شیر ینش سر گرم‌کند، امامن ندانسته این آرزو را می کردم ، برای آنـکه منهم احسا ساتم مثل‌همه‌ی مردم بود، راستی آیا این برای من گناهی محسوب می شد ؟

به تدریج مردم متوجه ملاقات های ما شدند باآنکه هیچکس بما حسادت نمی کرد ورشك نمیبرد باز من خوب میدانستم که در نظرآنها آدم بسیار بد شکلی هستم که هدف بسیار خوبی برای مسخره کردن هاو شوخی هایشان بشمار می‌آیم ، حالا دیگر ماجرای عشق من‌بیك دختر کور بهانه تازه یی بدست آنها داده‌بود تابیشتر و بیر حمانه تر بمن بخندند هم‌بستگی یکدختر کور بایك مرد زشت و ناقص الخلقه موضوع خوبی برای صحبت های آنها محسوب می‌گردید و خیلی خوب سر گرم و مشغولشان می‌کرد، راستی خیلی مسخره است ،اینطور نیست ؟

یکروز به لیلا گفتم :

ـلیلا بگو ببینم تو درباره من چه فکر می کنی ؟

لبخند شیرین و آمیخته با شرم او قلب مرا ازخوشحالی لبریز کردوتکان داد باز هم‌اصرار کردم و گفتم :

ـلیلا ،بگو، بگو در باره من چه فکر مـی کنی ؟

او با ملایمت جواب داد:

ـمن کی گفتم که شما مرد بدی هستید ؟

این کلمات رابا نها یت صمیمیت ادا کرد، غرور خاصی در خود احساس کردم و مثل اینکه نشنیده ام چه گفته است با هیجان و التهاب زیادی دنباله سخنم را گـرفتم و پرسیدم :

ـلیلا ، آیا مرا دوست داری ؟

باشرم و حجب بسیار سرش را به زیـر انداخت و ساکت ماند، احساس کردم کـه تمام زیبایی زندگی در آن صحنه نقش بسته است ، چند لحظه بعد لیلا مرا ترك کرد•

لیلا ! عاقبت منهم نامی پیدا کرده بودم‌که دراین دنیای پهناور و پر از تنهایی و بدبختی دوسـت بـدارم ، کسـی را داشتـم کـه با منتهای اشتیاق ومسرت انتظارش‌را بکشم همان زندگی سراسر اندوه و تنها یی برایم شیرین و مسرت انگیز ودوست داشتنی شده بود ،آیا این از خوشبختی من نبود ؟

مردمی که بمن می‌خندند دشمنان من هستند، شاید آنها حرف هایی به لیلا میزدند کـه از زشتی و نقص خلقت من آگاه میشد، آیـا راستی این کار را کرده بودند ؟ کی میداند؟

ولی در حالیکه او شب را از روز تشخیص نمیداد چطورمیتوانست بداند زیبا یی دل‌انگیز بازشتی نفرت آور چه فرقی دارد ؟

لیلا به من گفته بودکه کور مادر زاداست البته من هرگز آنقدر خود خواه نبودم کـه بگویم کور مادر زاد بودن او شانس بزرگی برای من بوده‌است ، اما آیا این برای خوداو بدبختی بزرگی محسوب نمی گردید ؟

روز بعد دو باره آمد و وقتی وارد شد من درفکر ازدواج خود مان بودم و نقشه مـی کشیدم که‌این کار را چگونه انجام دهم، باخود می گفتم :

• «آیا نباید یك روحانی به نمایندگـی از مذهب به عنوان شاهد در مراسم عقد یك‌زن ویك مرد حاضر باشد ؟ اما من اطمینان دارم که‌هیچ روحانی در عقد ما حاضر نخواهد شد، چون این روحانیون اغلب‌دارای هدفها ومقاصد دنیایی هستند وفقط نام این هدفها را مقاصد روحانی گذاشته اند و به دلیل اینکه من و لیلا مذهب مان باهم متفاوت بود امکان نداشت آنها باما کمکی بکنند، از طرفی هم هر قدر این حقیقت را با صدای بلند تری اعلام کنند که دراین دنیا تعداد زنان خیلی بیش از مردان است باز هم باید اعتراف کنم که هیچ زنی بجز لیلا حاضر بازدواج بامن نخواهدشد، پس تنها همین نکته ممکن است که آن مردان روحانی را وادار به موافقت با ازدواج مـا بنماید • »

مذهب من اسلام است ولی من براستی یك مسلمان بتمام معنی و واقعی هستم ؟

آنروز بعداز آنکه لیلا روی چوکی نشست بدون هیچ مقدمه‌یی شروع به صحبت کردم‌و گفتم :

ـ لیلا ، میل داری بامن ازدواج کنی ؟

بخوبی احساس کردم که او از شنیدن این سوال تکان سختی خورد وخودرا عقب‌کشید واین مساله مسلمان بودن من بود که اورا وادار به مکث و تفکر کرد وعاقبت با لحـن تعجب آمیزی پرسید :

ـچه ••• چه گفتی ؟

جواب داد م :

ـلیلای عزیز من ، اگر تو فقط همین رادرك کنی که من‌یك انسانم کافیست، شکی‌ندارم‌که خداوند بزرگ ترا برای من‌فرستاده استو•••

با چشمهای پراز تمنا به لبهای لرزان او نگاه می کردم ، در آن‌لحظه‌احساس جنایتکاری را داشتم که در انتظار شنیدن رای محکمـه است ،بلی این او بود که باید برای زندگی یامرگ من تصمیم می گرفت ، آیا سکـوت ممتد او معناو مفهوم بزرگی نداشت ؟

باز هم دنباله حرفم را گرفتم و گفتم :

ـلیلا حرف بزن ، من می خواهم از تـو حمایت کنم ،توهم قول بده که مرا خوشبخت خواهی کرد •

عاقبت اوهم به‌حرف آمد و گفت :

ـمن موافقم وحرفی ندارم ، بار ها شنیده‌ام که مردم هنگام عبور حرفهای اهانت آمیزی‌در باره تو زده اند و با لحن تحقیر آمیزی گفته انـد :

« این معشوقه همان بو زینه است !» چون به‌نظر آنها تو خیلی زشتی و با یك بوزینه فرقی نداری •

اما لیلا ، تو چگونه فکر می کنی ؟

دنباله صحبتش را گرفت و گفت :

ـمن این زیبایی راکه آنها در باره آن‌حرف میزنند، مطلقاً نمی شناسم و هر گز بوزینه‌را هم ندیده ام و نمی دانم چه شکل است ! به این ترتیب باآنچه‌آنهامی گویند ذره یی اهمیت نمی هم، حتی اگر بگویند تو زیبا ترین و خوش اندام ترین مرد دنیا هستی باز هـم برایم فرقی نمی کند، چون من‌این دنیا را همیشه با قلبم دیده ام ، من زشتی و زیبایی رابا قلبم می بینم تو یك مرد مسلمانی ومن یکدختر هندو ، اگر تو به این تفاوتی که‌میان مااست اهمیت نمی دهی منهم اهمیت نخواهم داد، باورکن منهم هرگزفکر نمیکردم که مردی در دنیا پیدا شود که چنین صمیمانه وبا صدق وصفا دوستم بدارد و بمن‌عشق بورزد ، اما••• بااضطراب و پریشانی کلامش را قطع کردم‌و گفتم :

ـلیلا، خواهش می کنم این «اما» را ازآخر گفته هایت برداری ، نمی خـواهم این«اما»را بشنوم، برای چه این «اما» را بزبـان آورد ی ؟

و او جواب داد:

ـ بـرای آنکه ایـن «امـا» وجود دارد و خـیلـی هـم « امـا» ی بزرگی استو مربوط به حرفه گدایی و زندگی خصوصی‌خود من است و نا چارم آنرا بتو بگویم ،حقیقت اینست که من زن دست نخورده و نا آلوده‌یی نیستم ، با آنکه من کور بودم همیشه آرزو داشتم که عاشق مردی شوم واو را با تمام وجودم دوست بدارم ، اما این کاسه گدایی من که همیشه حتی پس از یکروز کامـل

گدایی کردن خالی بود به شکم خالی من‌و مادرم می خندید ، باین سبب مجبور بودم خودم را تسلیم آن مردانی بکنم که گرسنه شهوت بودند و در سیاهی شب های‌تاریك‌و وحشتناك بمن نزدیك می شدند تا پولی کف دستم بگذارند، پس تو نباید ازاین وضعی‌که بمن تحمیل شده است رنجیده خاطر و آزرده شوی، تو خوب میدانی که هیچ مردی در دنیا محض رضای خداو فقط بخاطر انسانیت چیزی در کاسه گدایی یك دختر جوان نمی اندازد، اولین باری‌هم‌که تو نسبت بمن ابراز علاقه کردی باخود فکر کردم‌که به همین دلیل است اما امروز به هیچ مردی جز تو بنام یك انسان احترام نمی گذارم و هیچ کس را به غیر از تو دوست ندارم و از تو تقاضای عفو و بخشش دارم.

از شنیدن این حرفها گیج و بی حس شده بودم، چند دقیقه سکوت میان مابر قرار شد، آنوقت من گفتم :

ـلیلا ، آنچه گفتی داستان مکرری‌ازخودـ خواهی پست وکثیت انسا نها ست وتازگی ندارد مطمئن باش که‌من هرگز در باره آن فکر نخواهم کرد .

ولی اوهم چنان ساکت ماند و دیگر حرفی نزد.

بعداز چند روز ازدواج ما عملی شد و این پیش آمد در میان تمام مردم دهکده شورو هیجان شدیدی بوجود آورد، در مراسم این ازدواج هیچ روحانی به عنوان شاهد حاضر نشد و ما به اظهار نظر های دیگران هیچ اهمیتی ندادیم ، او و من ، یعنی لیلاو عبدالله دوبدو روبروی هم ایستادیم و دقایق متمادی درسکوت مطلق فرو رفتیم ، او با قلبش مرا تماشا می کرد و من با چشمها یم باو خیره شده بودم‌و در لحظات شیرین همان سکوت ممتد بود که ما پیمان زنا شویی خود رابستیم وشریك زند گانی یکدیگر شدیم.

اما پس از آن صدای خنده و استهزاء مردمی که مارا احاطه کرده بودند بلند تر شد وبه اوج خود رسید ،هنگامیکه لیلا و مادرش برای زندگی همیشگی نزد من آمدند غریوخنده واستهزاء مردم خیابان رابه لرزه در آورده بود، مدعیان نگهبانی اخلاق و قوانین اجتماعی بشدت خشمگین شدند وبا استفهام و غضب بمامینگریستند ،مردم‌نمی‌توانستند بفهمندکه‌در اعماق این ماجرا ی عاشقانه و ازدواج دو قلب خو نین در حال سوختن و شعله کشیدن‌است امامن با تمام وجودم می کوشیدم که لیلا را آرام کنم‌و وسایل خوشحالی اورا فراهم سازم و پی در پی با و می گفتم :

ـلیلا ـلیلاـ اهمیت نده ، بگذار مردم بما بخندند، من آنها را دیونگان شقی وبی عاطفه وبیرحمی بیش نمی دانم .

زندگی مادر کنار یکدیگر آغاز شد، نمی خواهم بگویم که ما زن و شوهر خوشوقتی بودیم ،نه بلکه این الزام‌جنون آمیز انسانیت ما بود و زندگی هم برای ما جز این معنایی نداشت ،اخلاق‌اجتماعی و رسوم مذهبی حصار وحشتنا کی از کینه جویی و انتقام بدور ما کشیده بود .

هیچ کس کوچکترین یاری و همکاری باما نکردولی بااین همه ما می خواستیم که زندگی کنیم وخوشبخت باشیم وباین‌سبب‌خوشحال‌از روبروشدن باتمام مشکلات ودشواریهای خود بودیم .

مدتی بعد ماجرای اصلی اتفاق افتاد ،یکروز لیلا بمن خبر دادکه بزودی مادر خواهد شد، ناقص الخلقه بودن من و نابینا بودن لیلا هیچ‌یك نتوانسته بود مانع این خوش بختی طبیعی ما شود، از آن پس ما استهزاء و ریشخند و یا وه‌گویی های همه مردم راتحقیر می کردیم زیرا آن خوش بختی که انتظارش‌را نداشتیم نصیب مان شده بود، خدا را هزاربار شکر ! به عظمت و بزرگی‌او اعتراف کردم، راستی هزار بار شکر که او لیلا را نابیناخلق کرد !

ولی لیلا دو ماه قبل از دنیا به آمدن بچه بیمار شد وبه بستر افتاد بیدرنگ برایش دکتور آوردم، اورا بامنتهای دقت معاینه کرد، التماس کردم بهر قیمتی است اورا نجات‌دهد ودکتور گفت :

ـچیز مهمی‌نیست ، خیلی زود معالجه اش می کنم .

وپس از چند لحظه مکث پرسید :

ـآیا لیلا کور مادر زاد است ؟

ـبلی دکتور ، کور مادر زاد است .

چشمهای لیلا را دو مرتبه معاینه کردوبا همان قیافه عبوس و متفکر گفت :

ـمیتوانم با یك عمل جراحی چشمهایش‌را بینا کنم ، اما حالا این عمل غیر ممکن‌است بعداز وضع حمل و سلامتی کامل برای معالجه چشمهایش او را نزد من بیاورید .

کلمات داکتر قلب مرا تکان داد، جوانی‌و زند گانیم را زیر ورو کرد، اومی‌گفت‌میتواند چشمهای لیلا را بیناکند ! از خود میپر سیدم: وقتی او بینا شود آیا از دیدن من متنفر نخواهد شد ؟ آیا بازهم مرا که امروز به عنوان تنها انسانی که قلب و عاطفه دارد میپرستد دوست خواهدداشت ؟ از آن لحظه‌یی که چشما نش‌بیناشودآیا بازهم مثل‌امروزبمن عشق خواهد ورزید و احترام خواهد گذاشت؟ خدا یا ! به داکتر چه بگویم ؟ ناگهان دهانم راباز کردم که فریاد بزنم :

«نه داکتر ! چشمهای لیلای من به بینایی احتیاجی ندارد !» اما تنها حرفی که زدم این بود که گفتم :

ـلیلا ، داکتر می گوید چشمهای تو معالجه خواهد شد !

بی اراده این‌جمله را تکرار می کردم،چطور میتوانستم برایش شرح بدهم که بینا شدن چشمان او ممکن است ریشه زندگی مرا برای همیشه قطع کند ، چطور ممکن است که‌انسانی بخواهد کور بماند و روشنایی و بینایی چشمانش باز نگردد؟

آیا این بزرگترین خوش بختی برای یکنفر نیست که بتواند از تاریکی مطلق نابینایی رهایی یابد ؟

لیلا که بخوبی احساسات و قلب مرا درك می کرد مطلقاً متوجه وحشت من از این‌خبر نبود وپی درپی می گفت:

ـاگر بتوانم بینایی ام ر بدست آورم‌چقدر خوش بخت خواهم بود ! آیا خوشحال نیستی؟

فکر کن چه سعاد تی است که من بتوانم صورت عزیز و محبوب ترا ببینم ، اطمینان دارم که دراین صورت عشق توبمن بیشتر وسوزانتر خواهد شد .

باوجود بیماری و ضعف شدیدناگهان‌صورتش رادرخشندگی و طراوت بیما نندی فرا گرفت‌و رضایت کامل قلب وروحش در حالت چهره زیبایش منعکس شد، آیا همه اینها به خاطر آن نبود که‌زندگی تازه یی در برابرش هویدا شده بود ؟

دکتور نسخه یی نوشت وضمنا برایم شرح داد که دواهارا چگونه باو بدهم و بعد گفت:

ـبعداز وضع‌حمل‌و بهبود کامل لیلا نزد من بیا تادر باره عمل جراحی چشمانش اطلاعات بیشتری بتو بدهم .

لیلا آرام و ساکت بود اما تو فان‌سهمناکی در درون من بر پا شده بود، مغزم از هجوم افکار وحشتناك آتش گرفته بودو می سوخت بانتهای اتاق رفتم و روی چوکی خودم نشستم باخود فکر می کردم : «تنهادر این کلبه کوچك بود که من آرامش خاطر وخوش بختی داشتم، حتی این آرامش و خوش‌بختی را هم میخواهند ازمن بگیرند !

همین دنیای کوچك مرا هم میخواهندویران کنند، آه ،نه ، داکتر ! هر گز ، هر گزاجازه نخواهم داد، توحق نداری ، چشمهای لیلای‌مرا بینا کنی ، توبا دشمنان بیرحم من همدست شده یی تامرا بکشی ،اما اول من تراخواهم کشت، برای چه زندگی مارا به آتش کشیدی؟ امانه، تو مقصر نیستی ، تو وظیفه داری که‌با بیماری ها بجنگی ، کوری هم یکی از بدترین بیماریها ست و تو نمی توانی نسبت به‌آن‌بی تفاوت باشی ، تو فقط درراه‌خدمت به انسانیت می‌خواهی بزن من بینایی بدهی و خبر از قلب من، از زندگی‌من و کوچکی دنیای خوش بختی من نداری ، ممکن است چشمهای او بیناشود، ممکن است خداوند این نعمت بزرگ را که‌هر انسانی باید داشته باشد به او اعطاء کند،اما تو نمی‌دانی که از آن پس من باید خاك شوم، باید نابود شوم، قبل‌ازآنکه‌بتواند بفهمد که آدم بوزینه نما چیست باید بمیرم ! و بعداز آن برای همیشه به عنوان یك عاشق صادق‌و بزرگ فقط در خاطره او زنده باشم، راستی آیا ماجرای عشق سوزان او و زیبایی هایی که‌با قلب و اندیشه‌اش در وجود من می بیند برای همیشه بپایان رسیده است ؟»

احساس کردم که قلب خونینم به تلخی می‌گرید !

عاقبت لیلا پسری بدنیا آورد، جامعه از تولد یك طفل نا مشروع بخشم وهیجان‌آمده بود، ولی این کودکی که از یك پدر زشت‌و ناقص الخلقه و یك مادر نابینا بدنیا آمده‌بود چه تقصیری داشت ؟ او بیگناه تر از یك فرشته بود، چشمهای خودرا از من‌و نگاه‌این چشمها را از لیلا به ارث برده‌بود.

در اولین روزی که لیلا سلامتی خودرا به دست آورد همان موضوعی را که‌خود خواهی شدید باعث شده بود آنرا بدست فرا موشی بسپارم به من یاد آوری کرد و گفت :

ـحالا میایی برویم داکتر را بینیم ؟

اما او نمیدانست‌که‌این سوال او چه توفانی درقلب من ایجاد کرد و مرا بچه‌حالی‌انداخت لحظه‌یی مکث کردم و آنوقت برای اولین باربه دروغ متوسل شدم و با دو رویی وریا گفتم ؟

ـبلی ، راستی من فراموش کرده بودم ! همین امروز میروم و او را پیدا می کنم ولی خودم هم میدانستم که دروغ می گویم، حالت غریقی را داشتم که‌در وسط اقیا نوس بمیان امواج سهمگین افتاده باشد ، همان لحظه از خانه بیرون رفتم و پس‌ازچند ساعت مراجعت کردم‌و گفتم :

ـداکتر بیچاره مرده است !

این تنها حرفی بود که توانستم بگویم،حتی میترسیدم همین را هم نتوانم بگویم چون‌قدرت نداشتم آن تاثر واندوهی راکه لازم بود در مقام شوهری لیلا از مرگ داکتری که قول داده بود نابینایی اورا معالجه کند داشته باشم نشان بدهم ،مجبور بودم رازی را که زائیده خود خواهی و بیرحمی خودم بود در قلب‌خونین ودرد منم‌پنهان نگه دارم ،سنگینی بار این مسوولیت بحدی بود که نمی توانستم آنرا تحمل کنم و عاقبت هم همین تلاش و تقلایی که برای دوام سعادت خودم کردم باعث شد که خوشبختی و آرامش زندگانیم برای همیشه متلاشی و نابود شود .

آنروز های وحشتناك و مملو از پریشانی‌و اضطراب ادامه داشت .

یکروز وقتی به منزل برگشتم با منظرهٔ دلخراشی روبرو شدم،آنروز مادر لیلا فراموش کرده بود لگن مسی بزرگی راکه وسط اتاق بود بردارد و به آشپز خانه ببرد ،در همین موقع لیلاکه صدای‌گریه ناگهانی بچه‌راشنیده بودبی آنکه عصای خود را بر دارد دیوانه وار

بقیه درصفحه ٤٦

زنان وفردای جوامع بشری

زنان از آوان زندگی‌اجتماعی در ساختمان جامعه بشری رول و اهمیتی داشته که زمانه های طی شده مملو از کار نامه هاو فداکاری های ایشان بوده و آنچه از همه مهمترجلوه دارد ، رنج و عذاب عظیمی است که زنان برابر طول تاریخ در آن سو خته اند ودردـ جانکاهی را متحمل شده اند .

اگر صرفا جامعه اولیه‌اجتماعی را ازدوران های بعدی اجتماعی‌بیرون نما ییم در سلسله زمان طولانی حیات انسانی که تضاد هـــای آشتی ناپذیر صنف های مختلفه در آن هـا

حاکم بوده زنان سخت رنج کشیده اندودر عالم حرمان و تنگد ستی مورد احجـــاف‌و ستیزه جویی ها قرار گرفته ولی وظایف و رسالت های خویش را با آن هم تاحدامکان انجام داده اند .

مسیر این دوران های اجتماعی در همـه کشور ها یکسان نبوده و به اشکال مختلفه اسارت وبرد گی را بـر زنـان همراه داشته است .

زنان که در طلیعه تاریخ جوامع انسان دوران ما در سالاری رابـــا امانت داری گذشتانده و عالیتر ین بر خورد را ســـپرد اوراق تاریخ نموده اند، در دوره های‌بعدی در همه بخش های‌زندگی‌مهرو نشان خویشرا گذاشته و مبارزه پیگیری را به‌منظور آزادی از دست رفته ای شان براه انداختند ودر پهنای زمان بـه مجادلات وتلاش هـای دست یافتند که سلسله و رشته منظم این‌پیکارها تاریخ روشن کار و فعالیت آن هارا در راه آزا دی می سازد .

مبارزه زنـان در دو جبهه هـم در منزل وهم در اجتماع، جریان دا شته واز هردو نتایجی را بدست آورده اند که مطالعه ایـن کار وتلاش پیگیر افتخار آور وعبرت آمـوز است .

زنان پیوسته درچهار دیواری خانه به‌تـربیه فرزندان پـرداختند و چنان مـردان بـزرگ وراد مردان به اجتماع تحویل نمودند که نام های شان در تاریخ در خشش خا صی دارد .این مردان که‌اساس زندگی‌را درجامعه بدست داشتند ،کار های را درپیش گرفتند واقدا ماتی رامرعی‌دا شتند که‌آهسته آهسته زنان ازچهار دیوا ری منزل کمی پافراتـر گذاشتند کـــه‌پـی آمـــد تمام روشن بینی مـردان واقـع بین پیونـد بـه مبارزه زنـان در حیات زنان واجتما ع تنور ورو شنی را بمیان آوردو تاثیرات اجتماعی رابا عث‌شد. بار شدوسایل تو لید در جامعه وپیشر فت در سا حه مختلفه حیات، منطق اهمیت زنان نیز دو باره در اجتماع راه یافت وبالا خره به نیروی مادی اجتما عی مبدل گردید وبر محیط پیرامون رنگ دیگر می زد .

بدین معنی که‌درصف زنان ، مردان نیز راه یافتند و روز بروز عقیده هیچ شمر دن زن زایل شده وبر عکس با اهمیتش دوچندان در اجتماع را هش را بـاز کـرد بـر محیط اجتماعی رو حیه دیگری هویدا گردید .

علما ، دانشمندان و صاحبان مطالعه درـ یافتند کـه زن‌نیمه ای ازپیگیر اجتماع بوده وبازوی توانای جامعه بشری و بالاخره زنان یکطرف سکه واقعیت اجتما عیست که طرف دیگرش را مردان می سازند . و بناء اگر یکطرف سکه جلایش خاص ودرخشنده‌گی

داشته باشد و طرف دیگر ش کمرنگ جلوه کند خودبرلنگش اجتمـاع حکـم می کند و روی همین اساس در جوا معی که به زنان اهمیت داده نشده برعلاوه‌پرابلم های‌اجتماعی پرابلم نقص اجتماعی نیز موجود می باشد. این درك و آگاهی به مرور زمان کار خود رانموده ودر سکتور های مختلفه حیات رخنه یافته، روشن بینی و تر قی پسندی را باعث شدند .

البته این مسیر سال های متما دی رادر برگرفته و از گذشته های دور تاکنون نیزبه اشکال مختلفی ادامه دارد .

همچنان بعضی ها معتقداند که لغزش های بزرگ اجتماعی در زمانه های طی شده‌در پهلوی علت العلل دیگر ، دور بود ن‌وناچیز شمردن زنان نیز از جمله علت ها است و جنگ های‌خانمان‌سوز ، تجاوزات وخونریزی های قرو ن گذشته دور از احساسات زنان ودرورای عواطف ایشان ساحه عمل پیـدا نموده و تمام دلخراشی های تاریخ فقط وفقط ازمناسباتی سرچشمه گرفته‌که زنان درآن . جاناچیز شمرده می شدند .

بهر حال ، آنچه زنان در یافتند عبارت‌از پیروزی است که امروز در سرا سر جهان آوازشان هرروز هرچه بیشتر رسا تر شده وبانگ پیروزی شان درسر نوشت بشریت نقش مثبتی را بازی می کند .

در هیچ گو شه ای از جهان نیست کـه امروز صدای نیرو مند زنان بالا نشده‌باشد مبارزه زن درگذشته خـود بیان گـر نیروی انسا نی و غیر قابل انکار زنان است که‌در آینده براهمیتش بیشتر از پیش افزوده می گردد و بالاخره در سراسرجهان بحیث عضو مساوی الحقوق در زند گی سهم خویش را ادا می کند .

امروز به اشکال مختلفه و به شیوه های گو ناگون در همه قاره ها صدای زنان‌بالا شده و پیروزی های را نیز بدست آوردندکه ثمره کار و تلاش زنان ادوار گذشته و مناسبات جدید اجتماعیست که درنقش جوامع پیش رفته صنعتی در قرن هژده میلادی بوجود آمده است .

البته ازقرن هژده‌به‌این طرف این مبارزات منظم شده ودر مما لك متر قی به پیروزی های هم رسیده که باید در همه جهان‌حقوق شان اعتراف شود .

با آنچه گفته آمدیم ، مطلب مهمتری مطرح می شود و آن اینکه فردای جوامع بشری‌و نقش زنان در آنست .

و جواب این سوال‌که آینده زنان و جامعه بشری چگونه خواهد بود ؟

بحث روی این اندیشه فقط زمان منطقی‌و درست است که اولا گذشته زنان از خاطر دور نشود و در هـر عمل اجتماعی در نظـر باشد . و همچنان‌ارتباط این گذشته ، مسیر آن و فردای آن باید روشن گردد .

بناء باید در همه جوامع بشر ی این‌حکم عام گردد که زنان‌بحیث عضو مساوی الحقوق اجتماعی در طول تاریخ از منا سبات غیرـ عادلانه اجتما ع رنج برده و ماتم های زیادی رابا صبر و حوصله گذشتانده ولی از جـا نرفته اند .

دیگر اینکه مبارزه زنان باید پیوند بـا پروگرام های اجتماعی و به ارتباط مردان وبدون تعصب (مـرد علیه زن ویازن عـلیه مرد) به پیش برده نشود ، زیرادر مناسبات کنونی و خواسته های عصـر بـایـد لنگش اجتما عی از میان برداشته شودو اهمیت مساوی اجتماعی زنان نه تنهادر روی کاغـذ بلکه عملا اعتراف گردد .

وقتی دریك مقطع‌خاص زمانی‌چنین مفکوره عام گردید و زنان و مردان عملا‌به‌چشم مساوات به هم نگاه کردند آن وقت پلان‌های دیگر ی مطر ح‌می شود که فقط مردمان‌همان عصرمی توانندر باره آن به صورت درست فکر نمایند .

اما آنچه از واقعیت های عصر بر می‌آید اینست که وقتی چنین شرایطی بر زندگـی حاکم گردد و مناسباتی هم که ایجاد می‌گردد حتماًفارغ‌از تناقضات آشتی ناپذیر اجتماعی

خواهدبوددرآن زمان اکثرمفکوره های خرافی ومسایل اضافی از هر نگاه به موزیم تاریخ سپرده خواهد شد وزنان در نقش خـویش موفق و کامیاب در ساختمان جامعه باشورو شوق بیشتر ی حصه خواهند گرفت •

درین مسیر زنان و مردان متر قی پیشقدم شده فردا های رنگین وانسانی به بار می آرند ومااینك آگاهیم که زنان ومردان امروز بسوی فردا های فارغ از مناسبات متناقض به‌پیش‌میروند. و آینده را بهتر از امروز می سازند .

در نتیجه‌گیری ، آنچه مهم جلوه می کند، اینست که به ارتباط صحبت پراگنده فوق باید مطالعه منسجم صورت گیرد تادر پرتو واقعیت های اجتماعی و درك درست زندگانی خانواده هابرای فردای حیات اجتماعی خویش راعیار سازند و فرزندان شان را خوشبین‌به آینده تربیت نمایند•

گذشته از همه مطالب‌وقتی جامعه توانست هردوبازوی‌خویش‌را بکار اندازد، در اولین لحظه امید واری های‌آبادانی ، آرامی وسعادت مردم مژده همگانی خود خواهد بود • آنچه تاکنون بشریت بـد ست دارد و میـراث گرانبهای را از گـذشتگـان به ارث برده‌اند، به‌اصطلاح می شود گفت که با یکدست به آن رسیده اند ، زیرا دست و بازوی دیگر اجتماع یعنی زنان در اسارت قرون محکـوم شده بودند •

درینجا پهلوی دست‌توانای زنان، مغز واراده عواطف و احساسات، گذشت و فدا کـاری فروتن بودن و خدمتگذاری و دهاو صـف انسانی شان نیز در اجتماعی فردا از خود نقش خواهد داشت‌وحتما تا ثیر ش در کمیت وکیفیت پدیده های که ایجاد می گردد بـه وضاحت، دیده خواهد شد• و به حق که‌در فردای زندگی بازنان جامعه یکجاپیروزی های نصیب بشر یت خواهد شد که امروز درطی ادوار گذشته به آن نر سیده ایم• وشگوفانی فردا حتمی دل پذیر وانسانی خواهد بـود ازآن جاییکه زنان همیشه طرفدار جـدی صلح بوده اند ودر صف‌اول طرفداران صلح قرار داشته اند، در فردای جوامع نیز این آرزو ی انسانی در روح و روا ن همه‌تاثیر همه جانبه داشته و در پر تو صلح جاویدان همه جهان به ترقی و سعادت دست می‌یابند واز فقر و بد بختی‌و ده ها و صد هانامایمت زندگانی نشانی هم نخواهد بود •

ماری کوری«۱۸۶۷ - ۱۹۳۴»

چند روز بعدازاینکه‌پرو فیسر بیگوریل به همکاروهم مسلك خودپیری کوری ازکشف خویش صحبت کرده‌بود که‌فلزاورانیوم دارای خاصیت صدور دایمی تشعشعات مخصو ص می باشد، شنیدن این داستان برای میرمن کوری این هدف را تعیین کرد تااسرار این تشعشعات معمایی ومرموز را کشف کند•به وسیله همین آتش افرو خته شده ذوقش‌وبا این عطشیکه در طول مدت تحصیل کیمیا و فزیك بر خود احساس کرده بود در طریق حل این معضله گام برداشت • ایـن زوج متجسس «پیری و ماری کوری» با وجود همه مشکلات و عدم مسا عدت شرایط کار مدت ٤٥ ماه بصورت مشترك به تحقیق و تجسس پرداختند• لازم بود «بشبلند» ماده معدنی که منبع ایجاد تشعشعی مشابه با تشعشع اورانیوم بصورت موجود چندین تن زیرمطالعه گرفته شود و لازم بود طرف ثقیل‌و بزرگی بدنبال آن کشیده شود تا مایعات جوشان درپیپ های بزرگ بجر یان در آید •کـار فعالیت پر حرارت علمی را این میرمن لطف باروش فنی مخصوص مرتب ساخت•

پنجاه وسه ماه سراسر امیدواری، سراسر رنج زحمت، سراسر محرومیت و آنگهی در پایان آنها، پیروزی ونیل به هدف بو د در سال ۱۸۹۸ این‌زوج‌دانشمنـداکشاف متوالی دوعنصر مشعشع جدید پولونیوم ورادیو رابه مردم شناساند ، اولی پولونیوم هدیة وطن مالوف مادام کوری ـپولندـ بودودومی‌رادیوم «مشعشع» بود که یکصد هزار بار فعال‌ترو مشعشع تر از اورانیوم می باشد ،رادیوم عنصری است که‌تعداد بیشمار‌ی مردم صحت وحیات خودرا باید مدیون آن بدانند .

این عنصر برای علم امکان آنرا میسـر گردانید تادر سا ختمان ماده عمیقتر تحقیق نماید وبینش جدیدی در آن ساحه بد ست بشر بدهند اما حیات بقیه تجسسات رادراین رشته به ماری کوری هدیة کرد، زیرا در سال ۱۹۰٦ شوهرش در یك حادثه از جهان رفت ، شوهری که سه سال قبل ازمرگش به اتفاق او «وبکوریل» جایزه نوبل‌رادریافت کرده بود تا آنگاه ماری کوری یگانه انسان دانشمند بود که برای دومین بار به افتخار بزرگ علمی جهان نایل آمد •

او بدون استراحت و تن آسایی بیشترکار کرد ودراکمال و انجام فعـا لیـت هـایـی پرداخت که بعهده اش واگذار شده بودند• تااینکه بواسطه اثر تشعشعی که بکشف آن موفق شده و با آن در دمندان‌را شفا بخشیده بود او را در کام مرگ فرو برد او بدیـن منوال قربانی اکتشاف پرفیض‌وبرکت خود گردید •

۱ـ نام اصلی‌او ماری اسکلو دو دوسکارو وطنش رابرخی الهستان «پولند»نگاشته اند. درسن ۲۳ سالگی برای اخـذ درجه لیسانس علام از سور بون‌به‌پاریس وارد شد وبالاخره درجریان درس و تحقیق به حباله نکـاح پیری کوری در آمد•

۲ـ هانری بیکوریل(۱۸۵۲ـ ۱۹۰۸)فرزند ادموند بیکوریل استاد فزیك موزیم بـود .

رادیو اکتویته را کشف کردو تازمـان مرگ منشی دایمی‌اکادمی علو م بود•

اکنون مسوولیت زنان سنگین وسنگینتر میشود

زنان از باستان زمان تا کنون مثل‌مرد عنصر اساسی دینامیزم تاریـخ است ، زن و مرد به خاطر موجودیت و ادامه نسل‌و دوام زندگی و تامین وسایل معیشت لازم و ملزوم یکدیگر اند . همچنا ن تاریخ جوامع بشری گواه است که د ر تشکیل خـانـواده نقش سازندگی زن و مردمساوی است همانطوریکه اداره و تنظیم امور خانه و مسکن بـه زن تعلق داشت مرد نیز به نوبه خویش در رفع حوایج اولیه همت می گماشت، سعی وتلاش هرچه بیشترش‌بر آن بود تالانه و کاشانه‌اش آرامگاه خوبی برای اعضای فامیل وساکنان منز ل باشد •

اکنون نیز بایك نگاه ژرف وعمیق دیـده میشود هما نطور یکه مرد مامـورو مسوول آسایش و آرامی اعضای فامیل است ،وجایب ومسوولیتهای مهمی را بدوش دارد زنان‌نیز رسالت بزرگی رابه عهده دارند، اینها اندکه چه درخانه‌ویاهم‌بیرون ازمنزل، درشهر وده، در موسسات عرفانی ، علمی ، فرهنگی و هنری وبالاخره در همه شئـون و شقـوق باشگوفان ساختن و تبارز دادن استعداد های شان ، باتبارز قـدرت فعـال و احساسات وطن پرستانه و تفکر علمی و ژرف اندیشی شان توانسته اند بازو به بازو ی مـردان موثر و مطلوب واقع شوند • کار های مفیدو مثمری را انجام دهندو برای‌توصل به اهداف مشخص و پیر وزی‌های نهایی خود را بامعیار های فکری ، علمی و تجربوی مجهز گردانند وبا استفاده ازاین اصول ومیتود ها وظایفی که به عهده ایشان گذاشته میشود بدرستی به‌انجام برسانند و آنگاه است که به حیث یك مادر با احساس و به حیث‌یك زن‌مترقی وجیبه خودرا ادا کرده است .

مثلا وقتی زنی با استفاده از اصول‌مثبت به نظام اقتصاد فامیل بادر نظر داشت عایدو مصرف معقول موفق می‌گردد در حقیقت فضای سالمی را ایجاد کرده و نشاط همیشگی‌افراد جامعه کوچك خود یعنی فامیل را تامین‌نموده است •

تجربه و عمل در جوامع بین المللی بـه اثبات رسانیده‌که دیگرزن عنصرعاطل وضعیف نبوده وتفاوت های فزیکی مانع انجام وظایف اوشده نمی‌تواند . جای بس افتخارومباهات است که با آمدن نظام مردمی در وطن عزیز راه خدمت و استفاده از نیروی انرژی زن‌وراه تعلیم و سایـر مـزایـای انسانی بـرای همه، چه زن وچه مردمهیاشده زمینه هرگونه فعالیت ثمر بخش مساعد گردیده • اینجاست که مسوولیت زنان سنگین و سنگینتر شده وانجام این مسوو لیت هاو ایفای این کار های بزرگ موقف وموقعیت درخشانی را در تاریخ ملی عصر ما ثبت می کند •

پس میتوانیم تذکار دهیم که‌ما زنان افغان درین فرصت حساس سهم فعال و ارزنـده وبا ارزشی را در روند ترقیات اجتماعـی اقتصادی ، فرهنگـی و سیاسی به عهـده دارند که موفق بدر شدن همه مسوولیت ها تفکر سالم می خواهد و ژرف نگری عمیق اما مسروریم که پیوسته زنان مابا درایت وخبرتیکه داشته اند همیشه به ایـن درایت ملتفت بوده اند که پیوسته در جهت‌پیروزی افتخار ات و انکشافات ،هر چه بیشتر و سریعتر گام های وسیع برداشته و بـا قـدم های متین تر از ین جاده عبور نمایند•

پاییز

را ست گفتی توای بها ر امید
رنگ چشمم به‌رنگ پائیز ست
من خزانم ـ خزان نو مید ی ـ
داستا ن خزا ن غم انگیز ست

• • •

هرکس آمد درین خزان زده دل
رفت‌واین داستان نخوانده گذشت
هر که رنگ شکست من را دید
من‌ودل راز خو یش را نـــــده
گذشت

• • •

از خزا ن هر کسی گر یزا ن‌ست
که خزا ن فصل نا امیدی هاست
درخزان غیر حسرت و غم نیست
درخزان‌هرچه‌هست درد افزاست

• • •

توبهاری ، بهارسر سبزی
من خزانم ، خزا ن زر دم‌من
تو بها ری ، بهار عشقی تو
من خزانم ، خزا ن دردم من

• • •

برو ای مر غ پر فشا ن امید
در خزا نگاه یا س لا نه مکن
ازپس‌رنگ ها برو ، اما
رنگ چشم مرا بها نه مکن

• • •

سوی چشمم مبین که چشما نـم
همچو رخسار مهر گا ن زرد ست
مثل پیمان خود دلم بشکن
کز جفا یت پر از می دردست

مگر زمن متنفری!؟

گل سرخی باو دادم ، گل زردی بمن‌داد ...!
برای یك لحظه‌ی نا تمام ، قلبم ازطپش‌افتاد ...
با تعجب پرسیدم : مگر از من متنفری؟!
گفت: نه! باورکن،نه! ولی چون ترا واقعاء دوست دارم ، نمی خواهم پس از آنکه کام از من گرفتی ، برای پیدا کردن‌گل‌زرد ، زحمتی بخود هموار کنی ...

دود

کنار دریاچه ،درزیر درختان‌خانه کوچك
اگر دودی برنمی خاست ،
چه اندو هبار بود :
دریاچه درختان وآن خانه

«برتولت برشت»

شعر ـ د«سنگر»

پخه خبره

له مانه‌مه غواړی شعرونه خواږه
خکه چی زه لیکم ترخه او ترخه
چی دهیواد دپیغلویت خر خیږی
دمانی پیغلی به‌وستایم په څه
هریو نظرکی یی مړی هیلی نغښتی
لوست دی‌او لوست ددغو پیغلو کاته
زه چی داخوار ښایست ته وګورم
راکی اوړونه دګناه شی ساړه
چی چاپیریال دژوند کوچنی وی کوچنی
څنګه به زړه وکړی په کی الوته
بس‌دی نور بس زړی ـسړی سندری
زه لیکم تاو ده اوتاوده
زه درنځونو شاعر رنځ به ستایم
زمایی څه‌چی دچا خوښ دی که‌نه
تااوریدلی داپخه خبره
وایی ، خبری دلته دی اپوټه .

دغویی ۱۲ ـ۱۳۵٦ـ کال

بهار معرفت

بهار معرفت افسر دنی نیست
گل و برگ ادب پژمردنی نیست
بشر گیرد ز روح جاودان روح
که روح جاودانش مردنی نیست

چه په ویده لمر کی د شغلو حوری !
پر دږده چه په لیڅه دی سره کیږدمه
مه تړه زما په مخ ور مه تړه ؟
شپه ډیره سړه ده او زه ریږدمه

صبح روشن

ای گور کن !
بروز مرگ من
یکی گور دیگر- گوری گنجینه ها
پر ارج وباشکوه
به رسم یادگار - به پاس افتخار
به یادو بود روزگار
بجا گذار
وجسم خاکی مرا
تنها بردل خاک مسپار

• • •

ونوای رهگذر
ای مهاجر قبرستان های شهر
برلوح گور من

تمثال
یك مرد قهرمان
یك نبرد حق
یکی صبح روشن
وهزار نقش جوان
منقش ساز
بعد آن، لحظ یی درنگ کن
اینجا برگورتن ، یك قطره اشك
آنجا برگور آرزو، یك شمع مهر
بریز و روشن کن
آنرا برای سکوت !
اینرا برای غوغا !

ناصر «آرین»

لحظه ها و تو

توکه میایی
توکه‌میایی و عطر بدنت
در فضا می پیچد
لحظه هارا
- همه -
معتاد تنت می سازی .

• • •

شب محاط چشمت !
لحظه ها می میرند
بی تو ، آری ، بی تو
لحظه هامی میرند
شب محاط چشمت !

رفعت حسینی
۱۳۵۰

موج مل

اندرین گلشن نشد کزیك تبسم گل شوم
شاید ازغیرت به‌خود درپیچم و سنبل شوم
عشق گلباز م مگر شو ری به دل پیداکند
تاطراز نغمه بر خود بندم و بلبل شوم
همچو مینانیست آسا ن لب بـه‌حرف آوردنم
خون بر یزم از جگر تا در خور قلقل شوم
دیر گاهی شدزمستی بر کنـار افتاده ام
به‌که چندی باز دامنگیر مو ج مل شوم
سرو قامت ساقیا ! امشب بـه‌محفل جلوه کن
تاچو قمری من هم از شو ق تودرغلغل شوم
باسیه روزی (صفا)عمر یست پیمان بسته‌ام
تابه‌هر رنگی بودهمر نگ آن کا کل شوم

وصیت

مراروز یکه جان ازتن بدرشد
زبرگ گل کفن دوز ید بر من
به اشك عاشقانم تن بشویید
به‌پای گلبنم سازید مد فن
که‌تا بر قبر من بلبل بخواند

به‌بالای سرم سروی نشا نید
که‌قمری بر فراز ش لانه سازد
به‌پای قبر من مطرب گمارید
که‌ساز غم به‌خر سندی نوازد
شود کزدل غم دیرین بـراند

به‌جز دیوا نگان کس رانباید
که‌بر طرف مزار من بیاید
اگر گیرم که‌آیدهو شیا ری
بگویید ش که‌دیر آنجا نپاید
که‌رمز عشق‌راعاقل نداند

والدین در نظافت اطفال ر

یکی از ناراحتی های بزرگ پدران ومادران اینست که اطفال خود شانرا زود کثیف میکنند • هیچ پدر و مادری نیست که وقتی اطفال خود را کثیف ببینند نگران و عصبانی نشود . حق‌هم باآنهاست زیراواقعا کثافت دراطفال‌منبع‌میکروب وموجدبیماریهای مختلف میگردد و بدون تردید اطفال کثیف خیلی زیادتر از کودکان دیگر بیمار می شوند . در زمانهای سابق زیاد به کثیف بودن اطفال اهمیت نمیدادند و حتی یك ضرب المثل قدیمی وجود داشت که ((کثافت معده انسان راپاك میکند !)) ولی باپیشرفت دانش و آگاهی پدران و مادران وتوصیه علم طب در سطح خانواده هاهمه متوجه‌شده‌است‌که تمیز بودن چقدر در صحت و سلامتی کودکان موثر است • فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگاهداشتن اطفال مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد واز حدود عادی و معمول نباید خارج شدو اطفال را نباید بخاطر آنکه کثیف نشونددریك چهاردیواری شیشه ای وبلوری زندانی کردوآنها راازمحیط اطراف شان بازداشت .

بسیاری از خانواده ها اطفال را از بازی در خاك وگل منع میکنند ودر حالیکه بعقیده روان شناسان این بازیها برای اطفال لازم ومفید است. کودکانی که‌گل درست میکنند و با این گل خانه میسازند به حقایق زندگی اطراف خود اشنا میشوند •

پدران ومادرانی که اطفال خود را وادار به رعایت نظافت کرده واین کاررا به حد افراط میر سانند هرگز نباید امید وار باشند که اطفال آنها حتما در بزرگی هم همین طور عادت می‌کنند بلکه بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار واجبار پدران و مادران برای نظافت کودکان تولید عکس العملی می کند که وقتی کمی بزرگ شدند از نظافت وپاکی فرارکنند در حقیقت آنها بعنوان لجبازی ومقاومت در برابر فشاری که دیده اند بسوی بی نظافتی کشیده‌میشوند• لهذا نباید اطفال را تحت فشار قرار داد زیرا این فشار تولید عکس العمل های ناگواری در آنها میکند و بسیاری از مردان وزنان بی توجه به حفظ الصحه کنونی آنهایی هستند که در کودکی ازطرف پدر ومادر خود بحد افراط وادار به رعایت نظافت میشدند وحالا بعنوان یك‌عکس‌العمل روحی درست نقطه مقابل دستورات پدر و مادر خود را اختیار کرده اند و به همین جهت اخیرا مطالعات جدیدی در محافل دانشمندان علوم تربیتی جهان در این مورد شروع شده است ودانشمندان علوم تربیتی باین نتیجه رسیده اند که: در تعلیم وتربیت جدیدبهیچوجه نباید مانند‌ه سال قبل در نظافت اطفال راه افراط را پیمود .

واین روش‌در بسیاری ازکشور های مترقی هم اکنون بکار برده میشود البته اشتباه نشود منظور از این گفته بهیچوجه این نیست که اطفال کثیف باشد بلکه مقصود انست که‌در نظافت انها راه افراط طی نشود حالا ببینیم با نظرات وتئوریهای جدید تعلیم وتربیت وظیفه پدران و مادران در مورد نظافت اطفال چیست وآنها چه کار های باید بکنند .

حمام وشستشوی بدن :

دوکتوران درموردانیکه اطفال باید هر روز حمام داده شوند وسرو تن خود را بشویند تامل وتردید دارند علت هم انست که در کودکان پوست بدن هنو ز به مرحله رشد کافی خود نرسیده ومانند پوست بدن افراد بزرگسال نیست وبهمین‌جهت‌براثرشستن زیاد پوست بدن کود کان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده ومصونیت خود را در مقابل مکروبها از دست میدهد ومیکرو بها باسا نی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کود کان هم تردید دارند وانرا هفته دو تاسه بار کافی میدانند پدران ومادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست وصورت وپا ها واعضای جنسی کودکان خودرا باآب وصابون بشویند•

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن واستحمام روزانه انها واجب است ولی نکات زیر رادراین مورد باید درنظرداشت :

حمام اطفال شیر خوار نباید از پنج دقیقه بیشتر طول بکشد •

از شستن زیا د ستزدن ببدن طفل باید خود داری کرد .

به اب حمام اطفال باید باتجویز دوکتور یك ماده نیمه چرب طبی را اضافه کرد تااز خشك‌کردن پوست بدن طفل جلوگیری نماید•

واطفال‌رانبایدبخاطر آنکه کثیف نشود در یك ژوندون

راهی افراطی رانپیمایند

نظافت ناخن ها :

طبق مطالعات وتحقیقاتی که شده است از هر چهار اطفال مدرسه یکی از انها عادت به جویدن ناخن های دست خوددارد و بهمین جهت اطفال کوچك را باید یاد داد که هر هفته خود شان ناخن های دست خود را کوتاه و پاك کنند وبرای این کار هر طفل احتیاج به یك ناخن‌گیراختصاصی دارد البته زیر ناخن های‌اطفال راهرروزباید باصابون شستشو کرد وبرای پاك کردن زیر ناخن ها از بکار بردن ابراز والات فلزی باید خود داری کرد زیرااز نظر طبی زیان آوراست از همه بهتر آنستکه بامسواك های مخصوص زیر نـاخـــن ها را صابون زد وپاك کرد .

نظافت پاها :

پاهای اطفال در بوت عرق کرده وکثیـف میشوند وبهمین جهت توصیه میشودکه پدران ومادران اطفال را وادارکنند پا های خودراهرشب باآب‌وصابون بشویندومخصوصا باید به اطفال یاد بدهند که بین انگشتان پا را خوب پاك کنند زیرا در غیر اینصـورت خطر تشکیل مکروب ها میرود ناخن های پاهای اطفال را کافی است که‌هردوهفته یکباربگیرند

نظافت موها:

برای اصلاح‌وکوتاه کردن‌مو های سرقاعده خاصی وجود ندارد ولی این نکته را باید گفت که از نظر میکروب تفاوت بین موهای بلند وکوتاه نیست واگر موهارا بشویند صرف ـ نظرازکوتاه وبلندبودن ازمیکروب‌پاك میشوند. امااز طرف دیگر پدران و مادران باید موهای در از کودکان خودرا طوری آرایش دهند که جلوی چشمها ودید انهارا نگیرند وریختـن موها روی پیشانی وجلوی چشم غالبا کودکان رادر راه رفتن مواجه با خطر میسازد موها را بایدلااقل یك بار در هفته شست،شستن زیاد ترموها ضرری ندارد .

نظافت دستها:

شستن دستهای اطفال هر بار قبل ازغذا خوردن وبعد از رفتن به تشناب ضروری‌است وباید اطفال را وادار به این کارکرد واهمیت این موضوع را به انها گوشزد نمود پـس از خاك بازی وزیرو رو کردن ریگ نیزشستن دستها واجب است زیرا امکان دارد که‌دستها ومخصوصا زیر ناخن های کود کان آلوده به میکروب شده باشدولی موضوعی راکه باید در شستن دستهای اطفال مورد توجه قرار داد اینست که بکار بردن اب داغ وصابون زدن زیاد برای پوست دست اطفال مضر اسـت وپدران و مادرانی که دستهای اطفال را در گذشته کیسه میکردند دچاری اشتباه بزرگی میشدند زیرا به پوستدست انها ندانسته آسیب میر ساندند .

گوش ها:

نظافت وپاك کردن زیاده ازحددر ناحیـه گوش ها اطفال تولید عوارض و ناراحتـی هائی میکند کسانی که هر روز داخل گوش خودرا باصابون پاك کرده ویامیله‌ای واردان میکنند ترشحات گوش را تحریك مینمایند وبعلاوه این کار موجب میشود که چر کها در حفره گوش جمع شوند وبرای پاك کردن آن باید به دکتورمراجعه‌کنندبدین ترتیب توصیه میشود که از پاك کردن داخل سوراخ گوش خود داری کرده وانرا به حال خود واگـذار نمایند وفقط هر سه روز یك بار به نظافت گوشس اکتفا کنند .

چنددستور صحی برای حمام:

محیط مرطوب غالبا برای پرورش میکروبها وباکتریها مساعد هستند وبه همین جهت باید زیاد مراقب اطفال در تشناب بود وتوصیـه های زیررا مخصوصا باید بکاربرد .

اگر اطفال تشنه شدند هیچوقت ازشیردهن آب‌سرد تشناب به آنها آب ندهید قبـل از آنکه‌اطفال راداخل تب‌کنیدداخل آنرا با آب وصابون خوب بشوئید قبل وبعداز استحمام حتما بدن اطفال را خوب شستشو دهید .

پس از ابکشی از حمام در نظر داشته باشید که اول قسمتهای بالای بدن اطفال‌را خشك کرده ولباس بپوشانید وآخرکار پاهای انهارا خوب خشك کنید .

اگر امکان داشته باشد که هرروز لباسهای زیرپوش اطفال را عوض کنید خیلی خـوب واید ال است . البته اینکار در خانواده هائی که اولاد زیاد دارند دشوار است بهر حال هرهفته لااقل دوبار لباسهای زیر پـو ش اطفال را عوض کنید .

نظافت قدیفه حمام نیز از اهمیت خاص بر خورداراست قدیفه های کثیف منبع هزار ها میکروب میباشدقدیفه تولیدبیماریهای مختلف رامیکند برای هر طفل لااقل باید دو قدیفه یکی مخصوص قسمت های بالای بدن ودیگر مخصوص قسمتهای پائین بدن وجود داشته باشد وقدیفه هارا هم باید لااقل هفته ای یکبارشست. قدیفه‌کثیف دوباره‌میکروب‌هارابه بدن شسته شده وپاك منتقل وشستن اطفال رابیحاصل می سازد .

چهار دیواری شیشه ای وبلورین زندانی‌کرد.

جوانان ومسافرت

نمیدانم این گفتار چقدر صحیح و بجا است که «سفر انسان را به زندگی آشنا میسازد و اورا پخته وکار آزموده بارمی آورد» ولی من به‌این گفتار باور دارم، زیراخودم تاچندسال پیش که هیچ مسافرتی نکرده بودم و جهانرا صرف در چهار چوب محدود میشناختم فکر میکردم که تمام جهان همین است وبس .ولی وقتیکه به چند مسافرت‌دست‌زدم و مو قـــع برایم میسر شـــد تا ممالـــك مختلف رااز نزدیك ببینیم بیك سلسله‌حقایق آشنا گشتم که تاقبل ازآن‌فکرنمیکردم‌بزرگترین‌اندوخته ـ ایکه ازاین سفرهایم گرفتم این بود که مـا چقدر از کاروان تمدن عقب مانده ایـــم .

موضوع د یگر یکه برایم اهمیت دارد و مورد توجه‌ام قرار گرفت، تفاوت های زندگی د رممالك مترقی وممالك سرمایه داری بود . بلی‌درممالك‌مترقی این پیشرفتهاهمگانی بوده مال همه شمرده میشود هر عضو آن جامعه در پیشرفت آن سهم بارزداشته اند، در حالیکه در ممالك سرمایه داری این پیشرفت شکل ظاهر ی‌داشته صرف محدود میشود به چنـد چیز وازبرای چند کس .

تجربه ایکه از این مسافرت های خویشس گرفتم یکی هم این بود که هر جوان درطول زندگی خود بایدیکی دو بار درممالك‌مختلف به مسافرت بپردازد ولی شرط این مسا فرت در این است که این سفرصرف جنبه گردش وخوش گذرانی نداشته باشد با ید انسان از پیشرفت های دیگـران چیـــزی بیـا مو زد ووقتی که دو باره به وطن خویشس عـــودت میکنداین‌دست آوردها را برای کشور خویشس برای مردم خویشس وبالاخره برای جامعه و وطن خویشس بکار بردوعملا آن را پیاده کند.

زندگی زیباست و باید از این زیبایی ها لذت برد طبیعت خیلی غنی است وبایداز آن استفاده کرد وآن را در خدمت مردم خویشس قرار داد. اما چطور این سوالی بجا ومعقول است وباید آن را پاسخ درست وصحیح داد.

بنظرم **شاید درست ترین پاسخ** به این سوال این باشد که هرکس باید وظیفه خود رابشناسد وباعلاقمندی وپشتکار وظایف خود راپیش ببرد . وقتی انسانی وظیفه خود را شناخت دیگر همه پروبلم هاحل میشود .

بهر حال‌درطول‌مسافرت‌هایم‌بابعضی‌اشخاص برخوردم که در موقع کـــارتمام هـــوش و حواس شان متوجه کار شان بـوده کمتـــر حرف میزدند، وبادقت متوجه کار شان بودند این ها کار گران ساده بودند، ولی باعلاقمندی به کارشان ادامه‌میدادند ، بیشترعمل میکردند وکمتر حرف میزدند. وقتی بایکی از این کار ـ گران از نزدیك صحبت کردم ودر باره کارشس از او پرسیدم درجواب گفت : عشق به کار بزرگترین راز خوشبختی یك جامعه اســـت او واقعا راست میگفت اگر هر جوان‌و یا هر کسی بکارشس عشق داشته باشد وآن را بپاکی ودرستی انجام دهد بدون شك‌آن‌جامعه مسعود آباد وآرام خواهند بود .

شمارا چه در دسر بدهم، در طول سفر هایم چیز های دیدنی وعجیبی دیدم، که هر یك آن در ذات خود قابل یاد آوری است‌ولی نمی خواهم که این مختصرراسفرنامه بسازم ولی همینقدرمیگویم که هرکس مخصوصاجوا ـ نان باید در طول حیات اشس یکی دوبار به مسافرت دست بزند فرقی نمیکند که ایـــن مسافرت‌خارج ازمملکت اش باشد یادر داخل خود مملکت . سیاحت در نقاط مختلف کشور چیز های برای او می آموز اند که شاید در طول زندگی اشس نیاموخته باشد ونمیتواند او را از لابلای کتاب ها واوراق نیز بیابد .

چنانچه شعری معروفی بیادم آمد که گفته است:

صدسال سفر بایدکرد ،تاپخته گردد خامی

این واقعیت است‌که سفرانسان راورزیده و باخبر از بسیاری چیزی های پوشیده میسازد. چیزهای‌که شایـــد برای او ارزش زیادی داشته باشد .

بناآ توصیه من برای تمام جوانان‌اینست‌که اولتر از همه به زندگی روستاها و بـا نقاط مختلف کشور خویش آشنا گردند و هر چیز را بادقت نظر بنگرند .

آشنایی بازندگی مردم وآنهم از نزدیك بزرگترین درسی است که‌او میتواند در آینده ازآن استفاده بزرگ نماید .

نوشته: عبدالغفار پیلاقی

خوشبختی درچیست؟

خوشبختی‌نزد هر شخص تعریفی دارد.ولی بطور عمـوم همه انسانها بسوی یك هـدف پویانند وچنین میاند یشند که نایل شد ن به آن هدف یگانه راه نجات انسان از مذلت وخواری است. انسان از همانزمانیکه بدنیا چشم میگشاید بحیث یك موجود زنده تلاشس میورزد تاضرورتهای طبیعی وحیاتی اش بـر طبق خواسته هاونیازش میسر گردد و موا نع وارده از سرراهشس برداشته‌شود. این خواسته ها ونیاز اورا وادار میسازد تا از نیروهای انسانی اشس کار بگیرد وتلاشهای ممکنه را به راه اندازد .

قوه دماغی وجسمی دونیروی است که در فراهم اوری خواسته ها ونیاز انسان بدا ن اتکاء دارد واین دو نیرو بصورت متوازی‌سیر تکامل را میپیماید تاآنکه تکامل دماغی وجسمی او بحدرشد نهائی برسد درخلال همین مسیر است‌کـه یکسلسله فـراز ونشیب ـسختی و نرمی وکامیابیها وناکامیها را میبیند وتوام‌با تکامل جسمی قوه دماغی وی نیز بمرحله بلوغ وپختگی میرسد وتلاشها بشرا بیشترازپیشتر بجهت نیل بهد فشس انهم که خوشبختی است متوجه میسازد .ازینجا است که‌بنیاد اساسی تلاشها انسانی‌در مرحله‌جوانی پیریزی میگردد واو که از کوره ازمایشس زندگی ابدیده بدر شده است تمام نیروی انسانی اشس را بدون اندکترین اتلاف وضایعات بمسائیل پیش پا افتاده وبتجربه امده زندگی بسوی هدف اصلی که عبارت از رسیدن به خوشبختی است بکار مـی انـدازد وسعی مـی ورزد تـا بـقـوهٔ سنجشس عـقـلـی و استعما ل نـیـروی جسمانی اش راه پرپیچ وخم رسیدن بخو ـ شبختی را کوتا هتر ساز د .

ممکن او خودشس شاهد خوشبختی را در اغوشس نکشد ولی فخر خواهد کرد که بااینار وتلاشس انسانی اشس راه رسیدن بخوشبختی را برای ایند گانشس هموار ساخته است . همین فخرو کار باثمرش کافی خواهد بودکه باعث رضائیت خاطر وارامشس دل وی گردد واز کار نامه ها وتاریخچه زند گیشس بحیث یك انسان پر تلاشس هیچنوع افسوس‌وحرمانی نخواهد داشت زیرا اوایمان خواهد داشت که ناهمواریها را از سر راه ایندگانش برداشته است اورا برای رسیدن بسر منزل خوشبختی موثرانه‌یاری‌نموده‌است‌واین تلاش‌وی‌بیجانیست زیرا فرزندانشس که‌جزء وجود اویند ودیگر نسلهای اینده جامعه که همه از جمله همنوعان وی اندهمان راه اورا دنبال میکنند وازتجارب‌و اندوخته های باارزشس تجربی وفـکری وی استفاده میبرند .

اشنایی جوانان با ساینس

امروزجهان‌ساینس وتکنالوژی است واز همین رو فراورده های‌آن که‌روزبروز زیاد میگردد بعضا محتاج ترمیم وتجدید میباشد. از همین‌رو امروز کورس ها ومکاتب وپوهنتون های در جهان وجود دارد که جوانان ونو جوانان را بااین وسایل آشنا میسازند وآنها را برای این منظور تربیه میکنند که این فراورده های

ساینس وتکنالوژی معاصر را اگر به ترمیم ضرورت داشت ترمیم کنند وبدسترس استفاده کنندگان قرار دهند . بهر صورت این نوع مشغولیت ها وکار ها به جوانان ونو جوانان فرصت میدهد تا استعدادهای شان را تبارز دهندو زمینه پیشرفت بسوی علوم را که سعادت وخوشبختی مردم واستکام جهان بدان بستگی دارد مهیا سازند .

امروز در جهان مترقی بیشتر توجه میشود که نو جوانان وجوانان حداعظم استفاده را از این وسایل نمایند وبااین فر آورده های‌تخنیك از نزدیك آشنایی حاصل کنند این کار دو مزیت دارد. اول اینکه جوانان ونوجوانان‌را که قشر فعال ودینامیك جامعه اند عاطل و بیکار نمی مانند ودوم اینکه زمینه پیشرفت وترقی آنها مهیا میگردد واستعداد های شان بکار گرفته میشود وبهتر از همه اینکه این نوع مصروفیت ها ومشغولیت های مهم باعث میگردد که جوانان از بیکاری که بعضاً باعث انحرافات نیز می گردد نجات یابند و از سقوط آنها جلوگیری بعمل آید.

دراین جای شکی نیست که این وسایل مانند رادیو تلویزیون، تیبریکار در، تلیفون و... امروزدراختیار بشراست ودراثر استفاده انسان این وسایل استهلاك میشود وگا هی در اثر بی احتیاطی ویادیگر عوامل خراب واز کارمی افتد برای تعمیر وتر میم آن به متخصصین دراین رشته ها ضرورت است.پس اگر جوانان به‌این رشته‌ها اختصاصی اشتغال نداشته باشند پس کی این وسایل راترمیم میکند. فلهذا این یك ضرورت مبرم واساسی است که باید جوانان را به چنین رشته ها ترغیب کرد وآنها را بااین گونه وسایل آشنا ساخت تا از قوه فکر واستعداد آنها برای ترقی جامعه کار گرفت .

جوانان وروابط خانوادگی

چه بهتر ازاینکه زندگی خانوادگی سرشار از سعادت وخوشی باشد .مخصوصا وقتیکه زن وشوهر هر دو کار مند میباشند ودر خارج ازخانه مصروفیت نیزدارند. من به‌چنین‌خانواده یابهتر است‌بگویم‌به‌چنین‌زن وشوهر برخوردم زندگی خانوادگی آنها واقعا سر شار ازمحبت و صمیمیت بود ، وقتی از آنها راز خوشبختی را پرسیدم در جواب گفتند : خوشبختی ویا برعکس بدبختی چیزیست که به خود شخص ارتباط دارد. اگرانسانی خواسته باشد حتما میتواند این هردو را بدست بیاورد. منتهاهمه ما در جستجو ی خو شبختی هستیم و هر کس وهمه از بدبختی فرارمیکنند. ولی سوال این جا خلق میشود که باوجود خواستن خوشبختی بعضاً با بدبختی سردچار میگردیم علت آن چیست؟ علت آن خیلی ساده استو آن شناختن واقعی زندگی است. انسانی که زندگی راشناخت وبصورت‌درست شناخت‌حتماً میداند که این زندگی چه چیز های در خود نهفته داردو چه باید بکند و چه نکند از چه چیز بپرهیزد و ... وقتی ماتوانستیم این شناخت را داشته باشیم دیگر موردی نمی‌ماند که خوشبخت نباشیم ویاآن را در آغوش نکشیم .

از موضوعات‌دیگراگرصرف نظرکنیم وبه‌روابط نواده **بپردازیم می‌بینم** که نزدیکترین‌رابطه میان زن وشو هر وجوددارد وبه همین ترتیب این رابطه گسترش می یابد امادیده شده که باوجودی شناختی که زن از شوهر ش دارد وشوهر از زنش بازهم اختلافات ونزاکت‌های خانوادگی رخ میدهد. علت‌آن چیست ؟

علت اینکه بعضی از زن وشوهر ها باوجود شنا ختی که دارند باز هم نتوانسته اندآنطور یکه لازم است‌زندگی شان‌راسرو صورت بدهند وخوش باشند دراین است که‌زن وشو هر ه با این‌که **میگوییم شناختی ازهمدیگردارند** ولی درحقیقت آن شناخت که لازم است میان زن وشوهر موجود نمیباشد. زیرا اگر همانطور یکه قبلاگفتیم‌شناخت‌واقعی‌میان این دوموجود باشد دیگرهمه موضوعات حل‌میگردد وپرابلمی باقی نمی ماند .

بهر حال بد نیست که رخ داد های دیگری راکه بدون شك در امر خوشبختی خانواده نقش ارزنده دارد مطالعه کنیم .

در این جای شکی نیست که زندگی انسان توام با مشکلات فراوان است. ولی اگر زن وشوهری توانست این مشکلات‌را تحمل کندویا برده‌باری‌باآن مجادله نماید بدون شك آینده نصیبشان‌میگرددرخشان وشگوفان‌خواهدبودو این امر خود بخود در روابط خانوادگی آنها تاثیر مثبت میگذارد اماهستند زنان وشوهرانی که تحمل این مشکلات را نداشته وزود ازکوره درمی روند،ودر مقابل این ناملایمات زندگی فرسوده میشوند وخودرا بی چاره احساس میکنند. وقتی چنین احساس پیدا شد خود بخود زمینه اختلاف وشك وتردید پیدا میشود وبرای اینکه مسئولیت آنرا ازخود دور کرده باشند زن بگردن شوهر وشوهر بگردن زن می اندازد این امر باعث میشود که باب گفتگو ومجادله بین‌این دوبازشود وحتماًشمامیدانیدکه وقتی چنین شد زندگی خانوادگی به چه شکلی درخواهدآمد. بناء گفته میتوانم که بزر گترین راز خوشبختی یك خانواده در این‌است که زن ومرد در امور مختلف حیات اجتماعی خانوادگی شناخت کافی داشته باشند. وقتی این شناخت بقدر کافی باشد دیگر هیچ موردی نمی ماند که‌پرابلم های زندگی در خوشبختی آنان تاثیر وفشار وارد کند .

سوء تعبیر های که بعضاً میان خانواده ها بوجود می آید همه وهمه از عدم شناخت‌کافی نسبت‌به یکدیگر است اگر واقعاً اعضای یك خانواده بتوانند یکدیگر شان را درك نمایند وبین شان تفاهم وشناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت وسعادتمند خواهدبود. شما که مارا خانواده خو شبخت میدانید با وجود اینکه اقتصاد قوی نداریم ولی یگانه‌علت آن اینست که من وهمسرم زندگی را با واقعیت آن پذیرفته ایمو همچنان از همدیگر شناخت کافی داریم، یعنی هیچ نیروی نمیتواند در میان مادرز ایجاد کند .البته این امر مستلزم وقت وزمان بود تا ما از همدیگر خویش این طور شناختی داشته باشیم .

خانواده های محترمیکه با مشکل یا مشکلات خانوادگی سر دچار هستند باید یك مو ضوع را بدانند که بدون گذشت وبدون تفاهم مشکل است که‌انسان به‌خوشبختی‌خانو- ادگی دست یابند. وتوصیه من بحیث یك انسان خانواده دار اینستکه به زندگی زیاد سخت‌نگیرید، کوشش کنید واقعیت های زندگی را اگر چه تلخ هم باشد باید بپذیرید.

راه زندگی

غفار عریف

پیوسته بگذشته

اگر بایکوت ارتجا عی وپلیسی‌در برابر عدهٔ از کشور ها صور ت می گیرد ویا منحر فین تکـــیه رو ی بلانکیسم مینما یند ، اگر پروتکتور در جریا ن آمد ویا حکم آیه هـــای جامد بعد پیدا یش ادیان ظهور کردو یادما گوژی حقایق را تحریف‌میکند.

اگر رادیکا لیسم بورژوازی زایده شدویا رویز یونیسم درتجدیداصول اساسی دانش برآمد ، اگر برید ن‌از توده‌ها پیشه میشود ویاشوو نیسم وصیهونیسم پشتیبانی میگردد .

اگر لیبرالیسم به مفـــهوم آزاد منشی خاینانه نقش میزند ویا ما ای کارتیسم از وحشیا نه تر ین‌اسالیب وخشن ترین شیوه هادر پیکرد وسر کوب افراد وسازما ن های متر قی استفاده میکنند..

اگر ماکیاو لیسم موازین اخلا قی، انسانی، شرف وفضلیت انســا ن‌را زیر پامی گذارد ویا مالتو سیا نیسم موجب گرسنگی وتنگدستی تـو ده هارا رشد جمعیت های بشـــر ی نسبت به ازدیاد مواد غذایی‌میداند.

اگر میلتاریسم با تحکیم و تقویت قوت های نظامی در امورسیاسی‌ملل مداخله میکند ویا ناسیو نالیســـم خصومت بین خلقهارا دامن میز ند.

سرانجام همهٔ این قبیل نو سانات رجریانات ناپایدار که در طول تاریخ در شرایط معین جهانی و شرا یـــط خاص منطقوی ملل گیتی بوقـــو ع پیوسته، در نهایت تحلیل و واقعیت امر آن، اکثریت مردم جهان را بـی رحمانه تحت تاثیر ونفوذ سیا سی اقتصادی ،اجتماعی وفر هنگـــی پوسیده قرار داده واز جریا ن نیرو مند ورشد جوشان نهضت انقلا بی بدور نگهداشته است واز جانب‌دیگر زندگی زحمتکشان راسخت ،رنجبار وپراز خرابه ساخته‌و شد یداً صدمه زده است .

موجز اینکه :

اگر راهٔ زندگی از تمد ن کر ت‌تا به عصر هومر مطالعه میشود و یااز زندگی وکار نامه های یما وکوشانی هـــا .

اگر از آغاز خط تصویر ی شروع کنیم ویااندیشه نگاری وهیروغلیف، اگر حماسهٔ بابلی گسیل گمشس را بیادآور یم ویاکار نامه‌های سکندر مقدونی را، اگر تشکیل پرده دار ی چانگ رامطالعه میکنم ویا رخدادهای دوران کنشیکا ی کبیر را، اگرقبایل مایاها در جزیره (یوکا تان) تمـد ن عالی برپا کردند ویا آثار مینا تـور کاری خاوران در صفحه هنـــر ی جهان باستان منزلت دارد.

اگر اصلاحات سولون پیشرفت صنایع دستی وبازرگانی را مو جب شد ویاراه‌ا بریشم خطوط مواصلاتی تعین کرد.

اگر خطـــو ط او لیه‌ماتریالیسم دیالکتیك درنظرا ت هراکلیت تعین شدو یافیثاغور ث ریا ضـــیا ت را برای آفرینش مفاهیم مختلف ایدیا- لیستی بکار انداخت .

اگر دوران هلنی را ارزیابی مـی کنیم ویا کنسو ل رایاد آوردمیشویم اگر هردوت پدر تاریخ اســـت ویا انتشتا ین‌پدر اتم.

اگر افلاطون کتاب جمهور یت‌را نوشت ویا ابن سینا بلخی درترتیب وتنظیم اصول اولیه طبی وقت‌صرف کرد.

اگر پولیت درنیمه قر ن دوم‌پیش از میلاد تاریخ عمومی رانوشـــت و یا میر غلام محمد غبار افغانستا ن‌در میسر تاریخ راتحریر کرد .

اگر از اردوکشی های اسکـــندر کبیر سخن میگو ییم ویا و حشت‌از دندان های هستوی داریم .

اگر ایلیادو او دسیه تصو یـــر گویایی از زندگی خلقهای یو نـا ن رسم کردند ویا سرا یند گا ن‌قصاید آموزشی (تیرته - سولون) چکا مه های‌شان پیکار اجتماعی وسیا سی زمان مربوط رابه‌خاطر میاورد .

اگر آثار سخنوران ونویسند گا ن امکان میدهد که به چگونگی زند گی اجتماعی‌وپیکار طبقاتی پی ببر یم و تااعماق زندگی انسانی رهنمـــون شویم ویا آثار معماری ،کو چه ها، میدان‌ها ، مجسمه ها، اطلاعا ت‌گران بهاوپراهمیت واساسی تاریخـــی بدست میدهد .

اگر آثار عمدهٔ ارسطو (سیاست قانون اساسی آتن را بیاد می‌آوریم و یا آثار پر ارزش لینن (دولت و انقلاب - چپ روی در کمونسیم...) را آدرس میگیریم ، اگـــر دورهٔ رنسانس را بخاطر می آوریم ویا هواریون و پرو تستان را .

اگر انگلس کتاب منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت را نوشت و یا ماکسیم گورگی کتاب مادر را، اگر پیروزی انقلاب کبیر اکتوبـــر بمثا به سر آغاز انقلا بات جها نی‌راه زندگی بشریت را روشن کرد ویـا شکست حکومت جبههٔ متحد خلق‌در چلی (خو نتای فاشیستی) موجـــد پیگیرد خونین بر انقلا بیـــون و وطنپر ستان گردید .

اگر سبك های ادبی (ریا لیسم ناتور یا لیسم ، روما نیســـم ، سبمو لیسم و امپر سو نیسم) در طرح و ترتیب آثار ادباء غربی بکار آمد و یا مکتب های (خراسانـی ، عراقی ، هندی) مربوط به ره آورد های نظم و نثر نو یسند گـــان و شعرای مشرق زمین میباشد .

اگر از آیدهٔ عروس نیل تعجـب مینماییم و یا کشفیات طلا تپه بـه عظمت و افتخار خلق کشور مـــان می آفزاید .

اگر در عهد باستان حـــزب سیاسی دریایی (دیمو کرا تیـــك) در یونان بر هبری تمیستو کل‌بنیان گذاری شد و یا حزب بلشویك هـا بعنوان اولین پاره کنندهٔ زنجیـــر امپر یالیسم و استقرار سوسیـــا- لیسم اهمیت بین المللی کســـب نمود .

اگر الفرد نوبل بواسطهٔ ترکیب سلیسس با نیترو گلسرین بـــدون باختن قدرتش معضلهٔ انفجـــار خانمسوز را از بین برد و یادینامیت را برای مقاصد صلح آمیز کشـــف نمود .

اگر کشفیات و دست آورد های عالی که داری اهمیت بین المللـی میباشند ، همه ساله صاحب مبلـغ هنگفت جایزه نوبل می شود و یـا موسسات‌صلیب‌احمر درمواقع‌وحوادث دلخراش (سیلاب ها ، زلزله هـا، حریق ها . . .) به معاونت آسیب رسیدگان میشتابند .

اگر ادیسن برای خدمت به نـوع بشر (فوتو گراف ، میکرو فـــون برق) را کشف کرد و یاارشمیدس قانون تعادل مایعات را بیان داشت، اگر اقلد یس مقـــد مات‌هند سه‌را قبل از میلاد نوشت و یا انشتاین در کشف تیوری نسبیت صاحـــب جایزهٔ نوبل گردید .

اگر گالیله مخترع دور بیـــن نجومی بخاطر بیان حقیقت حرکـت زمین به پای محاکمه کشانیده شد و یا اندیشه های کو پر نیك مورد تمسخر قرار میگرفت ، اگـــر کریستف کلمپ در اثر جهان‌گردی به کشف امریکا موفق گردید و یـا نیل ارمسترانگ با پای پیـــاده با قیدد رد

سپورت

ژباړونکی معصومه (نوښت)

دسپورت ټولنیزې دندې

زموږ دزمانې د علمي او تخنیکي انقلاب ایجاباتو سره په یوه‌لنډه تاریخي مو ده کې دسپورت پراهمیت باندې دیادونې وړزیاتوالی راغلی دی. دتیرو پنځوسو کلونوپه جریان کې په پر مختللو صنعتي په تیره په مترقي اوعادلانه ټولنوکي‌په متوسطه توګه د انسانانو دتفریح وختونو زیات او د ژوندانه سطحه یې‌لوړه شویده . نن ورځ په میلونو تنه وګړي په سپورت کې فعالانه ونډه اخلي، بدني تمرینونه کوي او په ډول‌ډول سیالیواو مسابقوکې ګډون کوي .

په‌شلمه پیړي په تیره په خووروستیو لسیزوکې د سپورت زیاتي‌ودې او د بشري ژوند پر ټولو اړخو باندې لویو زیاتیدونکي اغیزې دسپورت دټولنیز ما هیت او رول په باب ډول‌ډول پوښتنې را منځ ته کړیدې.

دیوې ټولنیزې پدیدې په توګه سپورت څه شی د ی ؟ دسپورت د دومره زیات شهرت وتلو چې دشلمې پیړي دپدیدې په توګه تلقي کیږي ټاکونکي عوامل څه شی دی ؟په ټولنه کې د سپورت موقعیت څه‌او څرنګه‌باید وی ؟لوبې د نورو اجتماعي پدید و سره‌څه اړیکې لري ؟

په معاصره نړۍ کې د غه ډول پوښتنو خاص اهمیت ترلاسه کړیدې ځکه چې سپورت بیلابیل ټولنیزې چارې سرته رسوی چې‌په دې لړکې مثبتې او منفي دواړه ډول اجتماعي نتیجې ښندې

په ټولنه کې د سپورت د موقعیت او د ټولنیز نظام دعناصر وسره دهغه داړیکو د مسئلې د حل لپاره په کار ده چې په دغه مسئله کې د اقتصادي اړیکو ټولنیز اوطبقاتي جوړښت سیاست او ایډیالوژي تاثیرات هم په نظر کې ونیول شي .

دیوه پلوه داسې هلې ځلې کیږي چې سپورت د یوه ایډیال په‌توګه د اجتماعي جوړښت دنورو عناصرو څخه خپلواك اود بشري فعالیت د یوې بشپړې مستقلې ساحې په‌توګه وګڼل شي . د دغه چلند په چوکاټ کې د سپورت اجتماعي ما هیت‌داسې تحلیل شویدې چې دلویو ټولنیز دندې او ټولنیز اهمیت همدا راز دهغه د بېړنې ماهیت‌په باب مجردو نظریاتو ته زیاته برخه ورکړه شویده . انسان د هغو تاریخي شرایطو څخه بیل شویدې کوم چې هغه وده پکښې کړی او دهغه دټولنیز نظام څانګړتیا ته کومه پاملرنه نده شوې کوم چې هغوی دژوندانه چار ی پکښې سرته رسوی او زیارایستل کیږي چې د سپورت او انسان په هکله یوه «سوچه بیولوژیکې ژباړنه» وړاندې شي.

له‌بله پلوه د بدني روزنې یو لړ پوهان سپورت‌په‌مطلقه‌توګه‌په‌اجتماعي محیط‌پورې‌تړي. سپورتي وظایفو او د تکامل یو په بل‌کې جاروتلې قوانینو او د هغوی پرلې پسې انکشاف ته‌په بې اهمیته نظر ګوري.

دسپویت علمي او انقلابي مفهوم دتاریخ پرمادې ژباړنه اودټو لنې پریشپیره اجتماعي جوړښت باندې دسپورت داساسي تړنیې پر پیوندنې باندې تکیه لري .البته که‌تحلیل ساحه دسپورتي مسابقو پرقوا نینو پورې محدوده پاته شي دبیلابیلو ډولونو تکنیك اوتاکتیك اودروزنې ټاکلې سیستماتیك اړخونه په اجتماعي محیط پورې دسپورت تړنه اوپه هره پیمانه چې‌وی دهغه څیړنه به دټولنې دطبقاتي اواجتماعي جوړښت له مخې نسبتا مشکله وی . همدا وجه ده چې د سپورت

بقیه در صفحه ٤٦

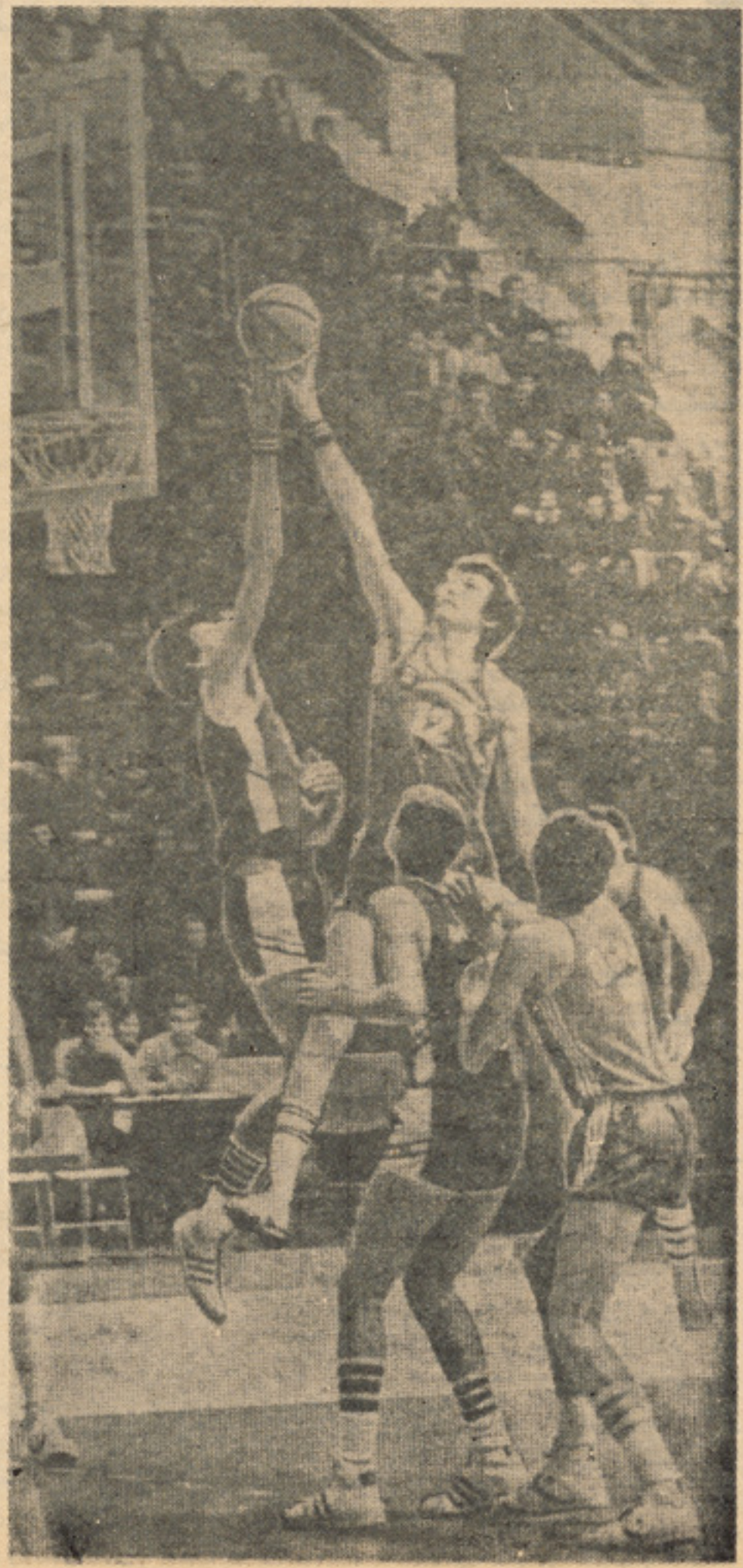

دباسکتبال یوپیاوړی تیم دمسابقې‌په‌حال کې

برگزیده‌هایی از میان فرستاده‌های شما

اهدا به شخصیت مطبو عا تـــی بزرگ میهن ، محترم محمودطرزی.

سوز سازگار

طرفه رمزی هست مکنو ن در ضمیر روز گار
صد معما هم درین دوصفحهٔ لیل و نها ر
می چکد گا هی زدا ما ن فلك خو ن شفق
می کند زین خو ن نا حـق آفتا بش هم فرار
می شود کوه پا یه هـــا گا هی ز صر صر در عذاب
گه بـه غنچـه جـان کتـــداعطا نسیم خوشگوار
گا هی شمعی شعلـه و رگر دد به بزم مهو شا ن
گاهی چو ن طفل یتیمـــی اشك ریزد بر مزار
می شود گا هی حکیمـــی احتیا ج یك درم
روز گارش خشمگین مـــی گر دد و نا ساز گار
اتفا قی می فتد گا هی، سفا لین کا سه ای
جای مینا را بگیرد با تمام اعتبار
گا هی چو ن حجا ج ظالم می شود پیدا بد هر
لیك گا هی چو ن انـــوشیر وان عادل آشکار
گاهی چو ن بو نصرفارابی حکیمی بس بزرگ
دید ه بگشا ید بد نیا باهمه عزو و قار
گاهی همچو ن بو علـــی سینای بلخی در جها ن
می کند حا صـل ز فیض معر فت صد افتخار
گـا هـی چـون ((محـمـودطرزی)) فاضل ودانشوری
می نما ید قدعلم دراینچنین زیبا دیا ر
در د یار یکه در آن جـــزیاس و نو مید ی نبود
شا د کا می لادرك بـــودو عقو بت بیشمار
در دیار یکـه ز نامش فخرمی کرد این جها ن
لیکن از فیض تمد ن بـــدبعید و خوار و زار
با چنین د شواری او ضاع و احوال و طن
آ ن فهیم نا مور تصمیـم بگر فت بهر کار
با د ل مملو ز مهر والفت وحب بشر
بار جا لی چند بخد مـــت بست میا ن مر دانه وار
شد علم بر دار نهضـــت پر ورا ن این وطن
با و جود مشکلات و باتمام گیر و دار
گویی چو ن خور شید ی اندر آسما ن مطبو عا ت
گشته طا لع ، هر طـر ف کرد بیدریغ نور ش نثار
از فـیوض ا یـن فروغ جـاویدان و پر نو ید
از د ل نهضت پسند ا ن محو شد کدر و غبار
حلقه بر بستند بگر د و ی هوا خوا ها ن علم
بادل پـــر آ ر زو در راه خدمت ا ستوار
چاره هـا جستـند بـدرد خا نما نسوز وطن
زانکه زین درد و طن بودند همیشه بیقرار
وه به آ ن دردی که درمان وطنداران بود
وه به آ ن سوز یکه باشد بهر مردم ساز گار
اینچنین سوز و چنا ن درد داشت ((طرزی)) از از ل
تا ابد نا مش ازینرو د رجها نست پایدار
شاد بـــا دا روح پـــا کش چون وطن را شا د کرد
هم درود از مـــا بـه وی تقدیم با دا بار بار
طو طی طبع تو ((آثم)) به بود گر دد خمو ش
کی زبا نش را بود برشرح وصفش اقتدار

اثر : دکتور عبدالسلام ((آثم))

شگوفانی استعدادها

رژیم های گذشته همچنانکه سدراه هر گونه تغیری بسود کشـور بودند از رشد استعداد های توانـاو نیرومند و از گسترش فر هنگ شعر وادبیات پیشرو خلق جلـــوگیری کردنـــد و ایـن پدیده هارا زیر شلاق رد و تکفیر گرفتند و افق بالندگی و نمو را بر استعداد های جوشان بالقوه خلق تنگ و تاریـك ساختند .

انقلاب شکو همند ثور نه تنهـــانو روز زمانه و میلاد ارزش هـــای نوین است بلکه دوره تکاملـــی آن پرواز گاهی نا کرانمند از بهر بال و پر گشودن استعداد و اندیشه مردم بشمار می‌تواند ر فت کـه تمام مایه ها و نهاد های پو سیده وستمگرانه اجتماعی را از بند و افسون جباران رها ساخت بال و پر فرهنـــگ وهنر و اندیشه را نیز به نفع مـردم ایـن سر زمین د گرگون کرد ومجال پرواز آزاد را در فراخـــنـای روز آفتابی روشن میسر نمود .

در دراز نـای تاریـخ ا نسان ، ستمگران و جباران همـــــواره از فرهنگ و اندیشه آزادی میترسیدند نظام های گذشته ستمگر در وطـن ما نیز هنر و فر هنگ و اندیشـه آزاد را همچو خنجری برابر گـلوی خویش می پنداشتند و از نقـش عظیم روشنگرانه هنـر و ا د بیات خلق می‌هراسیدند.

برای تخطه کردن هنر و هنرمنداز هر شیوه ای استمداد می جستند هنرمند را به هیچ میگرفتند بـروی توهین روا میداشتند و عرصـــهٔ بالندگی را بر او تنگ و تنگتـــر میساختند .

خلق آزاده کشور و تاریـــــخ در خشان ما سر شار از استعـداد های شگوفان وبالنده است . از قدیم ترین زمانه ها تا اکنون تخینـل و استعداد و سر پنجهٔ هنر مندان این سر زمین ـ ز یباترین و لطیف ترین محصولات دست و اندیشه انسـان را عرضه داشته است .

خلق ما میتوانند بر حق بر خودببالند که در سا ختمان بنای تمدن انسان ، بخش شایسته یی از آن اوست .

ولی واقعیت هنر و زندگی هنرمنددر کشور ما در دوران حکمر وایـی آل یحیی سخت از نظر افتاده بود. که فقر هنری جامعه ما گواه روشن آن است .

جای افتخار و شکر گذاری است که در پرتو نظام جمهوری دموکرا- تیك افغانستان ز مینهٔ رشد وتکامل اجتماعی ، اخلاقی ، هنری ، کلتوری سیاسی نصیب خلقهای ستم دیده و بلا کشیده ما گردیده و درتشویق و بلند بردن رشد استعداد هـا وارتقای هنر ، فر هنگ و استعـداد های کشته شده و پژ مرده ماضیه از هیچ گونه تلاش به نفع خلقهـای افغانستان دریغ نمی گر دد .

محمد همایون (هژیر)

از : محمد ناصر (نصیب)

نوبت دیدار

التفاتی جانب من هیچ از آن دلـــدار نیســت
عر ض حالم را حضو رش‌جر ئت اظهـــار نیست
عـــزم راسخ پیش گیرم‌تا کنم ابـــراز عشق
باز مـــی بینم کـه حا لامـــو قـــع گفتار نیســت
سا لهـــا در آرزوی وصل‌جا نا نـــم گـــذ شت
سوزو ســـاز این تکلف‌پارو هـــم پرار نیست
آتش افروز ســت حسن‌لالـــه رخسارم چنانـــك
سینـــه ام از عشـــق اوجـــز کـــوه آتشبار نیست
جلوه ها ی د ل شکا ر ش‌شهـــر را بخشـــدفروغ
از هجو م خوبر و یان نو بت دیـــدار نیســـت
بسکـه آن زیبا نگـــارم‌شو خ‌استغـــنا شعـــار
عشوه پرداز ســـت چون‌او کبك را رفتار نیست
قا صدا بـــر گوی آ ن‌یارجفـــا کـــر دار را
کشته ی نازو ادا راحاجت‌پیکـــا ر نیســـت
روز تشـــر یفش بعزم‌گـــردش سیـــرو چکر
از بســـی شورو هیا هو،رونـــق بازار نیســـت
آنچـــه خو بـــانـــرا راسزد ، جمعست‌درآن ماهرو
طالع ما،بین کمی از لطـف بـر خـوردار نیســـت
خواب در چشمـــم نمیسازد ، ز اشـــك لالـه گو ن
ز هر هجرا نـــم چشید ن‌قا بـــل تـذ کار نیســـت
تـابش حسنش ربـوده‌طا قـــت و صبرم (نصیب)
در جهان چون عشق بـازی پیشه ی دشو ار نیست

مژده

شاد مان با شید ای زحمتکشان
خوش زئیید ای تودهٔ آوارگان
کا فتاب تابنا ك انقلاب
با فروغ خنده نظم نو ین
گر م می تابد در این سر زمین
فیض بخش و نور ا فشا ن و
سعاد ت آفر ین

• • •

پیش ازین در سا حه نظم کهن
در شکنج سلطه ستمگران
سالها چون بر دگان
زندگی کردیم ـ امازندگی‌دربندگی

• • •

بیش ازین در ظلمت بیدا نشی
در سکو ت و همزا ی خا مشـــی
درتو حش
بی سبب بر دو ش خود
بار ظلم جا بران رابرده ایم
بر ر خ خود سیلی بیداد یـــا ن
را خورده ایم

• • •

حال کان او ضاع دگـر گـــو ن
گشته است
وان نظام کهنه واژ و ن گشتـــه
است
بر سریر کر سیهای ا قتـــدار
آن خداوند ان زر و زور نیســـت
عظمت شدادی آنعده‌مغرورنیست

• • •

حال کا ن شبح سیاه ما یو سی
در نگاه بینوا یا ن خیره نیست
هان !ای ! نسل جوا ن
آن زمان بگذ شته ا ست
دورهٔ ما و شما ست
روز گار ما وتست ـ وقـــت
کار ما و تست

• • •

بعد از ین امید بر آوردن آمال‌ما
آرزوی بهبو د ی حیا ت توده ها
در مسیر جنبش پیروز مند
با کما ل جستجو
خوا ستار کو شش پیرو جوا ن
کشور ا ست

• • •

ای برادر !
ای! برادر بعد ازین بیدار باش
درنبرد زند گی
با همه پسما ند گی
در صف رزمند گان آمادهٔ پیکـــار
با ش

• • •

ای ! برادر !
ای! رفیق همره و همفکر وهما ـ
هنگ من
ای! انیس خلوت اند یشه ام
بعد از ین آگاه با ش
که آرزوی ماوتو
آرزوی خدمت خلق ووطن
آرزوی پیشر فت و ار تقا ء
احتیا ج اتحاد ماو تست
اعتقاد ماو تو با همد یگر

نورمحمد ((فیضی)) اسفنده ئی

به انتخاب راحله ابوی

نفرت

خدا یا شور عشقی در سرش‌کن
وگر عاشق بود عاشق ترش کن
دلش راشمع گردان‌سینه‌پرسوز
سرا پا ازغم دل آذرش کـــن
دوچشمش سرخ‌گردان ازتب‌عشق
چومن رسوا به هربام وبرش کن
بجای باده شادی و عشـــرت
شراب درد و غم در ساغرش کـــن
پریشا نش نما این سان که مایم
به یار غم مشوش خاطرش کـن
دل‌من این سخن گویدشب و روز
خدا یا شور عشقی درسرش‌کن

سوی‌ژړا

ماته گلا نو کی دا ستا ډیره ښکـلاښکار یده
سپینی‌سپوږمی کی ستا دمخ ښکی رڼا ښکا ریده
چی په محفل کی په‌شوی پور تـه‌دشرابو پیالی
په‌هریوغړپ کی‌ستادسرو شو نډو مینا ښکار یده
ته‌چی دناز په‌خوب ویده وی‌دپـالنگ‌دپاسه
ماته په‌ستر گو کی دا ستا ډیره‌حیاښکار یده
ماته په سترگوکی‌داستـا ډیره حیا ښکا ر یـــده
شیخ چی کو لی په اخلاص دجنتوخبـری
پکی له‌ورا یه‌دخـــو ږی مینی دنیـا ښکار یده
خوب کی‌می خو ب لیده چی نه‌یی‌زماخواکی‌آشنا
چی شومه ویښ‌ورکه بدن کی‌زما ساه‌ښکار یده
ماچی کولی تاته غلی مجبور ی نه‌ښیری
پټه‌ښیرو کی‌دزړه مینه او دعا ښکار یده
تاچی زما مخکی خند ل درقیبا نوســـره
ستاپه خندا کی «زړه سواند» سوی‌ژړاښکاریده

زړه سواند

ای راستی

در بساط نکته دانان
در نشاط خود فرو شان
در سرای لاله زاران
در میان شوره زاران
در زمین و آسمان
در هر مکان و هر زمان
در حال و جاویدان
من تـرا جویم !... تـرا .. ای
راستی .

کوچی

سرگرمی ها و مسابقات

تهیه وتنظیم از : صالح محمد کهسار

جدول کلمات متقاطع

افقی :ـ

۱ـ گهواره انقلاب ثور × قلب رامیگویند × با لای همه خلق کشور حق دارد × خو د ش قرین است × از پر ند گا ن خو ش خوان × عا شق گل ا ست × ۲ × کم نیست × اسم یکی از نو ـ یسندگان مشهور جها ن + معلمی است که‌نه به تازیانه ونه‌به رنجیدن احتیا ج دارد × تنها معنی آ ن‌میبا ـ شد × اسم جدید آن‌فاریاب‌است × ۳ × نوعی از تار ا ست که به آن گل دو خته میشود + نگهبان دندان ها است × خودم × مر بوط به‌فنراست × آغاز ش را ببر ید دیوار میشود و اگر آنجا مش را ببر ید دو پنج به پشتو میشود × ٤ × صیاد آن دار نـد° چب نیست × مظمش او را است × از ابزار دهقانی × ٥ × ر طو بت × آدم را گو یند × با کو ب‌یکجا میبا شد × بازهم خود م × نصف دنیا × اسم یکی از وزارتخا نه های کشور × دروازه × ٦ × پا یا ن شب × سلسله کوه معرو ف × از آن طرف‌حاصلی‌ازیك‌نوع‌زنبور × ا ز حبو با ت ۷ × دروازه دهن × اسم یکی از فلمهای هند ی × رما ن کوتاه × از حرو ف الفبا × با بعضی گلها ر فیق است + رفیق پری ا ست ۸ × ضمیر ا شا ر ه × وصل نکر د یده × نو عی از نو ـ شید نی ها در نـده° در جـم شهرت دارد × دو پانزده × کار نا تما م × ۹ × تکرارش صدا ی کودك است × از ماکسیم گور کی به پشتو × از حرو ف الفبا × شام مغشوش + راه به پشتو × تکرار ـ ش آب مقد سی ا ست × ۱۰ + کباب نا رسید ه + رهنما ئی ها × درد پرا گنده × بال دارد پر وا ز کرده نمیتوا ند ۱۱ × برادر پدر + عکس آباد + خشك نیست × امروز به پشتو × در بین بلبل قـرار دارد × حرف ربط با یك حیوا ن جنگل یکجاشده × ردیف جذر۱۲ + حا صل × یکی از کشور ها ی آسیا یی × قوغ آتش + از کیلو ـ متر بزرگتر است × ۱۳ × شـرم وآزرم را گویند + مردن × دست کوتاه × هدا یت کنند ه × ازآن طرف از اعضای مهم دا خلی بـدن است × ۱٤ + از و لسوالی های کشور ما × از آنطر ف د شمنان کشور ما رو به ..... میبا شند × معشو قه قیس × را دار نا تکمیل °جا یگاه پول به زبان عـوام ° ۱٥ + از آ ن طر ف برای تز ئین استفاده میشود × پا یا ن رو ز × پر نده ا یکه سخن‌زده میتواند + سلاحی که پدران ما با آ ن‌انگلیس را شکست دا دند × زهر × چشم معشو قه رابه این‌گل تشبیه‌میکنند ـ

عمودی ـ

۱ـ ما هی به پشتو × نو عی از قلـم × وعـظ کننده + حـر ف نفی مشتر ك دری و پشتو × ۲ × ازماه های سال + جای با غبان × سنگ به عر بی × ۳ × جان ومال را در مقا بل حواد ث چنین‌میکند + جایگاه دندان × ٤ + دست بـه پشتو × اما پراگنده + فلم بـه اشترا ك و جنتـی مـا لا ° میراث خور٦ + ازالات دهقانی × ازولایات کشور + با م شکستـه × ۷ × شکست × از خز ند گا ن × وظیفه کارگر × جلب بی آغاز × ۸ × سر چو ب را قطع کنید × حا صل‌چراغ × کجا و ه به زبان عوام + اسمای ذ یـر و ح وغیر ذیـروح بان‌جمع میشود × ۹ + طر ف × از کشور های افر یقایی × نو عی از درخت × ۱۰ + سرحد بین آسیا و ارو پا × ضمیر اشاره × برا ی ا ندا زه کردن ا ستعما ل میشود + ۱۱ × در بین ا تو م ا ست × از آ ن‌طرف عکس میگیرد × ۱۲ + در بیـن انکر × من خودم × د یوار + شب بی پایان عر بـی × ۱۳ + ایستگاه پشتو × خود ما + ضمیر اشاره × د یروز × ۱٤ × کا ن‌بی آغاز × نا قل آب × پو ل را ینـج از کشور ها ی آسیا ئی × ا ز امرا ض سا ری × ۱٥ + میـا ن قلب را خا لی سا زید × پهلوان × در بین کمال + از آ ن طر ف‌سوا ـ لیه عوام × ۱٦ × هنوز نیا مـده + با لای جگر قرار دارد × ۱۷ × سرزمین فلا سفه + بیـن شـب وروز × از و لسوالی ها ی کشور

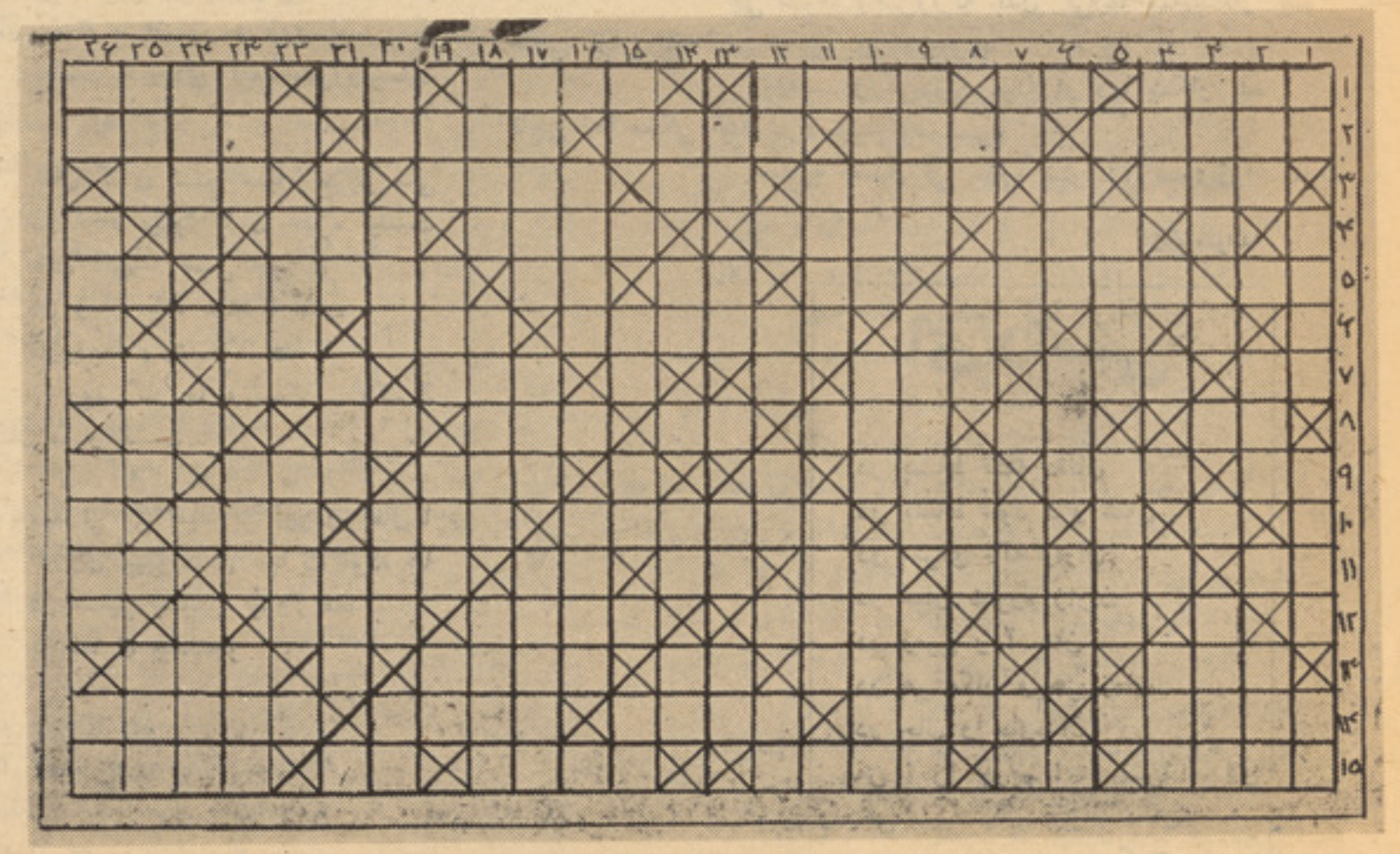

طر ح کننده محمود ـ محصـل‌صنف سو م پو هنځی اکا دمـی‌ځارندوی

× ۱۸ + از آن طرف به پشتو خراب است × خودش لیم شد × از آنطرف قادر + ۱۹ × نصف × روحی × پیر × ردیف اخلاق ° دست عربی ° ۲۰ ° پدر پدر × دعای پراگنده × حیوان وحشی را سازند × اسپ به زبان پشتو + ۲۱ × دوازده ماه × برای پرنده گان زیاد استعمال میشود × از حیوانات وحشی + ۲۲ × چهره است × جیل کردن به پشتو ۲۳° از آلات دهقانی °گردن بند ° یك حرف وسه خانه °از آنطرف نظر به املای غلط ۲۴ـ پسر ، پسر ، پسر بزبان پشتو °معشوقه ° ۲۵° ذخیره گاه آب ۰ نوعی از موسیقی غربی ° صلح ضد آنست ° .

۲۶ °نصف دجله ° گندم رابعد از دور چنین سازند °اثری از گورکی ° نصف هسته

این مرد کیست ؟

او پسر عبدالله و در بین سالهای ۳۶۳ تا ۳۷۳ هجری قمری بدنیا آمد ودر سال ۴۲۸ هجری قمری در گذشت او آثار برجسته از قبیل :قانون، شفا ، نجات ، دانشنامه علائی ، اشارات و حکمت المشرقیه دارد در بلخ پرورش یافت اسم مادرش ستاره بوده است ـ تحصیلات او در منطق ، فلسفه و علم الهی ، طبیعی طب وریاضی بوده است میگویند در (۱۰) سالگی قرآن را بخوبی میدانست و در (۱۸) سالگی در کلیه علوم مهارت لازم رابدست آورده بود او در موسیقی تجارب زیادی داشت اسم او را وهم جایش رابنویسید ـ

جدول جدید

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	ت	ژ	ر	ه	ا	ظ	د	م	ح	ا	
۲	ی	ا	م	ه	ر	ف	و	ل	ی	ن	ی
۳	م	ن	س	ح	ا	ش	د	م	ح	ا	م
۴	و	ح	ی	د	ق	ا	س	م	ی	ب	و
۵	ر	ح	ی	م	م	ه	ر	ی	ا	ر	ی
۶	ش	و	ن	ی	ش	و	ن	ن	د	ا	ق
۷	ا	ح	م	د	و	ل	ی	و	ن	س	م
۸	ه	ن	گ	ا	م	ه	م	ر	ت	ب	ش
۹	ن	ا	م	ح	ر	ل	ا	ل	ض	ف	ا
۱۰	ی	غ	ا	ب	ه	ر	ق	ن	ا	خ	ه

خوانندگان گرامی !

برای سرگرمی شما خوانندگان گرامی خود یك جدول تهیه نموده ایم که خلاف سایر جدول های گذشته توسط حروف خانه پری گردیده اند لطفاً جدول ذیل را قرار رهنمائی ذیل خانه پری نموده و حل آنرا به دفتر مجله بفرستید :

الف : درین جدول اسمای خوانندهای رادیو تلویزون به ترتیب گنجانیده شده اند اگر از طرف راست به چپ ـ از چپ به راست از بالا به پائین وازپائین به بالا آنرا بخوانید به دریافت آن موفق میشوید .

ب: زمانیکه نام خواننده های محترم را در جدول در یافتید حرف اول اسم آنرا بیرون نویس کنید ازترتیب حروف اول آن یك جمله بدست می آید که یکی از زبرو گرام های مشهور رادیو افغانستان را معرفی می نماید لطفاً جمله متذکره را در یابید.

ج:ـ در بین جدول اسم مرتب کننده جدول نیز گنجانیده شده است لطفاً اسم آنوصورت ترتیب جمله که چه قسم طرح کننده جدول خود را معرفی می کند در بین جدول پیداو بهمابنویسید .

د: وقتیکه به حل تمام جدول موفق شدید چند حرف پراگنده دربین جدول باقی می ماند اگرآنها را با هم یکجا و سرو صورت دهید اسم یکی از مجله های معروف کشور را به شما می دهد.

یاد داشت : در بین اسمای خوانندهها یکی آن ایرانی هست و متباقی از افغانی و یك هنرمند که دو نام دارد .

حل کنید

این یك گل نیست بلکه یازده دایره است که ما آنها را باین شکل در آوردیم و چنانکه می بینید هردو تای آنها با اضافه دایره و سط روی یك خط مستقیم قرار دارد اکنون میخواهیم اعداد ۱ تا ۱۱ را به طوری بداخل دایره های این شکل قرار بدهیم که مجموع ارقام هر کدام از سه دایره ای که روی یك خط قرار دارد ۱۸ شود .

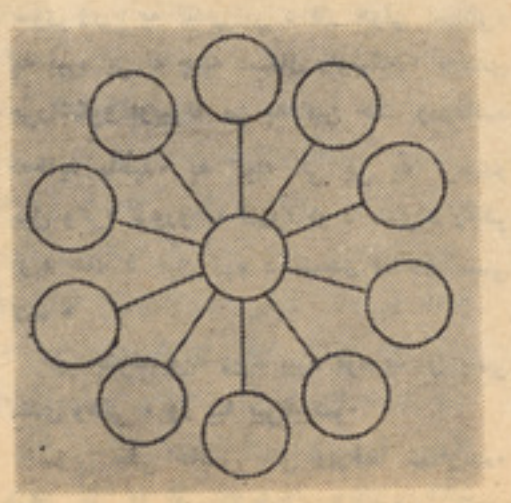

طرح کننده: حمید آژیر

این دختر کیست ؟

به این چهره خوب دقیق شوید این تصویر دوران جوانی زنی است که بحیث سیاستمدار شرق وجهان شناخته شده و فعلاً هم همه اورا میشناسند به کشور ما نیز مسافرت نموده است .

آیا میتوانید بنویسید که اسم او چیست و هم کشورش را برای ما بنویسید.

حل کنندگان

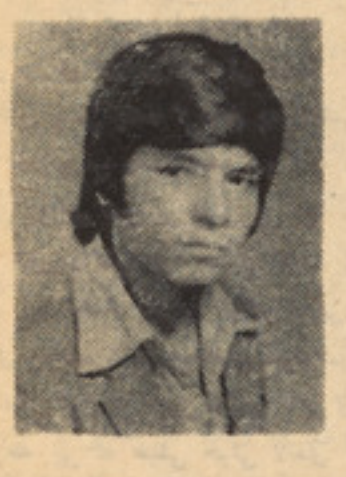

نوراحمد

غلام محمد

دازندان دی

محمد زرین گردیوال

منصبدار ډیر په قار راننووت . د مخ رنګ یی سور اوسین اوښتی و . نا آرامه لاسونه یی بی اختیاره یوی او بلی خواته اچول سپین پلن مخ یی له تورو ترو شونډ وسره دهغه خیره وربی ډوله کړی وه. خپله خړه خولی یی په ډیره بیړه له سره راکوزه کړه او په قاریی په میز کیښوده . خولی یی په سرکی داسی کرده لیکه جوړه کړی وه، لکه ورپوری ټک وهل شوی چی وی .په خپلو کلکو ویښتانو یی په منډه منډه لاس تیر کړ. ویښتو یی قات اخستی و. شلیدلی شان سپین کاغذ یی په لاس کی و. خو، خوخلی یی بد،بد ورته وکتل او نورهم سور شو .. بیرته یی جیب ته ورواچاوه بیایی له جیبه را بهر کړ .شو نډی یی ورته وچیچلی او داخلی یی همداسی د میز په سر کیښود .پر چوکی باندی له کینا ستلو سره سم یی حاضر باش ته په زوره غږ کړ .

ـهلکه ! دلته راشه !

حاضر باش په چابکی دآمردفترته راننووت په وره کی یی له ډیری ویری تیندک وخوړ او نژدی پرمخی لویدلی و. دهغه تیندک هم دهغه دسلام په شان منصبدار ونه لید. حاضر باش یولنډ ټوخی وکړ. منصبدار هغه ته بد ،بد وکتل . په خپل سریی بیالاس کش راکش کړ او په قهر جنه لهجه یی ورته وویل :

ـ ورشه ... راوله هغه خټک بندی .

او حاضر باش په داسی حال کی چی دقارجن منصبدار له ویری یی زړه درزیده پښی یی کلکی په زمکه ووهلی او په لړ زیدلی غږ یی خواب ورکړ :

ـپه سترګو صیب ! ورځم صیب !

دایی وویل او په بیړه له کوټی ووت . دروازه یی په ځان پسی بنده کړه او په دهلیز کی یی دچټکو کامونو غږ په خپریدو شو ... د زندان آمر چی یوازی شو یو خلی یی بیا په خپلو ویښتو لاس راکش کړ. سپین کاغذ یی ځانته رانژدی کړ دهغه پر مخ لیکنوته یی په قار، قاروکتل . لنډه شیبه همداسی تیره شوه. بیرته یی له مخی لری کړ. دمیز څنډی ته یی ورساوه. یوه برخه یی له خپلی خولی لاندی کړه. لکه چی دورکیدو ویره یی ورسره وه. خپل ځانته یی فکر شو. په خپلو شونډ واو مدالو نویی کوټی وهل پیل کړل . په سینه یی خه ډیری او رنګ په رنګ نښی. نښانی ښکار یدی دهغو دګټلو یادونی یی ورپه زړه شوی . هری یوی یی دیوه ، یوه انسان د وژلو په بیه په ټترخای نیولی و. په بی ډوله شونډویی نا معلومه شان موسکاو خغلیده ځان ورته ویاړلی(!) ښکاره شو. خپلی نښان لرونکی خولی ته یی وکتل بیایی کاغذ ته ورپام شو. موسکاتر ی وتښتیده .شونډی یی وچیچلی او بیایی کاغذ خپلی مخی ته ونیو. شونډی یی بی اختیاره ورپیدی او تنګی سر ی سترګی یی لاسری شوی. دمخ بڼه یی سپینه و او ښته او بیایی کاغذ ته بد، بدو کتل. بدیی تری راغله لکه پلارچی یی همدی کاغذ وروژلی وی. ژریی له مخی لری کړ د میز هغی بلی خنډی ته یی ورساوه . بیا یی ځانته پام شو. لکه چی خپل نښانو نه ورته لږ ښکاره شول دهغه ځنی ملګری دبخشی رتبوته رسیدلی وو. له ځانه سره یی سوچ وکړ.

دبخشی رتبی ته درسیدوهیله ورسره پیدا شوه. په فکر کی شو چی ما خوځه لږ کسان ندی وژلی چی لاتر اوسه (بخشی) شوی نه یم. ددروازی په رابیرته کیدو سره یی دا فکر ونه والوتل او وره ته خیر شو. حاضر باش یوازی راننووت . پښی یی کلکی په زمکه ووهلی او په لړ زیدونکی اواز یی وویل :

ـبندی نه راځی صیب !

ـڅه شی؟

ـصیب ! بندی راتلو ته نه دی چمتو .دلته.

ـچپ شه بد بخته ! د ازندان دی زندان...

دلته یوازی زما امر چلیږی . بس زما امر پوه شوی څه په منډه یی راکش که. بد مر غه انسان ! او حاضر باش له ناچاری خواب ورکړ :

ـ ډیر می ورته وویل صیب .. له لاسه می هم راکش کړ . خو راسره رانغی .

او منصبدار لکه په هیڅ ډول چی یی ددی خواب انتظار نه لاره . له قاره نورهم پسی سور شو او ورغږیی کړ :

ـورک شه ! رایی وله په ټکولو ټکو لـو . دخپل کور خیال یی کړی دی. چټک دا بدمرغه راوله ... هه نه راځی !؟

او حاضر باش په ناچاری د سلامی له وهلو وروسته په بندی پسی لاړ. دمنصبدارقارلس چنده شوی و . سترګی یی لکه لږی چی راغټی شوی وی. په تندی یی د قار خولی بهیدلی. په بیړه یی له جیبه دسمال راوښکه . په تندی یی راښکوو اوبیرته یی په کیڼ جیب ورومانډه له ځایه پاخید. په کوټه کی یی په ګرځیدو پیل وکړ. ترورو په قارو. او د بندی د راتلو اوپه هغه د خپل زړه د تشیدو انتظار یـی لاره .

قهر جنوشیبوپه ډیره بیړه یوه په بل پسی منډی وهلی . ور بیا بیرته شو.

ـزیږ مخی حاضر باش وارخطا ښکاریده. سلامی یی له یاده ووته. زبیښلی وچی شونډی یی بی واره رپیدی او په یوه سالګیا شو :

ـصیب ! هغه نه راځی . وایی چی منصبدار دی خپله دلته راشی . ډیر په قار دی ... هغه مونږ ته ډیر بد ردوایی .

منصبدار حاضر باش ته تر یو .تریووکتل اود هغه خبری یی په ستونی کی وروچـی کړی. په بیړه د میز خواته لاړ . خولی یی دمیز له سره راپورته کړه په دوه لاسی یی په سر ورزور کړه او په ډیره تندی د دروازی خواته رهی شو. ور یی بیرته کړ. بیرته راو- ګرځیده. لکه یو شی چی ورپه یادشوی وی. دمیز خواته ورغی او کاغذ یی تری راواخیست جیب ته یی کړ. حاضر باش ته یی هیڅ هم و نه ویل اوپه منډه له خپل دفتره وووت . حاضر باش اوڅو تنه نور سپایان ورپسی روان شول او لږه شیبه وروسته غونډ د بندی کوټی ته ور- ننوتل .

بندی په یو شلیدلی کټ کی پروت و. پر- پښویی زړه پرستن اچولی وه. د ځان کاڼی یی هم شلیدلی وو. ډیر نه، یو- نیم ځای یی خیری شوی و. سر اوږیره یی دنه خریلوله کبله ببر شوی وو. او دده اصلی خبره یی تقریبا پټه کړی وه. په تکه توره کوټه کی چی په دیوالو نویی راز ، راز شعرونه لیکل شوی وو. پروت و. لکه چی بندی شاعر خپل ټول زړه دیوالونو ته تش کړی و. هسی خوچی به هغه چرته سپین کاغذ او دمشوانی رنګ پیدا کړ. نو خپل زړه به یی د کاغذ په مخ تش کړ. خوپه دی زړه کی څه دومره دراز خبری پرتی وی چی د زندان په دومره لږ و کاغذو نوکی پای ته نه رسیدی. د تنګی کوټی په لنډو تنګو دیوا لو نو کی هم دهغه شعرونه- نه- ځایدل. دغه دیوالو نه د زندان کار کوونکو خو، خو خلی له خیرمی پاک کړی او وینځلی وو، خویو خو ورځی وروسته به بیا بیرته ډک شول.

دزندان آمر د بندی کوټی ته له ور ننوتلو سره سم دکوټی دیوالونه له نظره تیر کړل. خو لنډی شیبی چپ ودریداووروسته له هغه یی ورسره راغلیووحاضرباشانو ته مخ ورواړ اوه هریویی خو ،خو خپیړی وواهه او په قهریی ورته وویل :

ـبدبختا نو! دا دیوالو نه مو ولی نه دی پاک کړی. همدا اوس باید په منډه دغه ټول دیوالو نه پاک کړی ... اومنصبدار لاداخبره نه و ده خلاصه کړی چی حاضر باشان سمدلاسه د دیوالو نو په پاکو لو لګیا شول. شاعر ورته بد، بد وکتل بیرته ډیر زر مسکی شو. اوورته ویی ویل :

ـکه می له وس نه وی پوره ـ نور هیـڅ . په هوا کی خوبه ولیکی شم . شعرونه خپـل . پاکوی یی . له منځه نه ځی شعرو نه زما او نه مری شعرونه زما- تاسو په دی ـنه پوهیږی.

او د زندان آمر چی تردی وخته غلی ولاړو په ډیر قار په خبروکی ورو لوید.

ـبس که . د ازندان دی !! ته بندی یی او زه دزندان منصبدار . دلته یوازی او یوازی زما حکم چلش لری ...

او بندی ته لکه چی منصبدار ډیر وړوکـی ښکاره شوی وی. بد، بد یی ورته وکتل او ورته ویی ویل :

ـستا حکم ؟ خو زه حکم د ستا منله ته تیار نه یم .

ـته که تیاریی اوکنه زه به دی تیار کړم. ددی حکم منلوته .

ـخوای مشره د زندان ! زه حکم د ستا څه چی- حکم ستا د مشرانو هم نه شم منلی.

ـمګر ته نه پو هیږی په دی چی ستا مرګ اوژوند زمونږ په لاس کی دی .

ـپوهیږم ! خوته نه پوهیږی په دی چی زه اوداولس زما هر باتور، ویره نه لری د مرګ اونه هغوی باتوران وژلی شی ، تاسو .

او منصبدار لکه چی د نورو خبرو د اوریدلو توان نه لاره . په خلق تنګی یی خـواب ورکړ :

ـوایم بس که زه دلته شعرو یلوته نه یـم راغلی . دی ته راغلی یم چی تامنع کړم-لـه شعرو یلو نه . پوه شه چی : دا زندان دی. ته دا اجازه نه لری چی داسی بدرد ووایـی. واخله ... دا کاغذ !!

منصبدار په خپل لاس کی نیولی کاغذ، بندی ته ورګوزار کړ .او خپلی خونړی سترګی یی نیغی ورته ونیولی . بندی کاغذ را واخیست. مخی ته یی ونیو. په کاغذ کی دهغه شعر لیکل شوی و. په شعر کی یی د مغولو او ددوی د واکمنانو په وړاندی د خپلو خلکو ننګونـه ستایلی وو. بندی خپل ټول شعرله ځان سره ولوست او د غه یو بیت خویی دو مره په لوړ غږووایه چی منصبدار او د هغه ټولو حاضر- باشانو واورید. خدای خبر دی بیت کومـه ژوندی خاطره ور یاده کړه چی :

ما هاله ماتم د ځان وکړ په وینو
چی اټک وته می شاکړه په ژړا شوم

بندی خپل شعر بیا هم له سره ولوست او دزندان آمر ته یی سترګی ورواړولی :

ـښه نو، لکه چی تاسو بد وړی له شعرویلو اولیکلو ځنی هم ؟

د زندان د آمر هغه پخوانی قار یو خلی سوړشو. داواریی په قار نه ، په سړه سینه بندی ته مخ ورواړاوه :

ـ نه مونږله شعرویلو بدنه وړو. زمونږ په دربارو نو کی ډیر شاعران روزل کیږی درناوی یی کیږی . خولی اوجیبو نه یی له زرو اوپیسو ډکیږی .خو هغوی خه داسی شعرونه نه وایی لکه ته چی یی وایی •

او د بندی زړه ته لکه خه ډیری خبری چی وریادی شوی وی • سترگی یی په منصبدار کی ورښخی کړ ی او رټ خواب یی ورکړ :

ـتاته پته نشته دی چی زه شاعر یم د اولس خپل اوهغوی چی تاسو یی خولی او جیبونه ورډکوی شاعران نه دی داولس خپل• شاعران دی د سرو او سپینو !

ـاو ته هم که غواړی چی زمونږ شاعر شی همدغه سر له ننه به دی په طلا وکی پټ کړو •

بندی یو نا خاپه له خپل خایه را پورته شو• منصبدار ته یی خان رانږدی کړ• بد،بدیی ورته وکتل او په ترخه لهجه یی ورته وویل:

ـنه ،نه ! زه نه شم کیدلای شاعر ستاسو• زماداولس منلی شی هرخه . خونه شی منلای غلامی د بل چا• زه که غلام کیدلای ستاسونو خه به می کول دغه کلونه، کلونه په زندانواو کړاونو ستاسو کی ؟!

ـمگر هغوی نه لری خپل خلك او اولس ـ چی زمونږ د دربار شاعری کوی ؟

ـلری به یی ! خو اولس خپل یی هیر کړی اوغلامی یی منلی ده ستاسو• زه او زما خلك فرمان نشی منلی دستاسو او دنورو .

ـد اخو هغه خبری دی چی ستا پلار هم کولی• یوه شه چی انجام به یی ستا لپاره ښه نه وی •

ـلکه چی انجام یی ښه نه وستاسو لپاره هم، او بله دا گنه چی زه هم په لاره خم دپلار خکه چی هغه لاره ـ لاره ده زماداولس دآزادی دننگ د جنگ•

منصبدار بیا تك سور شو• بندی ته یی بد،بد وکتل • مخکی یی ورسره ماته ، گوډه پښتو ویله خو دبندی وروستی، خبره چی یی واوریده په خپله ژبه یی خه هغه او دغه ویل شروع کړل . له ځانه سره وگوښیده . په بندی یی بیا سترگی ورسری کړی خو خه یی ونه ویل • همدا سی چپ پا تی شو •

حاضر باشانو ددیوال ټول لیکونه او شعرونه په تلوار، تلوار پاك کړل او چی خنگه د یوالو نه پاك (!) شول نو منصبدار بیا په خپله ژبه حاضر باشانو ته خه وویل • منصبدار مخکی اوحاضرباشان ورپسی شول• غوښتل یی چی دبندی له کوټی نه ووځی• بندی له یو خلی خنداورغله. په کټ کټ یی وخندل. خدای خبر چی د منصبدار په ناپو هی پوری به خنداورغلی وه او که د حاضر باشانو په گنه گونه پوری چی دگډوډه خبر یی په وارخطایی سره ها خوا ـ دیخوامنډی وهلی• د زندان په آمر دغه خندا ډیره بده ولگیده • بیرته راستون شو• پـه بندی یی بیا خوله ور خلاصه کړه • خه ډیربد ردیی ورته وویل خویوه خبره یی هم دبندی له خوا بی خوابه پاتی نه شوه هغه زر بندی تمشاکړه او په وتو ، وتوکی یی همدومـره وویل :

ـته پښتون یی ••• سر زوری یی !! خو پوه شه په دی چی ژوندبه دی درختم کړم !

منصبدار د اخبره وکړه او له کوټی بهر شو• دهغه په خبره بندی خپه نه شو• داسی خبری یی ډیری اوریدلی وی• دا زندان واو دی دمغولو په زندان کی یو بندی پښتـون شاعر !

منصبدار چی لا پـ بندی له خا یه پاڅید• پاڅشوی(!) دیوالونه یی ټول ولټول یوشعر یی هم نه و پریښی • ټول یی له منځه وړی وو• بندی د دیوال هری برخی ته په حسرت،حسرت وکتل • بیرته خپل خای ته لاړ• زړه پرستن یی په خپلو پښوواچوله اوپه فکر کی ډوب شو. په زندان کی یی ډیر کلونه تیر کړی وو ••• دټولو تیرو کلو نو پیښی یی بیا ذهن تـه ورغلی . هغه بد چی دزندان بیلا بیلومشرانو ورسره کړی وو. هغه ستغی سپوری چی یی اوریدلی وی ـ هغه کړاونه چی پری تیرشوی وو. ټول یی بیاذهن ته راغلل. یو، یویی سترگو تیر شول • خپل پلار وریاد شو• خپل هغه باتور پلار چی ددی زندان دواکمنانو دسترگو اغزی و• هغه ته لا مخکی یوٚ استازی (قاصد) دپلار د مرگ خبر ور کړی و• هغه په دی غم لړلی پیښی یو اوږد شعر هم لیکلی و .

دغه شعر یی د کوټی په یو کونج کی پټ کړی و، چی خوك یی ونه گوری او بیایی همدغه شعردیو قاصد په لاس له زندان څخه خلاص کړی و• بندی ته یو خل بیا هماغه شعر وریاد شو• خوبیتونه چی یی په یاد پاتی وو، له ځانه سره یی زمزمه کړل ••• خپل کور ور یادشو• خپل اولادونه • خپل یاران، دوستان کلی،د کلی او کور خړ ـ خړ د یوالونه ـ لوړ برجونه او دخپلوخلکو کاږه، واږه پټکی او نیغی شملی وریادی شوی • ژوند وریاد شو• دژوند بیهر دآزاد ژوند بیهر .دغم لحظی او د ښا ری ورځی، شپی یی په زړه وروگر خیدی• ځان ته یی وکتل یوازی و• په زندان کی و• زړه یی غمجن شو. سرپی کیښود. سترگی یی پټی شوی. تندی یی گونځی وکړی یوساعت همداسی برکاله پروت و .بیا لکه چی نور خه پـه زړه کی تیر شول • په کټ کی کیناست• ټنډه یی پراخه شوه • سترگی یی وغړیدی• پـه شونډویی خه خوږه شان موسکاخوره شوه،د کوټی خلورو واړو دیوالو نوته یی په خیر خیروکتل په خپله ببره ډیره یی په ورو ـ ورو لاس رانښکود• خپلو شلیدلو جامو ته یی خیال شو خپه نه شو هماغه موسکایی لا په شونډو خوره وه •

داخل دخپل اولس ویاړور یادشو . ځان ورته دری ویاړیوه کړی ښکاره شوه موسکایی نوره هم زیاته شوه• تندی یی نور هم پرچ شو. خبره یی ډیره سپړلی او غوړیـدلی ښکاره شوه• د خپلو خلکو راتلونکی یی په سترگو کی رڼا وځلیده . ډیره رڼه ! خپل کړاونه یی له یاده ووتل • په خیال کی یی د (روه) په سیمه کی دسمسور وگلانو ننداره پیل کړه، هغه بوټی چی بایدراشته شوی وی او هغه غوټی چی باید غوړیدلی وای• زړه یـی وغوړیده غوښتل یی چی یوه گړیکه وکـړی خوزریی پام شو چی : دا زندان دی !! له خایه پورته شو• دوره خواته ورغی• غوښتل یی چی وریبرته کړی خو د دروازی په نیمکښوکی چی یی پیره دار ولید. دروازه یی بیرته بنده کړه اوخپل خای ته لاړ •

• • •

بندی ته په کال کی خو، خو خلی له وطن نه قاصد راته . قاصد به له ځانه سره پیغامونه لیکونه او خه کالی ، مالی راوړی وو• بندی به دقاصد په لیدو ډیر خوشاله شو• ده به هـم خپل احوال د قاصد په لاس خپل کلی ـ کورته ولیږه• قاصدبه تل د بدو پیښو خبر راوړ• د قاصد انو، په پیغامونه کی د بندی د خوښی یوه خبره هم نه وه . دبندی له خوا چی بـه ـ کوم پیغام استول کیده په هغو کی په ډاډ او کلکه اراده پرته وه .

بندی لا هماغسی په خپلو فکرونو کی اخته واو خدای خبر چی دفکر و نو د غه لړی به یی تر کومه روانه وه خو هلته د(روه) په سیمه کی یوقاصد هند ته در اتگ لپاره تیار یدونکی و• دبندی زامنو او دوستانو ډیر شیان : نو ی جامی ، لیکونه ، کتابونه او پیغامونه قاصدته ورکړل • قاصد یوازی د بندی د لیدو اودهغه له حاله د خبریدو له پاره راتلو• داخل قاصد څه ډیر پیغامونه او له وطن نه خه ډیر نوی خبرونه د بندی د پاره له ځانه سره یو ځای کړی وو• له لیکونو او کالو نه سلامت پنـډ جوړشو• قاصد را رخصت شو او د بندی مشر زوی قاصد ته داپیغام هم ورکړ چی خه موده وروسته به مونږ خپله دهغه دلیدو د پـاره زندان ته ورځو • قاصد د هند په لور روان شو •

هند ته په رسیدو کی یی ډیر کړاونه او د مزل ستونزی وزغملی • هندته ورسید• ډیـر زندانونه یی ولټول. له ډیروپلټولوروسته یی ایله ـ بیله هغه زندان پیدا کړ چی د دوی بندی په کی (بندی) و• د ننه زندان ته چاپه آسانی نه پریښود ډیروپیره دارانوته یـی سوالونه ـ زاری وکړی• زندان ته یی پریښود دخپل بندی پوښتنه یی وکړه• چاورته د زندان په یو کونج کی یوه کوټه په گوته وښودله• په خنگ کی ولاړ یوبل پیره دارورته خوق ـ خوق وکړ• او ورویی هغه ته خه وویل• قاصدد هغه په ژبه پوه نه شو• د هماغی ور ښودل شوی توری ـ وړی کوټی خواته روان شو• خپل په شاکړی پنډیی دوره مخی ته په درز گوزارکړ په شونډ ویی دبری اوهدف ته د رسیدو بریالی موسکاخپره شوه خوشحاله شو• خپل ځانته یی وکتل شااو خوایی وکتل • بندیان خو، خوتنه اویو، یوتن ناستوو• خینو بند یانوته پایوازان هم راغلی وو• یو نیم بندی لا په کوټه کی و• ددوی بندی به ډیر لږ له خپلی کوټی اوبه کوټه کی له خپل خای خخه بی خا یه کیده •

قاصد یو خل بیا خپل ځانته وکتل• خپلی جامی یی وخنډلی • لږی خیرنی وی •لږی نه ښی ډیری خیرنی شوی وی • د فاتحانه بری موسکایی بیاشونډی خوږی کړی . دروازی ته وربرگ شو. پخپل ټول زوریی وربیرته کړ. چی خنگه په کوټه ور ننووت وارخـطا شو• سخت وارخطا : زړه یی ودرزیده • په کوټه کی یی یوی اوبلی خواته وکتل• هیڅوك نه وو• یوشلیدلی کټ لا هماغسی بی خو که پروت و•په دیوالو نو ډیر شعرونه لیکل شوی وو• خوښکار یدل داسی چی خو خلی لیکل شوی اووران شوی دی• یو نیم شعر او بیت یـی لوستل کیده •دزړه درزایی زښته زیاته شوه• (اشرف) په کوټه کی نه و• له کوټی بهـرو ووت• د زندان په انگړ کی یی سترگی وگرځولی دخپل راوړی پنډ خواته ورغی • له پنډه یی هغه کاغذ او قلم را واخیست چی د اشرف پاره یی راوړی وو• بیرته کوټی ته ننووت •ټول هغه شعر و نه یی په کاغذ ولیکل چی سلامت پاتی شوی وو• په یو کونج کی یی لکه چی ډیر ښه شعر پیدا کړی و• یوه ښه شیبه یی ورته رډرډو کتل او بیایی دغه بیت ولیکه :

په اواز یی غوږ لری دروه بلبلو
په دکن دحال قصه هجری توتاکا

قاصدغه بیت خو، خلی په لوړاوازله ځانه سره ولوست .دزندان دکوټی په وچه خمکـه کیناست او هلته یی هم د شعر لټون کاو• لکه داشرف له گوتولو یدلی مرغلری چی راټولوی ټول پاتی شوی شعرونه یی ولیکل، بیا یی د دیوالونو لټون پیل کړ اودی لاپه همدی لټون کی وچی ور رابیرته شو• اشرف نه و• یو بل بندی کوټی ته ورننووت • قاصد یی کوټی ته دننوتلو په وخت کی لیدلی و• دابندی هـم پښتون ؤ ډیر غمجن ښکاریده قاصد ته یی ستړی مه شی وکړل او بیا ورو، ورو په خبر وراغی •

ـ وروره ! له کوم ځایه اوچاته راغلی یی؟ لکه چی د لیدو د پاره د اشرف خان، دی خونړی زندان ته راغلی یی •

اوقاصد لکه چی همدی پوښتنی ته ستړگی په لارو ـ په یوه منډه یی خواب ورکړ :

ـ هوله (روهه) راغلی یم . لپاره د لیدود اشرف •

ـاشرف خان ••• خو •••

بندی داخبره په نیولی غږ همداسی نیمـه پریښیوده •خو قاصد تری بیا پوښتنه وکړه:

ـخه ؟ خه شوی دی زمونږ په اشرف ؟خه یی کړی دی پری ؟

ـاشرف ! اشرف نور نشته دی • دلته•

بقیه در صفحه ٤٥

از شگفتی های رنگ رنگ جهان

چه تعداد نفر بیکار در جهان وجود دارد؟

بامو جودیت سوء تغذ ی ـ بیما ری ـ بی سو ادی ـ فقر و بسا امثال د یگر می تو ا نیم اد عا کنیم که جها ن ما رنجور است درینجا دو نو ع بیما ری : یکی ارثی و د یگری بیما ری زاده قر ن بیست ا ست که یکی از ا ین‌بیماری های ا خیر ا لذ کر که گر یبا ن گیرد ه ها ملیو ن نفر ا ست و (بیما ری مخصو ص ا نسا نها) محسو ب می شود) حیوانا ت از آن مصو ن ا ند بیکا ری نا م دارد بیکا ری مر ض ا ر ثی نیست اگر چه خطر ار ثی شد ن آ ن در آینده مو جود ا ست بیکا ری یك مرض مز من ا ست هر روز سا ـ حا ت بیشتر و بیشتر را درچنگال گر فته و سر نو شت بشر را متاثر می سازد با ین بیما ری عا لم شمو ل کشور ها ی پیشر فته‌سر ـ ما یه دا ری بیشتر مصا ب گردید ه اند سازما ن کار گر ی جها نی عده بیکا را ن را درین کشور ها بیش از ۱۷ ملیو ن نفر تخمین نموده ا ست در ممالك‌عضو سازمان همکاری و ا نکشا ف ارو پا د رهر ۲۰ نفر مرد یازن یك نفر بیکا رمی با شد امسا ل رقم بیکا را ن بین ۲۰ و ۲۲ ملیو ن تخمین گر دیده است از جمله کار طلبا ن ۷ملیو ن شان کمتر از سن ۲۵ بود ه ودو ملیو ن آنها در کشور ها ی عضو با زار مشتر ك امرا ر حیات‌می نما یند

در حا ل حا ضر در بر طا نیه ۱٫۵ ملیو ن بیکا ر مو جود ا ست وبقول فلیپس اندریو ما ك یکی از بزرگتر ین کمپنی ها ی ما لی آ ن دو لت این تعداد تا سا ل۱۹۸۵ به دو ملیون بالا خوا هد ر فت . در بلجیم تعداد بیکا را ن به آخرین قو س صعو د ی رسیده ا ست یعنی به ۳۱۴۰۰۰ نفر با لغ‌گردید ه که از آنجمله ۱۰۷۹۸۱ نفر شا ن در سن پا یین تر از ۲۵ سا لگی قرار دا رند .

در فر ا نسه منا بع حکو متی آ ن کشور عد ه بیکا را ن‌را د ر اوایل سا ل ۱۹۸۰ متجا وز ا زدو ملیو ن نفر وانمود کرده بود .

در امریکا شما ر بیکا را ن در ما ه جنو ری از ۵٫۹ ملیو ن به ۶٫۲ ملیو ن بلند ر فته ا ست واز جمله سکتور ها ی اقتصا د ی‌امریکا صنا یع مو تر سا زی با عده ۱۸٫۵ فی صد بیکا را نش بیشتر متضر ر گردید ه ا ست .

در جا پا ن ۱۳۶۰۰۰ نفر به یا فتن کار مو فق نگر د ید ه‌اند که یك ربع آ ن کمتر از سنین ۲۵ می با شند . فرا نسیس بلان چا رد مد یر عمو می سا زما ن کار گری بین ا لمللی در پا یا ن ده سا ل مطا لعه اش در باره مشا غل کارگری جها ن چنین ارزیا بی نمود ه ا ست که ا گر صرف ده فیصدم صا ر ف نظا می فعلی جها ن کا سته شود و ضع بیکا ری بهبود خوا هد یا فت واز وضع فا جعه ا نگیز مو جود ه بدر خواهد شد نامبرده علاوه نموده که در سا ل ۱۹۷۹ مصا ر ف‌نظامی جهان در هر د قیقه به یك ملیون دالر بالغ می گردید و اگر ده فیصد آ ن صر فه می شد به ۴۰۰ بلیو ن دا لر می رسید که این مبلغ برا ی بلند بردن سطح کار یا بی به صندو ق و جهی‌جها ـ ن کو مك قابل ملا حظه می بود .

هر گاه مسا بقه تسلیحا تی جنون آمیز فعلی بسو ی یك مسا بقه سر یع مقا صد عمرا نی تو جیه گر دد و ا گر محا سبه کنیم که بلیو ن ها سا عا ت کاریکه را یگان از د ست‌رفته وقف فعالیت ها ی مثمر در سا حا ت زرا عت ـ تخنیك ـ طب و کلتو ر می گرد ید و اگر صد ها بلیون دا لر یکه مصر ف تسلیحا ت می شود برای بد ست آوردن نا ن ـ خا نه و لبا س‌صرف می‌گردید آیا سیمای جهان امروزی چگو نه می بود این سوا لیست‌که شا ید اکنو ن ملیو ن ها مردم بیکا ر با ر بار پیرا مو ن آ ن می اند یشند .

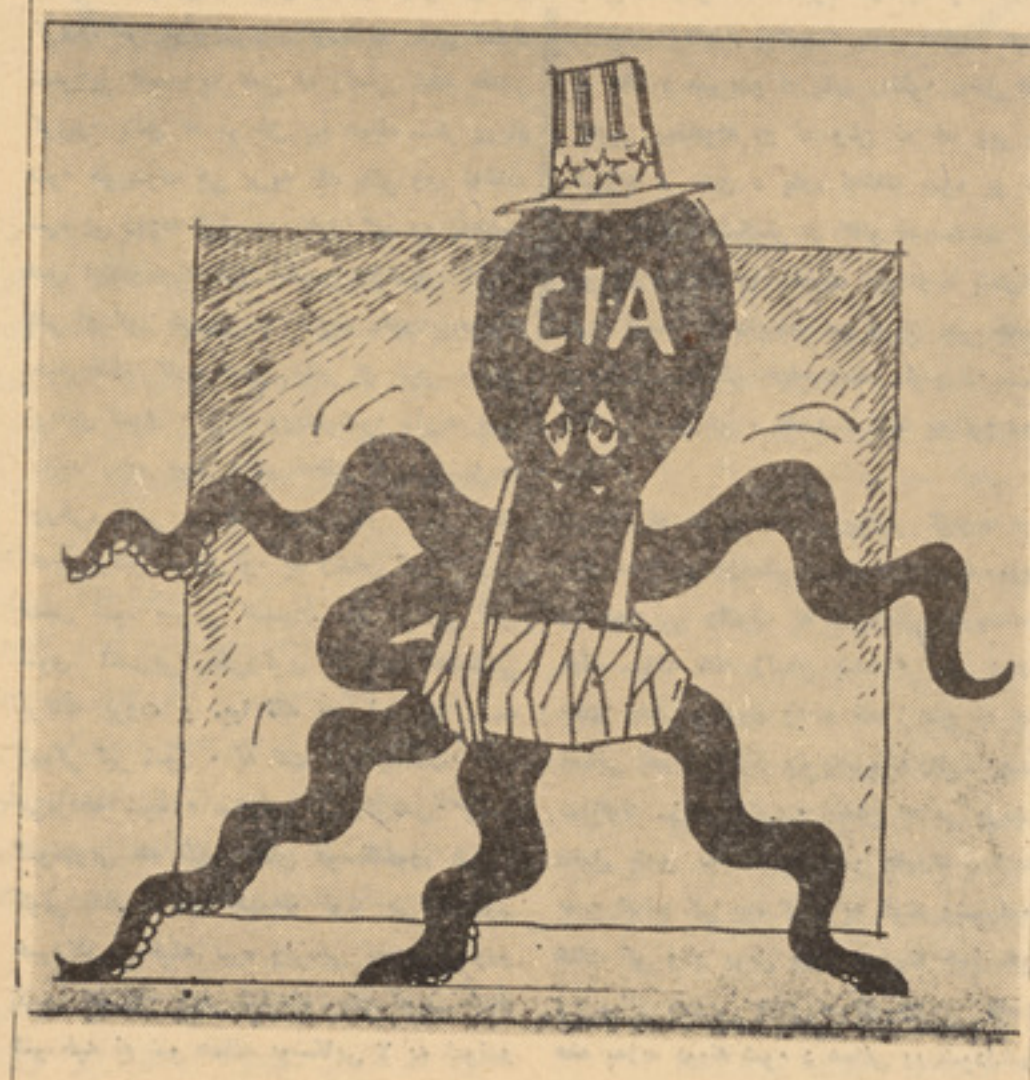

«سیاه» مانند این حیوان بحر ی‌کریه المنظر به‌پنج قارهٔ جهان‌ریشه دوانیده ومصروف انجام ا عمال‌تخریبی وضد انسانی میباشد

چگونه واکسین ها بالای عفونیت تاثیر می کند؟

درست پنجاه سال قبل مرض توبر کلوز یکی از جمله خطرناکترین امراض در جهان بشمار میرفت در سالهای اخیر اگر چه کاملا بالای این مرض تسلط حاصل نشده است مگر پیشرفت های علم طب از تلفات زیاد آن کاسته است .

مکرو بهای توبر کلوز که بنام (باسیل کخ) یاد می شوند از جمله همراهان دایمی انسان هستند در حدود ۹۰ فیصد مردم در سراسر جهان مبتلا به این مرض می باشند مگر قوه محافظوی بدن انسانهااز پیشرفت و انکشاف آن جلو گیری مینماید .

باو جودیکه این جلو گیری غیر کافی میباشد چه بسا اوقات دراثر مساعد شدن شرایط مکرو بهای توبر کلوز فعال میشوند مگرکشف و معاینه شان **دشوار است** .

مکروب توبر کلوز قشر خارجی بدنش را دریده و مانند بالا پوش از تن بیرون میکشد و از آن پس تغییری در آنها بوجود می اید و بحیث یك (ال ـ فورمز) قابل **شناخت می گردند** .

محققین انستیتوت توبر کلوز (داکتر نیکولای شملیوف عضو اکادمی علوم طبی اتحاد شوروی و اناد وروژ کووا وزوپاز یمسکو وا (دو کتوران طب‌در دوا سازی)کشف کردند که باکتر یای واکسین ضد توبر کلوز همچنان زمانیکه داخل اورگا نیزم گردند تغییر شکل میدهند . مکرو بهای نیمه جان یا ضعیف شده توبر کلوز برای سالهای متمادی در وجود انسان زنده می مانند آنها در حالیکه‌توافق حاصل می کنند دارای خواص جدید بیولو جیکی شده و به اشکال کروی بیضوی و یا دیگر اشکال در می اینند .

شیوه هایی که سابقاء درمیکرو‌بیو لوژی مورد استفاده قرار می گرفت در کشف این میکروبها عاجز مانده است . اکنون بکمك وسایل و تکتیك های مخصوص مکرو بهای قابل دید کشف گردیده اند همین مکرو بهای تغیر شکل یافته اند معافیت را در بدن تامین میکنند این کشف جدید از افتخارات علم طب در شوروی میباشد .

این هم ثابت گردیده است که ظرف دو هفته بعد از واکسین کردن میکروب های ضعیف شده توبر کلوز که از آنها واکسین های ضد توبر کلوز بدست می اید به (ال ـ فورم ها) تغییر شکل میدهند در پنج یا شش ماه دیگر کشف بکتریا دشوار می گردد .

تجارب واکسین مذکور بالای اطفال دو هفته الی (۱۱) ساله ثابت ساخت که این مکرو بها بعد از تطبیق واکسین تا مدت ده سال میتوانند زنده بمانند و در طی این مدت معافیت بدن را حفظ مینمایند. همچنان تطبیق واکسین در اطفال نوزاد یکسلسله پندیدگی رادرجدار لمفاوی تبارز داده که البته این عوارض ناشی از تطبیق نادرست واکسین میباشد . اکنون‌این‌عارضه‌را میتوان ناشی از کم مقاومتی بدن در مقابل واکسین و یا حساسیت ها دانست هما نطوریکه تطبیق واکسین در اطفال با مقاومت در ماهیت مکرو بها تغییرات وارد نموده‌قدرت معافیت رابه میان میاورد هکذا عوارض نا گوار را در اطفال کم مقاومت و ضعیف بار خواهد اورد .

اشکار شدن حقایق متذکره در مورد تطبیق واکسین ضد توبر کلوز که از مدت نیم قرن تاکنون تحت بحث و تجربه شورای وزیران کشف و اختراعات کمیته دولتی اتحادشوروی قرار گرفته بود منتج به تو ضیحات تیوریکی ساینس دانان شوروی و خارجی گردیده است این توضیحات یکسلسله نتایج سوء را از اثر تطبیقات واکسین مذکور بر ملا ساخته است و سبب شده است تا طرق لازمه جهت تطبیق واکسین جستجو گردد . طور مثال هنگامیکه تجویز شد تا تطبیق واکسین درطی هر هفتسال تاسن بیست و یك سالگی تجدید نظر گردد اکنون‌تجدید واکسین مذکور به نصف تقلیل یافته است . اکنون درین شهر ها و مناطق اتحاد شوروی مقدار و د فعات واکسین خیلی کمتر از گذشته شده است که البته این امر معافیت را بمیان میاورد هکذا از مقدار و دفعات واکسین نمودن وتعدادمامورین فنی آن تا اندازه زیاد کاسته است .

این مو فقیت نه تنها در ساحه تطبیق واکسین ضد توبر کلوز بلکه در ساحه های دیگر طب نیز پیشرفت نموده است . پژوهشگران واکسینهای حیه در ساحه های تو لاریما ، برو سلیوس ، طاعون انترکس ،پولیو ، ریجا و انفلونزا و سر خکان اکنون به کاو شهای دامنه دار خویشس دست اندر کار شده اند .

نوشته آذر

نقش ترجمه در پیوند دادن فرهنگ‌های کنونی

درجهان پهنا ور ما ملل وگروه ها ی گو نه گون که دارای فر هنگ و کلتو ر متنو ع ومختلف اند نها یت ز یاد دیده میشود و لی هر قدر این ا نسان‌ها با در نظر دا شت فوا صل مکا نی وزمانی از هم دور اند و یا شیوه های فر هنگی و کلتو ری متنو ع‌و گونه‌گون دارند اما ازوجوه مشترك برخوردارند و میتوانند مفاهیم ، اصطلا حا ت و احسا سا ت شا ن رابه یك دیگر ابراز نمایند .

آثار هنری و کلتوری که ما حصل دوره ها ی مشخص تاریخی وزاده فعا لیت مشتر ك ا نسا ن هااست پیو سته از یك نسل به نسل دیگر انتقال می‌یابد این‌انتقال اکثرا از طریق ترا جم آ ثار هنری ، ادبی ، فر هنگی صو ر ت می گیرد . چو ن در هر یك ا ز آثار هنری ا حسا سا ت خا ص نو یسند ه وخالق آن مو جود است بنا بر ین مشکل امر درین جا ا ست که چگو نه متر جمین میتوا نند و باید بتوا نند هما ن احساس را که درزبان او ل مو جود ا ست در زبان دو می که ترجمه وبر گردانده آن ا ست نیزمو جود گر دد روی این لحاظ گفته میتوا نیم که تر جمه خوب در حقیقت هنری ا ست که درغایت هدفش نیاز، ضرورت ،نقل وانتقال احسا س است که از یك زبا ن‌به زبان دیگر صورت می گیرد. اما آن احسا س او ل در زبان دوم نیزبایست‌ادا شود .

در صو رتیکه همه ا حسا ـ س ها ی که در آثار او ل موجود است در نو شته ها ی دو م‌ابراز نگر دد در حقیقت مضمو ن بی شکل و رو نق خوا هد بو دلا زم است که مضمو ن و شکل رابطه متناسب‌و متقا بل دا شته با شد

اگر مضمون هر قدر خو ب و ارزند ه ، باشد در صو رتیکه شکل آ ن ((الفا ظ ، کلما ت جملات وغیره)) متنا سب نبا شد ما نند عرو سی ز یبای خوا هد بود که درمیا ن لبا س ژنده و پاره پاره قرار داشته باشد امادر صورتی که‌اگر شکل آثار و مضا مین خوب و با جملات و کلما ت متنا ـ سب ادا شود ولی مضمو ن ومحتوی آن ا حسا س عمیق و محتو ی با مفهو م ندا شته با شد نیز نادر ـ ست و نا موزون جلوه میکند این بدان سان است که چهره کر یه را با لباس ر نگین و منقو ش‌آرا‌ـ سته‌سازیم . روی این اصل دانشمندا ن حکم میکنند که با ید آثار هنری هم دارا ی مضا مین و محتوای عالی و هم شکل عا لی که متنا سب با مضمو ن ا ست با شد به این لحا ظ تر جمه وفن تر جمه نیز از ین امر مستثنی بوده نمیتوا ند .

حق یك اثر ادبی و هنری د ر زمان تر جمه و قتی ادا شده میتو ا ند که کیفیت حا صل از تجر به منعکس در ا صل در تر جمه آ ن نیز در حد امکا ن و تصور مند ر ج و ملمو س با شد. که این کار به اثر و قو ف و تسلط کا مل به زبان ، و شکیبا ئی در کار صورت می گیرد .

متر جم با ید در قبا ل نو یسنده اثر هنری ، ادبی با ید ا حسا س مسئو و لیت کند اما اکثر این

بقیه در صفحه ۴۵

ترک عادت موجب مرض است

دو کیسه برباهم گپ میزدند ...

یکی از آنها روبه دیگری کرد وپرسید: راستی ... تو برای چه وقتی که می خواهی پولهایت رابشماری ، پیش آیینه استاد میشوی ؟

کیسه بر دومی جوابداد :

ـ آخرمی ترسم یك موقع ازپولهای خودم‌راکسی دیگر نزند .

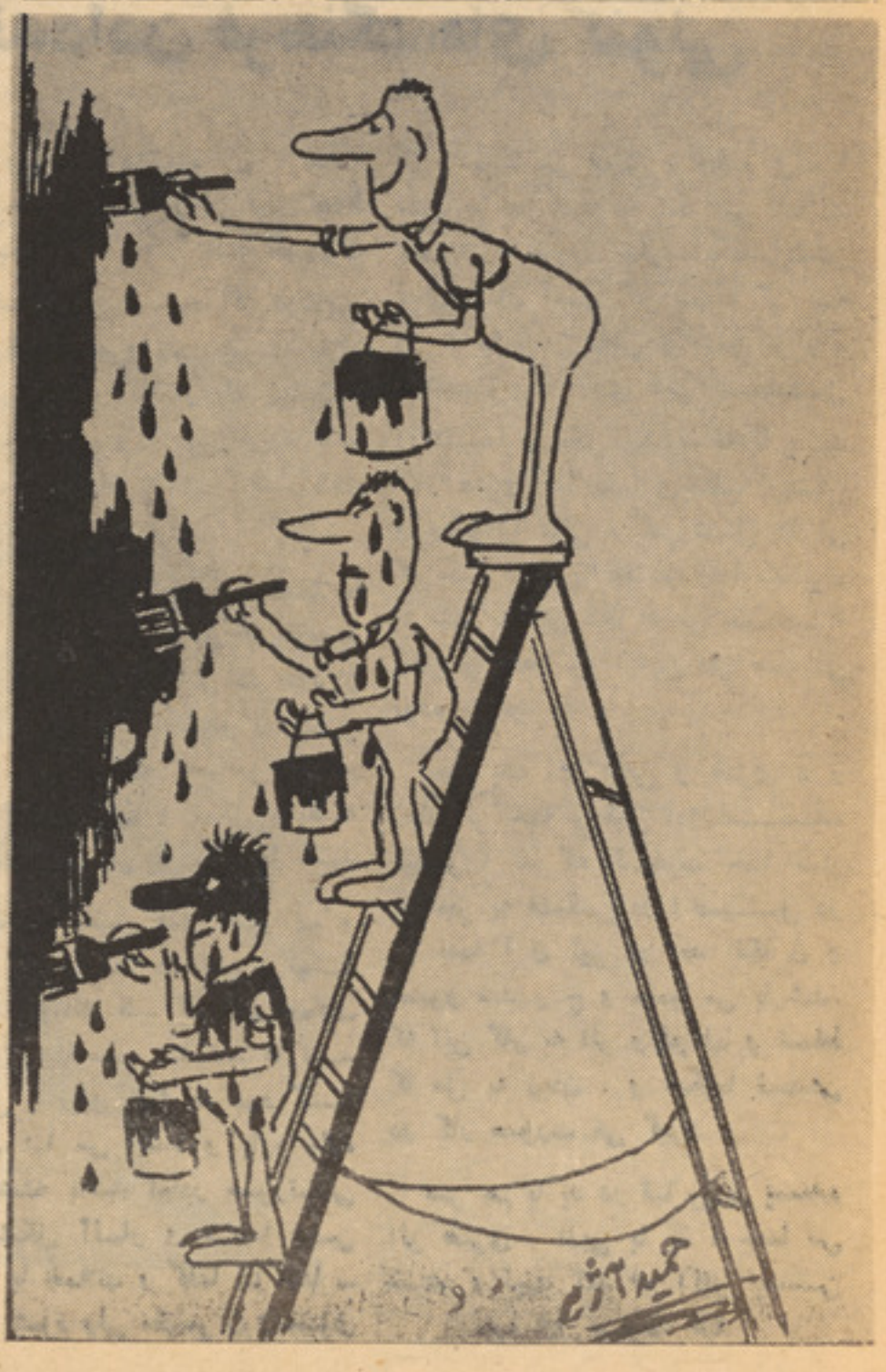

چتریت کجاست

پروفیسور ، در یکروز بارانی ، در حالیکه ازسرتاپایش آب میریخت وارد خانه شد ....

زنش‌به دیدن او پرسید :

ـچتریت را چیکار کردی ؟

پروفیسور سری تکانداد و گفت :

ـ یادم نیس ... به نظرم در جایی‌گذشته ام‌زن مجددا پرسید :

ـخوب ، کی متوجه شدی که آن را کجا گذاشته یی ؟

ـوقتی که باران آرام کرد آنرا بسته کردم وخواستم جایی بگذارم !

نتیجه خوب بود

مردی نزد مدیر شرکتی که معمولا اختراعات جدید را میخرید رفت و گفت :

ـمن یك تلك موش برقی اختراع کرده ام ...

شما حاضر هستید که او را از من بخرید ؟

مدیر شرکت گفت :

ـاگر خوب باشد البته ... ولی باید اورا برای آزمایش اینجا بگذارید و پس فردا بیائین !

مرد رفت و دو روز بعد آمد و پرسید :

ـآنرا ملاحظه کردین ؟

ـبلی .. . نتیجه خوب بود ... دو موش را کشت !

مرد با خوشحالی فریاد زد !

ـ دیدین من حق داشتم !؟

مدیر شرکت حرف اورا برید و گفت:

بلی اما موش ها از دیدن دستگاه اختراعی تواز خنده مردند !!

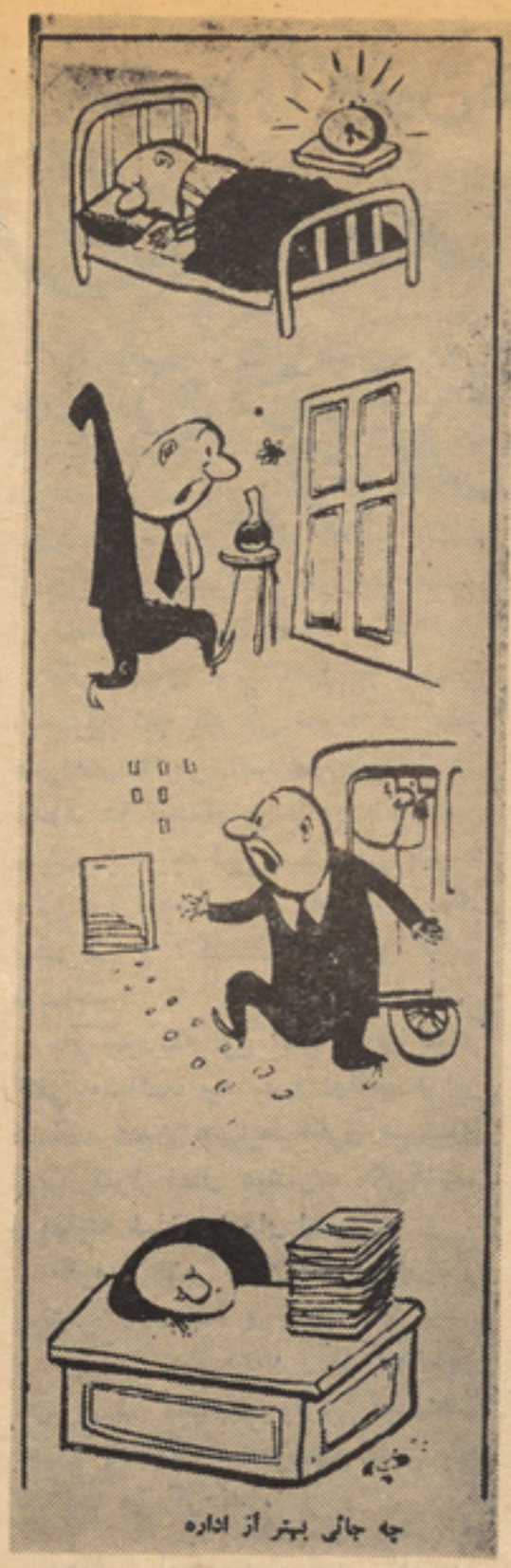

چه جائی بهتر از اداره

مهمان هوشیار

مستر «اسمیت» شبی به مهمانی رفته‌بودو کم کم شروع به کشیدن خمیازه های طولانی کرد ... صاحب خانه که وضع را چنین دید باناراحتی پرسید :

ـمگر خوابتان می آید که خمیازه می کشید ؟

مستر «اسمیت» کمی جابجا شد و گفت‌نی آقا ... ولی انسان وقتی هم گرسنه باشد، خمیازه می کشد !!

بدون شرح

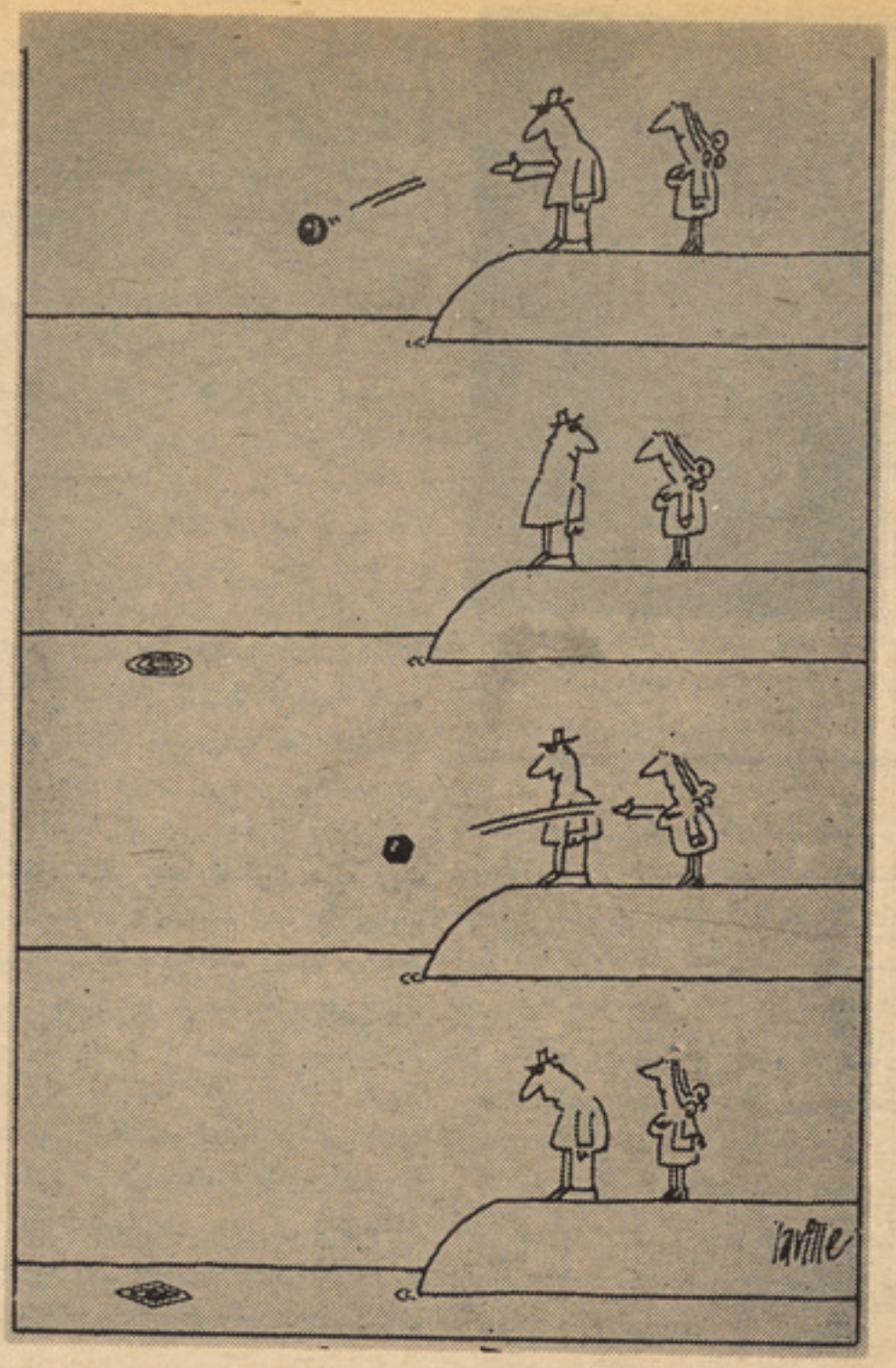

بدون شرح

چرا پیش من نیامدی

مردی باقیافه ای غمزده در کافی ای نشسته بود ... دوستش وارد کافی شد و بدیدن اوپیش رفت و با تعجب پرسید :

ـچه شده ... چرا اینقدر ناراحت هستی!

دوست اولی آهی کشید و گفت :

ـ من دیشب یك لحظه نتوانستم چشم بروی هم بگذارم ... زیرادوهزار افغانی برای قرضدارم باید بپر دازم در حالیکه یك دینار هم پول ندارم .

ـخوب ... پس چرا نیامدی پیش من

دوست غمزده با خوشحالی گفت :

ـاوه ... دوست عزیزم ... تو این مبلغ رابمن قرض میدادی ؟

دوستش جواب داد :

نی جانم ... ولی لا اقل چند تا تابلیت عالی خواب آور داشتم که بتو بدهم !!

مشتری خوب

مسافری واردشهری شد ویکراست به هوتل رفت. وقتی می خواست وارد اتاق هوتل شود صاحب هوتل از او پرسید :

ـآقا ... شما چه ساعتی میل دارید بیدار شوید بفرمایید تابه پیشخدمت بگویم شمارا همان ساعت بیدار کند .

مسافر جواب داد ! لازم ندارد من هر روز ساعت هفت از خواب بیدار می شوم.

صاحب هوتل با خوشحالی گفت :

ـپس خواهش می کنم ، پیشخدمت ماراهم همان ساعت از خواب بیدار کنید !!

استفاده ازآله موسیقی بجای قیف .

بی اعتمادی

خانمی که هر شب تا نیمه های شب در مجالس پارتی رقص شرکت می کرد با یکی ازدوستانش مشغول گفتگو بود ... ناگهان روبدوستش کرد و گفت :

ـبالاخره من فهمیدم که شوهرم شب ها در کجا بسر می برد .

دوستش با خوشحالی پرسید !

ـآفرین ... خوب چطور فهمیدی ؟

ـ دیشب که منزل دوستهامهمان بودم،چون کمی خسته شدم زود تر بهخانه رفتم و دیدم شوهرم در منزل مشغول شستن ظرف ها است ...

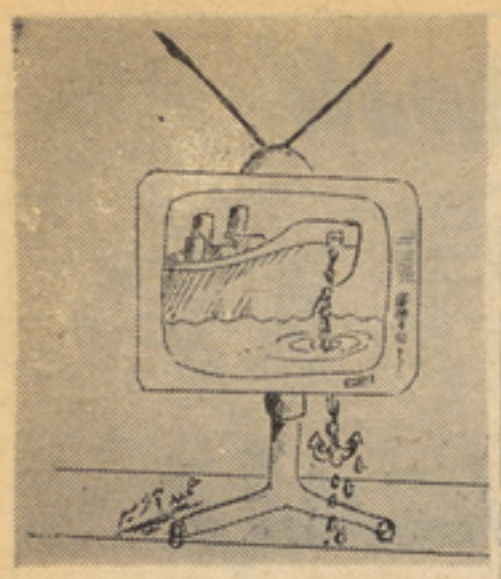

بدون شرح

برای شهرت خودشما

هنر پیشه اول تیاتر پس از پایان نمایشنامه وارد اطاق خود شد ... بعداز اینکه نظر ی بدسته گل های ارسالی کرد بسیار ناراحت شد ... مدیر تیاتر دسته گلها را شمرد و گفت :

چرا ناراحت شدی ... مگر ده دسته گل برا یت کافی نیست ؟

هنر پیشه جواب داد :

ـآخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم ... درصورتی که اینجا بیش از ده دسته گل وجود ندارد .

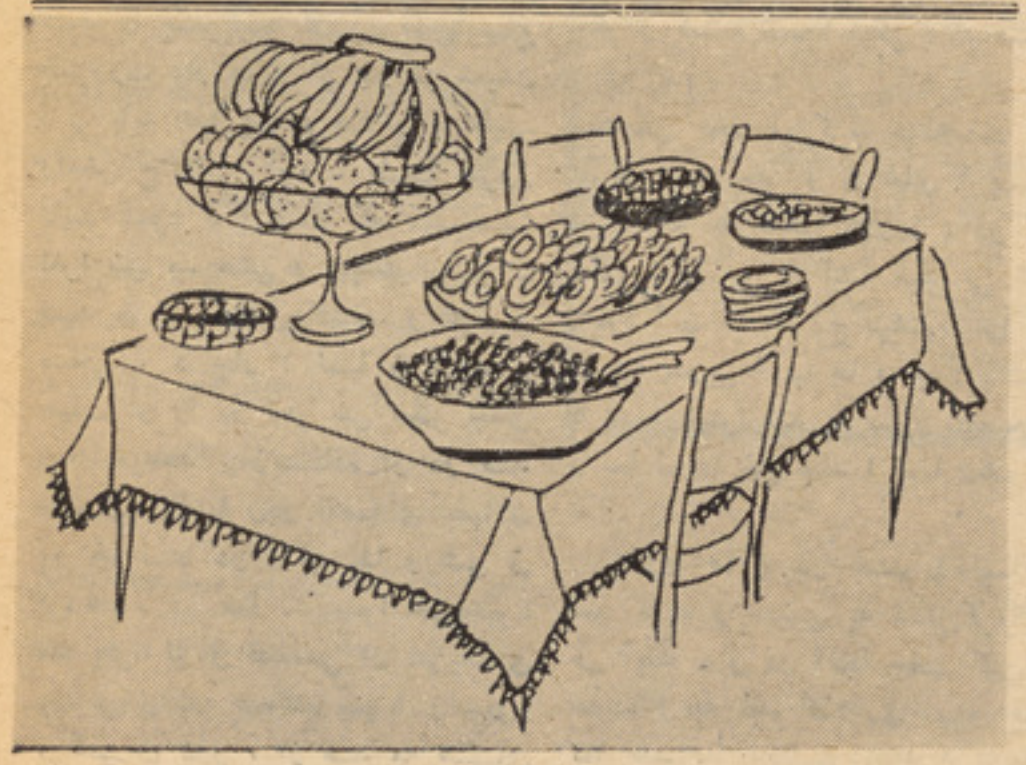

قبل از مهمانی

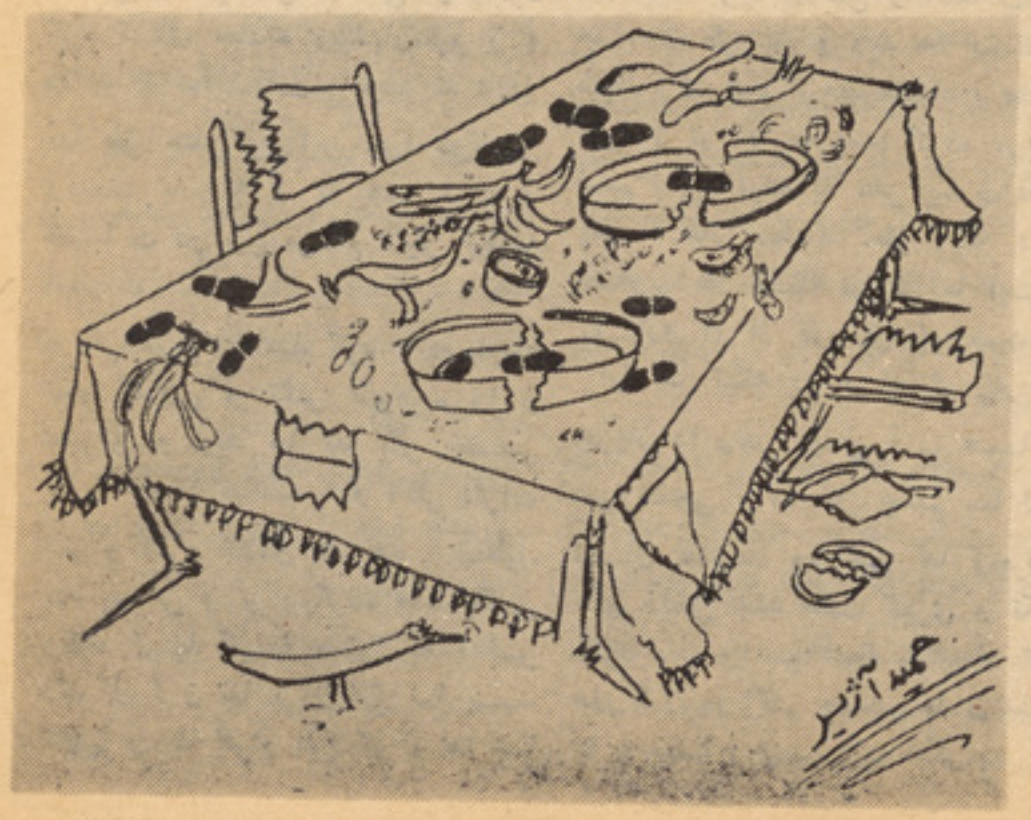

بعد از مهمانی

تازه‌هایی از هفت اقلیم

ترجمهٔ محمد اکبر ((نظری)،

کرم‌های معده و امعا از نوشیدن آب‌های کثیف پیدا میشود

واضح است که آب یک عنصر مهم حیاتی بوده، و در شبانه روز هر انسان به نوشیدن چند لیتر از ین مایع ضرورت دارد، ولی در نوشیدن آن باید نهایت دقت و مواظبت رابخرج داد. چه، طب امروز ثابت نموده است که، بسا امراض مدهش و مهلك از نوشیدن آب های کثیف و غیر صحی، دچار انسان شده و حیات او را در معرض خطر جدی قرار میدهد. زیاده از دو صد ملیون انسان در اقصای جهان، و خاصتا در افریقا و شرق نزدیك، در ممالك سوا حل بحیرهٔ مدیترانه و قسمتی از امریکای جنوبی واکثر ممالك جهان سوم و شرق دور، از صدمه های جسمی و امراض ناشی از وجود کرم های معده (بیلهارسیوز) در بدن شان، رنج میبرند. در مناطق متذکره این امراض خیلی وسعت یافته و به همه قراء و قصبات در بین مردم شیوع یافته است.

کرم های متذکره، در امعاء تخم گذاری و تکثر نموده واز مجرای و ریدها بدیگر حصص بدن تفوذ میکنند، و اکثر اثرات سو و ضرر های عدیده، نظیر پندیدگی و تورم گرده ها، جگر وطحال یا کیسهٔ صفرا به اثر دخول آن ها بروز می نماید خطرات ناگوار این کرم ها تا حدی است که در عدم وقایه و جلوگیری از پیشرفت آن ها، باعث ایجاد سرطان گرده، جگر و کیسهٔ صفرا میگردند. سبب پیدایش تخم این کرم ها نخست از افراز ات حلزون های آبی است که به شکل (لاروا) در آب های شیرین و آشامیدنی از وجود آن ها خارج میشود. واگر (لاروا) درین آب ها وجود داشته باشند میتوانند به صورت صحیح و سالم داخل جلد انسان شوند.

(لاروا ها) در جسم انسان نمو کرده و سپس به شکل کرم در می آیند. و در آنجا جفت گیری نموده و به تخم گذاری شروع می نمایند.

دایره جریان نقل و انتقال آن ها، از طریق وریدها یا سیاه رگ های کوچك به امعاء و مثانه سرازنو ادامه پیدا کرده، وبه قسم اپیدمیك به تخریبات اعضا بدن آغاز میکنند. طوریکه در تصاویر ملاحظه می فرمائید، (لاروا) از طریق نوشیدن آب ها ئیکه در دلدل زار ها جریان دارند، یعنی آب های غیر صحی، داخل جسم سالم انسان هاشده ودرچین ها وچروك های داخل جلد جفت گیری و تکثر نموده، و سرانجام ایجاد تخم های آن در اکثر حصص بدن مبدل به (بیلهارسیوز) میگردد. نه تنها موجودیت این کرم ها در امعا باعث پندیدگی و تورم امعا میگردد، بلکه حتی جلد را ورق ورق سوراخ نموده و سبب تولیدبسا امراض مهلك میگردند.

اکنون بخاطر امحای این کرم ها دوایی ساخته که بنام (بایل ترای سید) مسمی بوده وبه همین مارك به بازار عرضه شده است. موثریت این دوا در محو انواع کرم های معده وامعاء وتاثیرات فرعی آن در بهبود وضع مریض به ثبوت رسیده است. و اخیرامقدارزیادی ازین دوا، در اختیار موسسهٔ صحی جهان گذاشته شده است. این موسسه در شعبات و کلنیك های مربوطه خویش طور امتحانی این دوا را درمعرض استفادهٔ مریضان قرار داده ویك روز بعد از استعمال، تاثیرات مفید آن به مشاهده رسیده است طبق احصائیه موسسه صحی جهان چیزیکه قابل اهمیت است، آن است که نظر به تعداد روز افزون مصابین و مسلولین امراض ناشی از کرم های معده، مقدار ادویهٔ که، در دسترس دوا یر ذی علاقه وبخصوص ممالك جهان سوم قرار داده شده است، ناکافی است. وچون کرم های (بیلهارسیوز) از طریق جهاز هاضمه داخل جسم انسان میشود، بناء این دوا باید به شکل تابلیت نیز ساخته شده و به تعداد از مریضان تقسیم گردد و مریضان بعد از سه وقت غذا مطابق هدایت داکتر معالج از آن صرف نموده، تا بلا تغیر بتوانند جلو پیشرفت کرم های (بیلهارسیوز) را از معده بدیگر حصص بدن بگیرند.

دراثر انتقال کرم های معده بداخل جسم امعا پندیده وکرم ها جلد را تخریب می‌نمایند.

آلهٔ مخابره به شکل ساعت بند دستی

انجنیران شرکت زیمنس جمهوریت اتحادی آلمان وسایل جدیدی مخابراتی و اطلاعاتی‌را ساخته اند که، بواسطهٔ آن میتوان اتومات با مرکز این تاسیسات تماس گرفت، ودر مواقع ضرورت این آلهٔ مخابراتی بهترین وسیلهٔ ارتباط با دنیای خارج است. هرگاه خواسته باشید جایی تیلفون بکنید، در هر قسمتی از منزل و در هر حالتیکه قرار داشته باشید، باالوسیله میتوانید به یکی ازمراکز این تاسیسات در ارتباط باشید. به مجرد تماس با مرکز این فرستنده ها، نفر موظف آنکه دربیرون پیش‌روی دروازه ایستاده‌است دروازه را باز نموده وخواهش شما را برآورده می سازد. دستگاه احتیاطی دیگری در مرکز این تاسیسات تعبیه و نصب شده است که، رابطه بین تیلفون داران و ادارهٔ مرکزی است، با الحاق این دستگاه اکثریت حسب‌الخواهش میتوانند ازین وسایل استفاده‌نمایند

طرز کار این آلهٔ جدید مخابراتی قسمی است که در موقع ضرورت هرگاه تکمه یی را فشار دهید، اتومات ارتباط شما بامرکز بر قرار شده، و همه معلومات مورد نیاز و اطلاعات وارده با قید وقت و تاریخ، بروی صفحهٔ منعکس کنندهٔ آن که در تصویر با انگشت بدان اشاره شده است، طور کتبی نشان داده میشود. علاوه از آن این فرستندهٔ بی سیم، از هر حیث قابل اطمینان بوده، و مانند ساعت بند دستی همیشه در بند دست تان آن را با خود میتوانید داشته باشید و از منزل و از هر جایی دیگر یکه دلتان بخواهدبدون‌این‌ارتباط‌بواسطهٔ‌یی‌آن میتوانیدحل مطلب نمائید.

قسمت آخرهٔ این آله که بسیار کوچك بوده ودر منزل جا گذارده میشود، همه معلومات و اطلاعات را ثبت نموده، و دوباره از طریق مرکز این تاسیسات به دارندهٔ تیلفون گذارش میدهد. این سیستم جدید مخابراتی برای اولین بار، در هالیند بکار گرفته شده و مقامات پست و اطلاعات جمهوریت اتحادی آلمان، در مورد بکار انداختن این سیستم تا اکنون تصمیمی اتخاذ نکرده اند.

بقیه صفحه ۴۱

نقش ترجمه در...

سوال طرح میشود که چه اندازه یك نفر مترجم حق آزادی در ترجمه بعضی آثار و گردانندن آن رابه لسان خویش میتواند داشته باشد ولی اکثر معتقد بر آن است که یك نفر مترجم تخیل موجود در اصل اثر را محترم شمارد اما او تعهد دیگری نیز دارد وآن همان سنت های ادبی و فرهنگی زبان‌خودش است که اثر اوباهمان معیار و محك و معیار اصلی اثر ارزیابی شود او آنقدر زحمت بخود راه دهد که بتواند همه نازك خیالی ها و اصطلاحات زبان اولی را با همان زبان شیوا و اصطلاحات شیرین زبان‌خود محیط واجتماع خویش برگرداند که بتواند متبوع طبع خوانندگان قرار گیرد . در غیر آن شیوایی وگیرایی آن آنقدر مقبول طبع نخواهد بود .

این که در یك ترجمه آثار ادبی و هنری باید سلیقه همگان رعایت شودیا صرف سلیقه مترجم اکثرا بر این لفظ گو اه‌اند که با ترجمه میتوان مردم با فرهنگ های گوناگون راپیوند داد در میان آنها ارتباطوهمبستگی بوجود آورد این یك از عمده ترین خصوصیت فلسفه ترجمه است .

گرچه فواصل میان انسان ها در عصر ما که عصر الکترونیك و نوآوری های شگفت انگیز علوم و تخنیك است و ابعادجهان روز به روز کوچك میشود اما این حقیقت را قبول باید داشته باشیم که باوجود چنین نزدیکی ها و کاهش یافتن مسافه و فرسنگ ها فواصل فرهنگی ما نند گذشته زیاد است و ظیفه مترجمین این است که بتوانند فواصل معنوی بین انسانها را کم نموده وبرفراز جدایی‌های فرهنگی و هنری و معنوی پل های ایجاد کند این واقعیت کاملا زنده وصریح است که ملل و کشور های مختلف جهان یکی بدیگری ارتباط داشته و همین ارتباطات چه در ساحه سیاسی ، فرهنگی، اقتصادی و غیره و غیره فقط و فقط می‌تواند از طریق افهام و تفهیم متقابل صورت گیرد که این افهام و تفهیم نیز جز از طریق دانستن زبان ها و فرهنگ کشور های مورد نظر نمی توانند صورت گیرد اگر سیری در تاریخ وپروسه‌تکامل‌جوامع‌بشری‌نمائیم بخوبی در یافته میتوانیم که آثار فرهنگی ، ثقافتی ، کلتوری وهنری کشور های آسیایی در زمانه های قدیم توسط مترجمین به‌لسانهای مختلف بر گردانده شده وفوجی از سپاحین را بسوی شرق کشانید و سرانجام قدرت های استعماری بخاطر دسترسی به گنجینه های ادبی ، فرهنگی، هنری و سایر خصوصیات مد ـ نیت شرق لشکر کشی های انجام دادند آثار فرهنگی و کلتوری کشور های مذکور را بغارت برده و محققین باستان شناسان ومترجمین در برگرداندن آن ورمز کشایی آثار پرداخته وبا آن آشنایی و شناخت پیدا نمودند بدینسان آثار هنری و فرهنگی کشور های‌دیگر نیز به اثر زحمات و تلاش های مترجمین به لسان های مختلف برگردانده شد که با النتیجه مردم کشور های مختلف ازخصوصیات ، تاریخ فرهنگ و کلتوری های گونه گون ملل جهان وقوف حاصل نمودند .

امروز سعی و تلاش دانشمندان‌وهم مترجمین درین است که چگونه بتوانند فواصل میان انسان های را که در نقاط مختلف جهان با فرهنگ و کلتور مختلف و متنوع و لسان های مختلف‌زندگی میکنند با هم ارتباط دهند و این ارتباط یکی از عمده ترین وظایف است که ترجمه میتواند آن را انجام دهد .

بقیه صفحه ۳۹

دازندان...

قاصد وارخطا شواو په لړ زیدلی غږیی‌تری بیا وپوښتل :

ـنشته دی دلته ؟ کوم بل زندان ته‌یی وړی که‌څنګه ؟ ووایه وروره ! چرته دی هغه ؟ او بندی لکه د دنیا ټول غمونه‌چی تری همدا اوس دشپول په شان راچاپیر شوی وی ژبه‌یی کلکه ودریده اوپه ډیر خواری یی ایله همدومره وویلی شول چی :

ـهغه ... نور هیڅ نشته دی .. دلته... هیڅ !

ـنشته ؟ څه شو ؟ وژلی یی دی ؟! مړشوی دی !! څه پی شوی دی ؟؟

قاصد ډیره بیره‌لګیاو.په یوه سایی‌پوښتنی پیل کړی وی . زړه یی پوښتنی کولی. اشرف نه‌و.

دغه بل بندی هم داشرف نږدی ملګری و. داشرف په بیلتون یی ډیری ورځی ځکه نه‌وه کړی هغه خبرو چی اشرف دلته نشته . قاصد ته‌به یی له‌دی پرته نور څه وپلی وای :

ـله ډیر و ورځو راهیسی رنځور پروت و اشرف . هغه ... توان له ځایه د پورته‌کیدو هم نه لاره. هر خدمت یی کاوه ما .. خو منصبدار د زندان‌چی خبر شو، زه یی بند کړم دهغه له خدمته او نه یی پریښودم، د هغه کوټی ته ...

بندی داخلی قاصد ته داسی په سړه سینه خبره پیل کړه لکه هر، هرڅه ویل چی‌غواړی دقاصد تلوسه وه . دهغه داسی زړه وه چی بندی دی راته ټولی خبری په یوه جمله کی وکړی خود بندی پرله پسی خبرو هغه ته‌د بلی پوښتنی ځای پریښود :

ـزه چی د هغه کوټی‌ته‌لهورتګ نه بندشوم. سودامی وه ډیره په شومه دم ډیوی شپی‌کی می ترغوږ شوڅه اوازاو ګڼه ګوڼه . د دروازی په درزکی می‌وکتل بهرته اشرف خان یی ...

آ ! اشرف خان یی را بهر کړ له کوټی .خو- کسونیولی و په ګډه له زندانه یی وویست.ما ووهلی چیغی .. ټولو به زما کړیکی اوریدلی وی، خو هیچاهم ونه‌ښوراوه . غوږپوه شوم چی زما بندی دوست. اشرف :

بندی‌دا ټولی خبری په یوه ساو کړی .خو داروستی خبره چی‌یی‌کوله ژړغونی غوندی‌شو اوچی د اشرف نوم یی واخیست یو خلی چپ شو. بیخی چپ ... قاصد د بندی په وروستی خبره ټکان وخوړ. په ځای کیناست. په‌زړه‌یی غوټه راغله .ډیر وخت همداسی ناست و. بیا پاڅید. له کوټی ووت. راوړی پندیی راوسپړ وداو هرڅه یی په بند یانو وویشل. غوښتل یی‌چی بیرته د (اشرف) کوټی ته ننوځی خویو پیردار دوره مخی ته ولاړو د هغه په ولوبی لاس کیښود او ورته یی وویل :

ـ څه ،څه ! نوره دی لارو هه داځای دی خوښ شو که څنګه ؟ مګرنه‌یی پوه چی دازندان دی زندان . څه په مخه څه .

قاصد خپل ځادر په دوه لاسی ځنډواهه.په خیر، خیریی دوروستی ځل دپاره هغی توری کوټی ته وکتل . په خپلو جیبو نوکی یی د اشرف شعرونه ولټول . یو کاغذیی تری‌رابهر کړ. ورته ځیر شو. ځای په ځای ودر یـد سترګو له‌یی اوښکی راغلی ډیرو خت همداسی ولاړ و خو یو حاضر باش هغه له لاسه‌و نیواو ویښکه . قاصد یو واربیا کاغذته‌وکتل.بیرته یی قات کړ. په جیب کی یی کیښود او خپله لاریی ونیوله. هغه به لاخوګامه وړاندی نه ـ وتللی چی بیا به یی شاته وکتل .لکه خولاچی تری پاتی شوی وی. داکار یی خو واری تکرار کړ. داسی په لاره روان ولکه همدا اوس چی له‌کومی لویی ناروغی راپورته شوی وی .دور- وستی ځل له پاره یی زندان ته وکتل او بیا تری پنا شو .

خو ددی خونړی ماحول دتوروتنبواو لوړو برجونو له شانه یی داشرف خان د آواز په غورګی کړنګیده :

په‌آواز یی غوږ لری د روه بلبلو
په‌دګن دحال قصه هجری تو تا کا

پای

بقیه‌صفحه ۳۳

دسپورت...

مشکله وی. همدا وجه دهچی دسپورت دبشپړی داخلی آزادی د مسلی په برخه کی تثبیت او پرك والی را منځ ته کوی اوپه‌دی ډول سپورتی مفهوم ته د یوه محدود سیستم اصطلاح بخښی .

په هرحل هغه وخت چی موږ د سپورت داسی اړخونو ته پام واړو لکه په یوه ټاکلی اجتماعی محیط کی دسپورت سازمانی شکلونه دهغه استعمال او هدف نو د پاسنی درك نیمګړتیا را په ګوته کوی په سوسیا لستی اوپانګه والو ټولنوکی د سپورتی سازمان یوه مقایسه به‌په دغه برخه کی داساسی اختلافونو د توضیح کولو د پاره کفایت‌وکړی له یوی خوا د پرګنیز سپورت هماهنګه وده وجود لری او د ټولنی د ټولو غړو دبدنی پشپړ تیا په منظور دبدنی په‌یوه پیاوړی دولتی سیستم باندی په لوړه سویه لوبی صورت نیسی . له‌بله‌طرفه موږ د اشخاصو یوه اړخیزه حرفه یی وده ونیو او سپورت ډډه لګولی وی .

موږ عقیده لروچی د ټولنیز نظام پراساس زیاتره وختونه پریوه تجارتی بنسټ باندی یولړ داسی مسالو د حل‌له پاره په زړه پوری اهمیت لری کوم چی په معاصره ټولنه کی یی د سپورت د رول په باب یو لړ علمی خر ګندونی کړیدی . په تیره بیا نو موږ نظریات د فرداو بشریت له پاره دسپورت دانسان پالنی د ارزښت د هغه رول اوماهیت دپیچلو ستونزو د هوارو لو د پاره بشپړه بیه لری .

په دی وختونو کی پاسنی مسئلی تودی مباحثی ایجاد کړیدی .دغه مسئلی پـــه ۱۹۷۲ کال په مونیخ او په ۱۹۷٦ کال پـــه کوبیك کی د المپیك په علمی کانګرو همدا راز په ۱۹۷٤ کال‌په ماسکوکی د نړیوالی علمی کانګری په زیاتو راپور ونو اوویناوکی ماهوی بڼه غوره کړه دنوموړی مسلی سره‌به زیاتو مضمونونو او مانوګرافونوکی تماس نیول شویدی .د هغو کسانو نظریات چـــی دسپورت تر بشری ارزښت پیرنی او د هغو کسانو نظر یی چی د ټه ارزښت ددوی‌د اساسی او ماهیت خخه توپیر لری په ګوته شویدی .

باید وویل شی چی سپورتی فعالیت د انسان پر معنوی نړی ، د هغه پراحساساتو ایستیتکی وند ونو ،اخلاقو او د نړی لیدپر مفاهیمو باندی یوه مثبته اغیز ه ښندی

داهم په نښه شویده چی سپورتی فعالیت یوه اتل واره او هستونکی جنبه لری. تل د نامعلومو خیزونو د میند لوپه خوا درومی. ددغه فعالیت د جریان او نتیجو د جاویدانی ارزښت پـــه بـــر خـــه کـــی د انسا ن استعدادونه او کلتوری ایدیالونه خرګندوی. سپورت هر چاته د خان بشپړولو، خـــان بیانوو لواو پر خان‌باندی‌داتکاکولو ګټ شمیر فرصتونه برابروی. سپورت نورو انسانوته دخوشحالی ،انسانی ویاړ او دهغه دبی پایه امکاناتو د لیږدو لو ډیره ښه منبعده .اوسنی سپورت نه یوازی په یوه هیواد کی بلکی‌پـــه نړیواله پیمانه د افراد و ترمنځ د تماسونو په وده کی یومهم عامل ګڼل کیږی.

بقیه‌صفحه ۲۳

چشم‌ها

تمام بدنش روی چهار چوب در بزمین خورده بطرف اتاق دویده وپایش به‌لګن گیرکرده با ودچار خونریزی شدیدی شده بود، وقتی من وارد شدم او درمیان خون خود غوطه میخورد وبهوش بود ومن باشتابی جنون آمیز اورابه شفاخانه رساندم ، زندگی او مثل شمعی بود که‌به سرعت تحلیل میرفت‌وبه‌خاموشی نزدیك میشد ،آیا هنوز هم بمن می خندید ؟ اما بهر حال من دیگر هیچ شکایتی ندارم، چه کسی به‌ناله و شکایت من اهمیت میدهد ؟

لیلا همان دختر زیبا و بیگناهی که زندگی من‌بود، دنیای من‌بود و هستی من بود میان مرگ و زندگی دست و پا میزد ، داکتر مرا صدا کرد و گفت :

ـسقوط وحشتناکی بوده‌وخونریزی وجراحت داخلی او خیلی خطر ناك است.

من مثل دیوانه هابه اتاق او دویدم، روی تخت خواب افتاده بود واز درد به خود مـی پیچید ، با آنکه زبانم بند آمده بود شروع‌به حرف زدن کردم واودرحا لی که اشك میریخت وناله می‌کرد ، گفت :

ـآمدی ؟ من رفتنی هستم ، ایکاش مـــی توانستم فقط یکبار ترا با چشمهایم ببینم .

احساس کردم که این آخرین آرزوی او حالت محاکمه مرا دارد ، آیا او از مرگ‌داکتر خیلی رنج برده بود و می خواست بااین جمله اندوه خود را از این حادثه نشان بدهد ؟

وقتی ساکت شد با صدای لرزانی گفتم :

ـلیلا ! دیدن من با چشمهای ظاهری مهم نیست ،آیا تو مرا بار ها با قلب بزرگ و بیگناه و روشن خودت ندیده یی ؟ من مطمئنم که‌در این دنیا تنها تو بودی که‌توانستی چهره حقیقی مرا همانطور که بود ببینی، باور کن‌این مردمی که چشم دارند نمی توانند همدیگر را ببینند، پس محبوب من ، آرا م باش ، توبه زودی خوب خواهی شد .

لیلا حرف های مرا گوش می کرد و ساکت بود، آخرین شعاع درخشان خورشید در افق مغرب ناپدید شده بود ولیلاشروع به گریستن بود، از شدت درد به خود می پیچیدم، راز مخوفی که در قلب خونینم‌بود وجودم رامتلاشی می‌کرد، بیش از آن نتوانستم آنجا بمانم .

مادر لیلا آمد و کودك را کنار او گذاشت، طفل معصوم شروع به گریه کرد، شاید روح اوهم ازتراژدی غم انگیزی‌که درشرف‌وقوع‌بود آگاه شده بود، مادر لیلا هم میگریست، دیگر چیزی نفهمیدم .

روح بیگناه لیلا به آرامی از بدنش پرواز کرد، بیاد ندارم چه کردم ،فقط میتوانستـــم بفهمم که‌یك قلب از حرکت ایستادو قلـــب خونین دیگری زخم عمیق و درمان ناپذیر ی برداشت واز درد و شکنجه ابدی لبریز شده.

خورشید کاملا غروب کرده و تاریکی همه جارا فرا گرفته بود .

مردمی‌که نمی توانستند توفان هراس‌انگیز ودردناکی راکه درزیر پرده زشتی نفرت آور من برقرار بود ببینند ومعنی عشق واقعی و آسمانی مرا درك کنند بمن‌می خندیدند و هنوز هم هر وقت مرا می بینند بمن می خندند،ولی من‌که دیگر همه چیز برایم‌یکسان و بی‌تفاوت است ،گاه از خودم میپرسم :

«راستی اگر منهم کوربودم‌داستان زندگانیم بچه مشکلی در می آمد ؟»

ـپایانـ

به‌مناسبت شصتمین سالگرد قرارداد دوستی بین افغانستان وشوروی

دو ستان گرا می ـ بیست وـ هشتم فبـر وری سا ل (۱۹۸۱)، مطابق به نهم حو ت ۱۳۵۹ اتحـادجما هیر شوروی و جمهو ری‌د مو- کرا تیك افغانستان شصتمین‌سالگردمعا هده دو ستی بیـــن افغان ـ شوروی را تجلیل مینما یند .

بدین منا سبت رادیو مسکومسا- بقات رادیو یی را مد نظر گر فتـه ا ست که در آن همه شنو ند گان‌اهم از پیر وجوا ن ـ پسرا ن و دختر ا ن میتو ا نند اشترا ك‌نما- یند .

تحا یف گرا نبها و جوا یز بـه‌کسا نی داده میشود که بدو سوال ذیل جوا ب در ست بد هد .

سوال اول ـ کدام وا قعه مهم‌تاریخی در روسیه و افغا نستا ن سبب شد تا قرار داد دو ستـــی(۱۹۲۱) افغان ـشوروی با مضـا رسد .

سوال دوم- قرار داد مذ کـوردر طول سا لهای اخیر چه رو لی را در انکشا ف روابط دو ستا نـــه‌بین دو کشور بازی نمود ه است.

جـواب های خـود را می توانید تا بیست و هشتم فبر وری(۱۹۸۱) به‌یکی ازین دو آدرس ذیل‌ار سال‌دارید .

۱)مسکو رادیو ی‌نشرات‌خارجی-شعبه افغا نستان .

۲)کابل- پست بکس نمبـــــر(۸۳۲)

جالب ترین جوا ب شنو ند گان‌در پرو گرا مها ی رادیو مسکـــو به نشر میر سد .

رادیو مسکو تا بیست و هشتـم‌فبروری (۱۹۸۱) انتظار جوا بها ی شما را دارد .

قسمت دوم

عصر ما دوران پرواز

زنان بسوی قلل سربلند آزادی وعدالت اجتماعیست

زنان صلح می‌خواهند

زنان‌ودخترانیکه‌پیوسته درراه آزادی خودو همنو عان خو د شب‌و روزدر مبارزه بودند. زنان روشنفکـــرو دختـر ا ن پاك نهـاد پیـو ستـه مبـا ر زه خـو د را علیـــه استبـــداد دو را ن‌ادا مـــــه می دادند که‌ساز مـــان دمـــو ـ کراتیك زنان افغانستا ن در پیشا پیشس آنها قرار داشت . خشـــم زنان آزاده وپیکار جو ی مابود که‌دژ استبدادی دوران را که بنـا یش از ظلم و بیعدا لتی بود، به لر زه‌در آورد . صدا ها ی آزادی ، عدا لت وتر قی اجتما عی ، رها یی زنا ن از قید ستم فیو دا لی در هر گو شـــه وکنارمملکت طنین انداز شد .سا ـ زمان دموکراتیك زنا ن افغا نستا ن به مثابه مدافع صدیق آزادی تـمام زنان کشور روز بروز به اعتبـــار ونفوذ خود در میا ن توده ها ی‌وسیع مردم می‌افزود وبهترین نما یندگان زنان بلاکشیده افغانستا ن افتخـــار عضویت آن را کسب مینمو دنداین سازمان تجلیگاه آرما نها ی دیر ینه تمام زنان افغانستا ن گشت ودیری نگذشت که حیثیت پیشس آهنگـــی جنبش زنان را درافغانستان کسب نمود. بهترین نما یند گـــان را ـ ستین زنان ودختر ا ن قهر ما ن و آزاده افغا نستان در صفوف آن‌پیو ـ ست. ویکجاباحزب دمو کرا تیـــك خلق افغانستان وسایر و طنپرستان بسوی ساختمان جامعهٔ فا قد طبقا ت وفار غاز استثمار فرد از فرد یکجا باحرکت تاریخ به پیشس میر فت . سازمان دموکراتیك زنان افغا نستان این ساز مـــان فشر ده تمـــام عناصر وطنپرست و محل تجمـــع صادقترین و هد فمند تر ین دختران وزنان کشور باوجود شرا یط دشوار مبارزه توانست صفو ف خویشس‌را تحکیم بخشد و مبارزهٔ بی امـــان خوراعلیه‌امپریالیزم‌ارتجاع وفاشیز م صهیونیزم ونژا دپرستی استعـمار واستثمار ، سازما ن دهد . درشرایط رقت بار ستم واختنا ق تعهد نمودند که در اثر پیکار عا دلانهٔ خود ، برای رفاه تمام زحمتکشا ن کشور از قید ستم طبقا تی وستم‌فیو دالی‌واستثمار بیرحمانهٔ طبقات استثمار گر پیکـار نماید . صدا های اعترا ض زنا ن و دختران قهر مان کشور هر روز بیش از پیشس توجه مردم را به خودجلب مینمود وهزارا ن فر زند صد یـــق جامعهٔ مادر صفو ف فشرده ایـــن سازمان جا میگرفت وبا تما م زنان کشور اعتراض خودرا بگوش‌ارتجاع داخلی وبین‌المللی میرسا نید . این خواست زمان مابود که نیرو ها ی اهر یمن وابلیسس ار تجا ع که هزار ها موانع گوناگو ن در سر راه‌وطن پرستان وزنان کشور ایجاد مینمودند باید ازمیان بروند وجا ی آنـــها را خدمتگاران واقعی مردم‌پرنماید وزنان درد کشیده افغانستان راه روشـــن آیندهٔ درخشا ن خود را پیدا نمو دند وبسوی جاده های هموار وتابنا ك زندگی یکجا باتمام عناصروطنپرست در حرکت افتا دند.

انقلاب ثور این خواست زما ن‌ما وضرور ت قانو نمند تکامل جا معهٔ مابه اشترا ك‌تمام عنا صر وطنپرست ملی ومترقی به‌پیروزی رسید که با اولین دست آورد های خود نقشس سازمان دمو کرا تیك زنان‌افغا نستان را روشن ساخت ، وظایف و مسئو ـ لیت های اساسی رابرای به‌پیروزی رساندن کامل انقلاب وساختـــما ن جامعهٔ بدون طبقات در برابر زنا ن روشنفکر کشور قرار داد . زنا ن که‌نیمی از نیروی اسا سی جامعـه مارا تشکیل میدهند ، از قید ستم فیودالی رهایی یافتند وشخصیت‌زنان کشور در چوکا ت قانو نی آن تثبیت گردید.

اکنون انقلاب ثور خصو صـــا مرحلهٔ نوین تکاملی آن ـ مر حلـــهٔ نجات انقلاب ومردم وظایف عمـــده وسنگین را بـد وش ز نـــا ن رو شنفکر کشور ساز مان دمو ـ کراتیك زنان افغانستا ن با وجـود مشکلات عدیدهٔ که داشت توا نست رسالت خودرا در تمام عـــر صه های مبارزه ادا نماید ونقشس قا طع وارزنده داشته باشد . از جملـــه پیروزی های این سازمان میتوا ن تدویر اولین کنفرانسس سر تاسری زنان کشور را با اشترا ك تما م‌زنان جامعهٔ مانام برد. این واقعه تاریخی در کشور مابسس مهم و ارزنده‌تلقی میگردد. چه زنان جامعهٔ ماخود سر ـ نوشت‌خودرا بدست داشته ودرتامین آزادی های بیشتر زنان سهم خوا ـ هند گرفت .

دیگر زنان ودختر ا ن جامعهٔ ماز تنگناه محیط خانواده وزیر بارننگین بیسوادی بیرون آمده بسوی افـــق های روشن زندگی پرواز می نمایند زن این نیم موجود اجتما ع ما کـــه پرورش دهندهٔ نیم دیگر آن است ، یکجا دوش بدوش مردان افغا ن به سوی آبادی و عمران مملکت عزیزما افغانستان خواهند شتافت . خوا ـ هران ومادران مادیگر بسوی سا ـ ختمان جامعهٔ خوشبخت ومر فـع و عاری از تنا قضات اجتما عی ـ به سوی جامعهٔ فاقد بهره کشی‌انسا ن از انسا ن به پیشس میرونـــد .

جواب به نامه های شما

سلام خوا ننده عزیز

با سلا متی خوا نند گا ن و همکا را ن عزیز مجله ژوندو ن می پر دا زیم به جوا ب نا مه ها

دو ست عزیز ظاهر نا دمیان از انستیتو ت هوا شنا سی

سلام صمیما نه و دو ستا نـــه ما را هم بپذ یرید . از محبت و مهر با نی تا ن تشکر . شعر ار- سا لی خو یش را در یکی از شماره های آینده خوا هید خوا ند .همکا- ری شما همکا ر عزیز را خواها نیم مو فق با شید .

دو ست عزیز محمد طا هر افضل زاده محصل دار المعلمین کابل .

سلام همکا ر عزیز . علاقمند یم که به ا ین همکا ری بپر دا ز یـد پا سخ نا مه یی شما را به متصدی صفحه سر گر میها و مسا بقات سپر د یم سرا غش را از آ ن‌صفحه بگیر ید . خدا حا فظ

دو ست عزیز محمد سلیم متین فارغ التحصیل لیسه عمر شهید

با سلام ،نامه یی شما رسید.در آیند ه تو جه دا رید که در طر ح جدو ل متقا طع د قت بخر چ‌دهید ودیگر اینکه از جدو ل طر ح شده، پر شد ۀ آنرا برای مجله بفرستید تا در ست و نا در ست آ ن بـــه سهو لت ارز یابی شود و گر نـــه وقت بسیا ر در اختیار نیست که نخست متصدی صفحه آنرا حـــل کند و بعد خوا نند گا ن ... موفق با شید .

دو ست عزیز قد سیه وا حد ی از کارته پروا ن

سلام دو ست ارجمند . پا سـخ به صفحه سر گر میها و مسابقات را گر فتیم و آنرا به متصدی‌صفحه اش حوا لت کردیم تا ببینیم چـه خوا هد شد. همکا ری شما رامی خوا هیم .کا مروا و خو شبخـــت با شید .

دو ست عز یزنجیبه وا حد ی از کا ر ته پروا ن

بپذ یرید سلام مـــا را د وست عزیز . جوا ب به سوا لا ت‌صفحـه سر گر میها و مسا بقا ت را د ر یا فتیم و آنرا به متصدی آن‌سپر- دیم که تر تیب اثر بدهد .منتظـر همکا ری شما هستیم ، کا میا ب با شید .

دوست عزیز نظیفه وا حـــد ی فا رغ التحصیل لیسه عا یشه‌درانی

سلام علیکم ، همکا ری شما را پذیرا هستیم . پاسخ به سوا لا ت صفحه سر گر میها و مسا بقا ت را به گر دا نند ه آ ن سپر د یم که پا سـخ هـارا ارزیابی کنـدو صحیح و درست آنرا یکسو کنـد سعا د تمند با شید .

دو ست عزیز رحمت ا لله‌غیر ت متعلم‌مکتب اسلام قلعه پلخمری

سلام و پر سا ن دا ریم . د و شعر از شما در یا فتیم ، یکـــی سروده طبع شما و دیگر به‌انتخاب ذوق شما بخوا نید شعر ا نتخا بی خو یش را :

تاج سر جمله هنر ها ست علم
قفل کشای همه درهاست علم
در طلب علم کمر چیست کن

دست زاشغال دگر سست کن
با تو پس از علم چه گو یم‌سخن
علم چو آید بتو گوید چه کن

علم کثیر آمد و عمر ت قصیر
آنچه ضرور یست به‌آن شغل‌گیر

واینهم تو تة از ا حسا س‌شما:

روا نم شاد و خا طر بـــود مسرور
ز شر ا ب زند گا نی سر مست
د یوا نه منم بشنو

پیروزی شما را خوا ها نیم ، خدا حافظ ..

دوست عزیز ها د ی آ تش

چکیدۀ ا حسا س شما بنـــا م ((چشم)) به اداره رسید ، و لی درست نفهمید یم که این همه‌حرف وسخن بر چشم کیست؟ چشما ن معشو ق چارده سا له را ((فسو- نگر وشرر خیز)) د یـــده ایـــد یا چشما ن جستجو گر خو یش‌را که محبو ب چارده سا له راکشف کر د ه ا ست ؟ .. و بالاخره همه احسا س و عو ا طف را به‌چشـم بستن ، و آنگا ه ما یو سا نـــه احسا س شکست کرد ن ، و چشم را بر حا ل زار خو یش شا هـد گر فتن ، آدم را به خنده مـــی اندازد که مفتو ن یك‌نظر شو یـــد.

نمو نه یی از کار ادبی شما :

... توا ی چشم ـ که با یـــك نگا هت ـ همه ـ خو شیها وسعادت ها را ـ همیشه در پهلو ی تو می بینم ـ تو بود ی که به ـهنگا م نگر یستن ـ همه چیز را در تو ـ به مثل گنجینۀ خو شبختی دیدم ـ توا ی چشم ـ که همه حوا س و تما یلا تم را ـ بسته به تو مـــی دا نم ـ با او لین نگا ه تو خودرا- همچو بیچاره در قید تو می بینم- تو ای‌چشم ...

دو ستا ن عزیز خا لده عا لمی وسید ه عا لمی از لیسۀ جهـــان ملکۀ غز نی

جدو ل متقا طع شما را گرفتیم و آنرا سپر د یم به متصدی صفحه مسا بقا ت و سر گر میها که از نظر بگذراند و برای چا ب آماده سازد پیروزی شما را آرزومـــی کنیم .

دوست عزیز پرتو نادری

همکار عزیز و خوب ما چنیـــن مینگارد :

((به تمام کار کنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستـم ، سلام های گرم به گرمی انفجـــار هسته سنگین یورانیم ، البتـــه یو رانیمی که آرزو میکنم تـــا انفجارش از انتشار ذرات کشنـده رادیو اکتیو عاری باشد.

شاید دردل ها بگو یید کـه برادر ما را ازین سلام خطرنـــاك تیر . امامن خواستم که سلامـم از داغ ترین ، و آتشین ترین سـلام های باشد که برایتان می رسد .تا در حرارت آن لحظه ای هم که شده باشد درد تو انفر سا و جا نگذای شلاق باد های سرد کابل را ازیاد ببرید .

حتما که هوا سرد است گراف قیمت چوب هم شاید به آخریـــن نقطۀ مگزمیم خود رسیده باشد .

برادر ، انرژی حاصله ازیـــن انفجار انرژی صلح است که قلب زندگی را گرم می سازد و آن رابه انفجار بم اتومی در هرو شیمـــا مقایسه نفرمائید .

خوب ازین شوخی های کم مـزه که بگذرم من درماه میزان کـه‌به کابل آمده بودم سری هم به ادارۀ مجلۀ ژوندون زدم . خواستـــم تا همان رابطۀ ضعیفی که میان من و شما چون رابطه ضعیف هایدروجن که میان مالیکول های الکول و یـا ما لیکول های آب وجود دارد اندکی تقویه کرده باشم و با دوستان یا این آشنایان نا شناس از نزدیـــك آشنا شوم اما فقط دوستان محترم زمان نیکرای و حیاتی صاحب را با چند نفر از همکاران دگر مجلـــه دیدم .

حیاتی چیزهای راکه جواب‌نویس محترم در مورد شعر (بدرود) کـه آنجا تغییر نام داده بـــــود و (سر نوشت) شده بود برایم دریکی از شماره های ژوندون نشان داد .

اعترا ضات خالی از دلچسپـــی نبود .

اینکه چرا کسی را در نهایـــت شب گذاشته ام و خودم تنها بـــه سوی افق های روشن رفته ام وگویا کار بدی کرده ام و جواب نویـــس محترم هم درین قسمت از من‌جواب خواسته بودند مختصرا باید بـــه عرض برسانم که :

تمام پدیده های زنده یکسان عاشق نور نیستند . نباتی در سایه های تاریك و نمناك می خزد وزندگی رادر آن ظلمت ادامه میدهد و با آن عادت‌میکند و تمایل هم به قد افرازی به سوی نور ندارد باید او تا آن درخت تناور بلندی که خورشید را دوست دارد و بی او زنده مانده نمی تواند و عاشقانه به سوی او شاخه هایش را چون دست های پیروز مند یك قهرمان بلند می سازد دارای تفاوت های فطری باشد .

نباید این را ملامت کرد که چرا با گیاه (سایه دوست) نمی سازد و در آن فضای ظلمانی نمناك به زندگی ادامه نمیدهد ، و آن سیاهی را با آن مو جودات عادت کرده به‌آن رها می سازد و فاصله میگیرد . و به سوی آفتاب قد بر می افرازد .

خفاش ها عاشق شب اند وفضای تاریك برایشان جولان گا هیست مصوون و آرام تا محیطی که در آن اشعه خورشید می تابد .

بکتریا ها در عمق او قیانوس‌ها دور از نگاه روشن خورشید زندگی می نمایند و نور را باور ندارند .

انسان های هم در هاله های از پندار های واهی گیر می مانند و انسان های هم چون کرم های پیله در غوزه های تنگ و تاریك تعصب

این همه عظمت زندگی را حبس می سازند که نه تنها گاهی هم درفکر گسستن آن حصار های تاریك نمی افتند و دست و پایی نمی زنند بلکه در تلاش دفاع و حفاظت آن نیزمی برایند .

انسانی که در سنگر شب می ایستد و از ظلمت پا سداری می‌کند بگذار که در تنهایی و تجرد ننگین خودآخرین نفس‌های زندگی اش را که‌روبه خاموشی میرود بشمردازاو باید فاصله گرفت و در سنگر آفتاب و روشنی ایستاد و با فطرت سرکش و آزاد باشب و سیاهی‌به مبارزه بر خاست .

شاید بگوئید که توهم یکوقت در عمق سیاهی و شب اسیربوده‌ای این گفته ممکن درست باشد ولی‌حالا از آفتاب الهام میگیرم .

ضرور ندانستم که با طرح هر مصرع شعر ((سر نوشت)) ازکلمه کلمه آن بدفاع بر خیزم اولا چندان ضرور نبود و ثانیا شاید نواقص هم داشته باشد اما گاهی بر داشت ها تفاوت می کند تا حقیقت نهفته دریك واقعیت .

این نامه را در هر دو روی ورق نوشتم چون چیزی نیست که جهت نشر فرستاده باشم حتما که ازین اشتباه میگذرید اما ضم نامه قطعه (شعرك) دگری را بنام (طلوع) که خدا کند تابه آنجامیرسد (چاشت) نشود جهت نشر فر ستادم حتما که شایستگی نشر را نداشت در آنصورت این طلوع تا بستانی درکام غروب زمستانی باطله دانی خواهد افتید وخدا اورا ازین عذاب الیم نجا ت‌بدهد . با عرض حرمت .

پیروز و موفق باشید

جواب نویس :

به‌پاسخ دوست‌عزیز وشاعرنوپرداز عر ض شود که ا نسا ن این زمانه به دو گو نه اند : ((آنها که برا ی ادا مه ا سا ر ت و بر د گی دسته یی‌دیگر سلاح میسا ز ند و آنها که سلاح بر سر و جا نشان آز ما یش میشود))

.. حسا ب و کار شا عر ا مروز از دو ستان سیا هی وسیاه پیشگان که هما نا د سته او ل با شد جد ا ست و نمیشود برا ی لحظه یی با ا یشا ن پیما ن همکا ر ی بست .

شا عر ا مروز واند یشمند متعهد وملتز م ((به و یژهٔ شا عر و نو یسند ه جها ن غارت شد ه)) در صف اکثر یت بی چیز و گرسنه می ایستد وبا اقلیت ستمگرو ستم گستر به‌جنگ می پر دازد . نه اینکه به بیا ن د یگرد م ا ز ظلمت و تاریکی بز ند و فی المثل بگو ید که همه جا ندا را ن به یکسان از نور لذت نمی بر ند نبا تی به تاریکی خو ش ا ست و گیا هی به رو شنا یی .

آیا از مردما ن ستمد یده جهان سوم کسی رامی یابید که هوادار تاریکی با شد سخن ما با ا نسا ن رنجکشیده و در ما نده ا ست وشما شا عر گر امی ، در آن شعر مورد بحث ، خوا نند ه ا صلی‌شعر خود را تنها و یگا نه گذ ا شته اید و خود به سوی موج‌نورشتافته اید . در قسمتی از شعر تان میگو یید ((ای مانده در نها یت شب ها ی بی امید آن آشیا نه نیست د گر جا یگا ه من)) و به اینگو نه ، آن آشیا نه ، قبلا جا یگا ه شما بود و لی حا ل نیست ، و دیگرا ن که آنجا ما نده اند ، بما نند و بپو سند و د یگر هیچ .. واینهم شد شعر گفتن ...

ا گر شا عر و نو یسند ه ا مروز ، اکثر یت گر سنه و نا توا ن را که سا لها و قر ن ها ا صحا ب ظلمت و تاریکی به بیغو له ها ی‌بی دا نشی و سیا هی در افکند ه اند، به سوی آفتا ب و رو شنا یی هدا یت نکند و با ایشا ن مشتر کا با پلید ی نه جنگند و سیا هی را نز دا یند ، شعر ش به لقا یش نمی ارزد .

فر ض بگیر یید شا عر ی درسر زمین افر یقای جنو بی با د یگر سا کنا ن آنجا می زید و نظا م حکو متی آند یار ، نظا م ستمگری است و خلق و خلا یق در عذاب بسر می بر ند و هر چه بینی جز سیا هی نبینی . بی عدا لتی ،نادر- ستی ، حق تلفی ، شکنجهٔ‌انسان، و استثمار انسا ن ...

حا ل شا عر چه کاری انجا م دهد . تکت طیا ره بگیرد به‌عرو - س شهر ها (منظور پاریس نیست)

سفرکندیادرکنار مردم‌خویش، خلق وخلا یق را آگاهی د هد . انتخاب با شما ست . کدام یك .

دو ست عزیز و همکا ر جد ید احمد صفر عمر کند هاری

بعد از سلام ، همکاری مد او م شما را آرزو مند یم . و تقا ضا میرود که هر شما ره را به مو قع وزمان آ ن بخوا نید نه اینکه‌بیست شماره‌ژو ندون را به چند روز .

و قصه باز بر سر هنر مندا ن است که آ ن یکی درست میگو ید و آن د یگر ی غلط میفر ما ید .

گذ شته از اینها ، خدمت تا ن عرض شود که اندرین باب بسیار نو شتند و پا سخ گفتیم و لی سخن بدا ن مهر و نشا ن هست‌که بود . چاره چیست ؟ این اعترا ض ها را بیك منبع با صلا حیت وا- گذار میشو یم که در ا مور هنر ی و اد بی ، گفتار وقضاوت شا ن کر دا ر را بار بیا ورد وو ا قعیت هارا بر ملا سازد فی المثل در القا ب هنر مندا ن تجدید نظر گردد و معیا ر ها ی هنری درنظرگر فته شود و آنگا ه لقب استا دی بیك آواز خوا ن یا هنر مند تیا تر اعطا گر دد ... از اینرو در ا ین زمینه که مهو ش در باب ناشناس

چه گفته ا ست و ظا هر هویدا دیده ندا رد که شهر ت احمد ظاهر را ببیند و قبو ل کند ، میما ند برا ی بعد ، تا ا تحاد یه هنرمندان در آ ن مورد غور و تا مل بکند

با این عذر از سوا ل و جوا ب‌شما با هنر مندا ن صر ف نظر میکنیم.

به پا سخگو ی نا مه ها که این کمتر ین شما با شد ، انتقا دا تی

دا شتید که با جبین گشا ده به پاسخ می نشینیم و شکررنجی حاصله را بر طر ف می کنیم. اگر به پا سخ مطا لب فر ستا د ه دو-

ستا ن با شو خی و طنز میپردازیم، هدفی جز شوخی دو ستانه ، چیز دیگری نیست و از سوی حقا یق را از چند سو،و چند جهت د ید ن

کار د یگری نیست . و همینگو نه آ ن اصطلا ح صو فیانه که بکار برده شد ه ا ست به معنا ی تو جه نکرد ن ز یاد به ماد یا ت وظواهر است که آد م را از معنو یا ت به

دور می دا رد و معنا ی بد دیگری ازآن مستفاد نمی شود، مگر آنکه اصطلاح را جدا جدا بخوا نید و

تعبیر ها ی مختلف بر آ ن ببندید.

اگر آن همکار را متلفت به‌کلی گو یی ا ش کر ده ام ، هد ف جز

شنا خت حقا یق نیست و در ا ین میا نه کار با شا عر ا ست که چه می سرا ید و چه می گو ید ا گر

شا عر فرزند زما ن خو د ا ست ،نیاز جا معه را می بیند و آنگاه

شعر میگو ید نه اینکه تنها ا سیر

غرا یز کور گر دد و ا زمحبو ب سمین تن بگو ید .عجب!!همینگونه می خواهید یا چیز د یگر .

و یکبار د یگر تقا ضا میکنیم‌که همکا ری خو یش را با مجلهٔ‌ژوندون یا بهتر بگو یم با مجله

خود تا ن گستر ش بد هید و با از سا ل مطا لب خوا ند نی‌و انتقا دا ت و پیشنها دا ت سا زنده ما را یاری کنید .

والسلام

دانشمندانی‌که درسیمینار علمی دوصدومین‌سال وفات میا فقیرالله اشتراك کرده بودندعکس یادگاری گرفتند .

دوصدمین‌سال..

جواب میدهد :

ـ به‌صورت یقین‌من‌مقاله تحقیقی وپرمحتوای رادر زبان های‌رایج‌شوروی‌پیرامون میافقیرالله وسیمینار دو صدمین سال وفات وی به‌نشر خواهم رساند از او میپرسم که نظرش درباره شیوه تحقیق در سیمیناری که او در آن‌شرکت دارد، چیست ؟ جواب میدهد :

ـکار سیمینارازنظر من دارای ارزش فوق العاده است و دانشمندان شمادر کارهای خود خیلی دقیق و جدی میباشند.

دیگر سوال این است که :

ـ ازدانشمندان افغان شرکت‌کننده دراین سیمینار باچه کسانی آشنایی قبلی دارد؟

میگوید :

ـبیشتر دانشمندان محقق افغانی رااز پیش می شناسد. نظرش رادربارهٔ فرهنگ وادبیات قدیم افغانستان جویا میگردم و میپرسم که در این مورد چه مطالعاتی دارد ؟

کوتاه وفشرده جواب میدهد :

ـ فرهنگ کشورشما فرهنگی است‌پرغناو بارور ودارای سوابق روشن وافتخار آمیزکه متاسفانه در باره به شناخت آوردن آن خیلی کم کار شده‌واین‌وظیفه‌اکادمیسین های‌شماست که‌برنامه های منظم وسودمند برای بسط و گسترش کار های تحقیقی علمی وادبی خود فراهم آورند .

به ارتباط سخنان وی از او میپرسم :

ـباتوجه به اینکه اکثر کشور های آسیای میانه ودرمجموع کشور های شرقی باهم‌وجوه اشتراك فراوان فرهنگی دارند به نظر او چه وجوهی مشترك میان فرهنگ کشور های‌آسیای میانه شوروی با افغانستان وجود دارد ؟

پاسخ میدهد :

ـاین وجوه آنقدر فراوان و زیاد است که بر شمردن همه‌آن مشکل‌به‌نظر میاید .میتوان گفت رسومات، عنعنه ها وفرهنگ مشترك و خاصتا رویداد های سیاسی واجتماعی مشابه هم دراین کشور ها ادب وهنر آنان رابه‌گونه‌ی جداناپذیر باهم آمیخته ساخته‌است امادراین میان افغانستان همیشه نقش صادر کننده را داشته است .

از این خانم دانشمند که تاکنون سه بار دیگر هم به کشور ماسفر کرده ودر کار های علمی دیگر شرکت داشته است خدا حافظی میکنم وبه سراغ (عمر زاق زاهدف) میروم که دومین مهمان از کشور شوروی است ودر سیمینار میافقیر الله شرکت دارد .

زاهدف که دکتور علوم فلولوژی موسسه شرق شناسی اکادمی ازبکستان شوروی‌است دراین مورد که پیش از شرکت دراین سیمینار در چه محدوده یی میافقیر الله جلال آبادی را میشناخته وکدام یك از آثار وی را مطالعه کرده بوده است ، میگوید :

ـمن درباره فرهنگ شرق آسیای میانه مطالعاتی کافی داشتیم امامتاسفانه درآثاری که‌از این کشور هادر اکادمی های خارجی‌وجود دارد کمتر در باره میافقیرالله بحثی به‌میان آمده است واین به خاطر آنست که دانشمندان افغانی یادر باره این شخصیت مطالعه کافی نکردند ویا آثار خودرا در باره وی به چاپ نرسانیدندکه‌خویش بختانه جمهوری‌دموکراتیك افغانستان به این نقیصه عطف توجه‌کرد وبا دایر شدن سیمینار دو صدمین سال وفات این‌دانشمند نه‌تنها برای عالمان‌کشور خودشما بلکه برای محققان خارجی هم زمینه شناخت یکی ازبزرگترین متصوفان قرن هجده میلادی فراهم آمد که امیدوارم درآینده از گونه این تحقیقات بیشتر صورت گیرد و دانشمندان شوروی هم بادوستان افغانی خوددر روشن ساختن باب های فرهنگ و هنر سهم ارزنده گیرند .

از او میپرسم :

از متصوفین افغانستان با کدام شخصیت ها بیشتر آشنایی دارد ؟

جواب میدهد :

ـدر مجموع تصوف شناسی بخشی ازرشته علمی مرا تشکیل میدهد ودکتورای خودرا هم به خاطر نگارش رساله یی پیرامون آثار کاظم خان شیدا گرفته ام که از معاصرین میافقیرالله جلال آبادی‌است‌وآثارش‌متاثرازتصوف نقشبندی هم چنین بامتصوفان دیگر از مانند خواجه عبدالله انصاری ، وشاگردانش،حمید ماشوخیل پیر محمد کاکړ وعده دیگر آشنایی کامل دارم .

دیگر سوال این است :

ـ شماعقایدتصوفی میافقیرالله را بامطالعهٔ بامتصوفان پیش ازوی ویا هم‌دوره وی‌چگونه ارزیابی می‌کنید ؟

ـدراین زمینه بسیار باید کار شود که متاسفانه تاکنون نشده است میافقیرالله یکی از پیروان طریقه نقشبندی است که اساس

طالب آوازه گمنام...

سالی برای صفا فراهم بود واو چندی درخانه نزد خلیفه میر پاد شاه وبعدا نزد مولوی عبدالکریم که ازعلمای دینی بودبه شاگردی پرداخت وبعدازمراحل فوق شامل کورس تخصص تلگراف وزارت مخابرات شدمدتی نیزدرمکتب نصری خان آباد درس خواند واین مصادف بازمانی بود که پدرش به حیث نایب الحکومه تلفن وبدخشان ایفای خدمت میکرد، دربازگشت به کابل چندی در مکتب حبیبیه بودو بعد در شمار بیست نفری قرار گرفت که برای آموزش تخصص رشته تلگرام عازم کراچی شدند صفادر همین دوره از تحصیل خویش موفق شد که زبانهای انگلیسی ، اردو ، عربی وفرانسوی رانیز فرا گیرد .

در جوانی به خاطر آشتی ناپذیری اش با جریان های سیاسی روزبه زندان رفت وتقریبا درمرز پری دوباره آزاد شد ، مدت چهارده سال زندانی بودن درسلول های تنگ وتاریک در چار دیواری که انسانیت رادر خود کشته بود هر گز نتوانست روح سر کش وعاصی اورا آرام سازد واز او مردی اهل سازش بسازد همانطور که احراز مقام های مهم دولتی هم هرگز تغیرش ندادوفریفته اش نساخت وهرچند کوشید ند که از او شاعری درباری بسازند ومدحیه پرداز ممکن نشد واین شاعر گرانقدر تا اخیر عمر همان ماند که بود .

صفا شعری سلیس وروان دارد وبا آنکه کمتر اتفاق افتاده است که وزن در سروده های او سستی گیرد محتوی هر گز قربانی خرم نمیگردد ، او درشعر خودعاشق طبیعت وبیان دردها ورنج های مردمی دریك دید انتقادی اصلاحی ، گاه شعرش پند گونه میگردد .

صفا باآنکه سال های مدیدی درزندان ماند وبعدازآزادی هم عهده دار مشاغلی مهم بود که برایش مجالی برای کارهای علمی نمیگذاشت کارهای زیادی در زمینه های علمی دارد که هریك در جای خود ارزشی دارد ، نگرشی به ...ست آثار او گواه خوبی برای این ادعا است :

۱ـ مختصر منطق که در آن از منطق قدیم وجدید بحث شده این رساله به چاپ رسیده است .

۲ـ (نوای کهسار) مجموعه شعر که از (پیام مشرق) دکتور اقبال استقبال شده است.

۳ـ رساله گل مزار اثر طبع نشده وی که بمرحوم قاری عبدالله ملك الشعرا اهداء شده است .

مرحوم استاد صفا تا آخر عمر از کارهای نویسندگی اش دست نکشید .

٤ـ دیوان اشعار(طبع نشده .

٥ـ مثنوی بستان الشان که بخشی از آن در هفتگی نامه ژوندون سال ۱۳۳۰ نشر شده است .

٦ـ ساقی نامه درهشتصد بیست ـ که هنوز طبع نشده است.

۷ـ فصل چهارم تاریخ افغانستان طبع شده. ونشریات شامل مشاعره وغیره.

۸ـ ترجمه کتاب ((تربیه)) از پرونیکر جان اید مز که برای ریاست دارالتالیف وزارت تعلیم وتربیه ترجمه شده ولی به طبع نرسیده است .

۹ـ ترجمه مقالاتی چندازکتاب (حکومت خوب) از انگلیسی برای وزارت تعلیم وتربیه و هم چنین ترجمه مقالات نقد هنر وادب که درنشریه های کشور طبع شده است استاد صفا درسال های آخر زندگی به بیدل شناسی و نقد شعر علاقه وافرنشان میداد وگویا در نظر داشت رساله یی دراین زمینه تدوین کند و نقدی تحلیلی بر آثار فلسفی وتصوفی بیدل بنگارد که مرگ مجالش ندادویادداشت های استاد نا تکمیل باقی ماند .

بانشر نمونه یی از شعر استاد صفا این مقال را خاتمه میدهیم وروانش راشاد میخواهیم

بلبل گرفتار

باز بوی چمن آید به دماغ ای صیاد
سبزه تازه دمیده است به راغ ای صیاد
شسته شبنم رخ صد برگ به باغ ای صیاد
لاله بگرفته به کف بازایاغ ای صیاد
من ویك مشت پروکنج قفس تاکی وچند؟
ناله از درد به این نیم نفس تاکی وچند؟
همنوا یان به چمن بال گشایند همه
به هوا داری گل نغمه سرایند همه
مست از بوی سمن سر به هوا یندعمه
زنده از نغمه جا نبخش صبایند همه
من افسرده به قید ستم افتاده اسیر
بسکه جان بی تب وتاب است از آن هم شده سیر
ای خدااز چه دل شوق شعارم دادی ؟
طبع سر شار وآب نغمه شمارم دادی ؟
با گل ولاله ونسرین سرو کارم دادی؟
آشیانی به چمن فصل بهارم دادی ؟
که فلك باز چنین آتش بیداد افرو خت
مشت خاشاك مرا شعله زدو پاك بسوخت
دی سبا مژده گل از چمن آورده چرا؟
فرور دین بوی گل یاسمن آورد چرا؟
خبر تازه نسیم از دمن آورد چرا ؟
باز باید خبر خوش به من آورد چرا؟
که مرا رشتهٔ بیداد وستم بربسته است
به قفس کرده مرابخت بدودربسته است
سرو گویند به گلزار ندا فراخته است
نوبت مستی وکوکو زدن فاخته است
سایه بر آب روان نارون انداخته است
آشیان ، ساز خوش الحان به برش ساخته است

آه، گل! بلبل خوشگوی تو افتاده به بند
ورنه شاخ توبه باغ از همه می‌ساخت بلند
گل نورسته، به‌باغ‌است همان‌جلوه فروش
عندلیب‌است وهمان‌نغمه‌که می زدره هوش
آبشار است و همان ناله و فریاد و خروش
موج آب است‌و همان لغزش‌وبی تابی‌وجوش
من ماتم زده از نغمه ندارم اثری
نتوانم که‌به هم بر زنم از شوق پری
آهو آزاد و به کهسار خرامان یارب
کبك در دشت گهی، گاه‌به دامان ،یارب
کوه‌و دشت ودمن وراغ‌گل افشان ،یارب
هر طرف صحنه گلگشت به سامان ، یارب
درگرفتم من گلباز، به قید بیداد
یارب آهم بزند شعله به جان صیاد
مردمان ! چند گذشتن به تغافل زبر م ؟
من همان بلبل گویند ه خوش بال وپرم
که شما را همه حظ بود زآواز ترم
گرتوا نید به رخ باز نما یید در م
رحمت آرید درین دم که گرفتارم من
نشسته حیله صیاد دل آزارم من
آه،یارب غم‌بی مهر ی دورانم سوخت
دردبی دردی ابنای زمان جانم سوخت
حسرت زود فراموشی انسانم سوخت
قدر نشناسی یاران گلستانم سوخت
نه یکی از قفسم آید و آزاد کند
نه یکی‌فصل گل از ناله من یاد کند
همنوایان چمن ، عشرت گل مفت شما
پربهم برزده از شوق ، بر آرید صدا
برسانید هلا ، غلغل مستی به سما
هان بگیرید کنون در بر گلبن ماوا
که مرا خاطر محزون زطرب مهجور است
فکرت عیش و صفا زین دل پر غم دوراست

دوصدمین سال

خودرا از بخارا گرفته و خاستگاه آن‌عاشقان بخارا شمرده میشود نام موسس طریقه نقشبندی ، نقشبند است که در قرن چهارم میلادی میزیست ودر اندك مدت تمام کشور های شرقی زیر تاثیر تصوف او رفت .

این طریقه اختلاف هایی چند باطرق دیگر فلسفه وتصوف دارد که در این کوتاه مدت مجال بحث روی‌آن‌نیست واز سوی دیگر تحقق کافی هم در این مورد صورت نگرفته وکاری است‌که باید بعداز این به آن توجه گردد. ازاو میخواهم که‌خصوصیت‌های تصوف طریقه‌نقشبندی را به صورت فشرده بیان کند :

جواب میدهد :

ـنقشبندی‌درواقع یکی از مهم ترین‌شاخه های تصوف شرق به شمار میاید که بیشتربه وحدت وجود اتکا میکند .

تعلیمات این طریقه در مجموع سی بخش میرسد که‌ما برای فشرده ساختن آنرا درچهار مورد خلاصه مسازیم .

۱ـ خلوت در انجمن .

۲ـ سفر در وطن .

۳ـنظر در قدم .

٤ـ خوش در دم

که این معنی آن این طورخلاصه میگرددکه انسان لحظات زندگی را گرامی می‌شمارد واز آن کسب لذت کند واین لذت جویی را همگانی سازد ، یعنی به گونه یی بزید که هم خودش شاد باشد وهم‌دیگران‌وایام عمر وزندگی به‌غم وغصه نگذرد که دراین زمینه من در شماره‌های ۱۲ و ۱۳ دلو روز نامه هیواد مقاله مفصلی زیر عنوان : (تصوف او کاظم خان شیدا و نقشبندی دپلوشعر) مقاله‌یی نوشته ام‌که‌برای کسانی که طالب معلومات بیشتر دراین زمینه میباشند مطالعه آن مفید است

از استاد زاهدف خدا حافظی میکنم تابه سراغ چندتن از دانشمندان‌افغان بروم وباآنان صحبتی داشته باشم

مدیر مسوول : راحله راسخ‌خرمی
معاون : محمد ز مان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان‌زاده
آدرس : انصاری واتـ‌جوارریاست مطابع دولتی ـ کابل
تیلفون مدیر مسوول : ۲٦۸٤۹
تیلفون ارتباطی دفتر : ۲۱
تیلفون توزیع وشکایات ۲٦۸٥۹

دولتی مطبعه

ژوندون
برای شما تقدیم می کند

لباسهای زمستانی